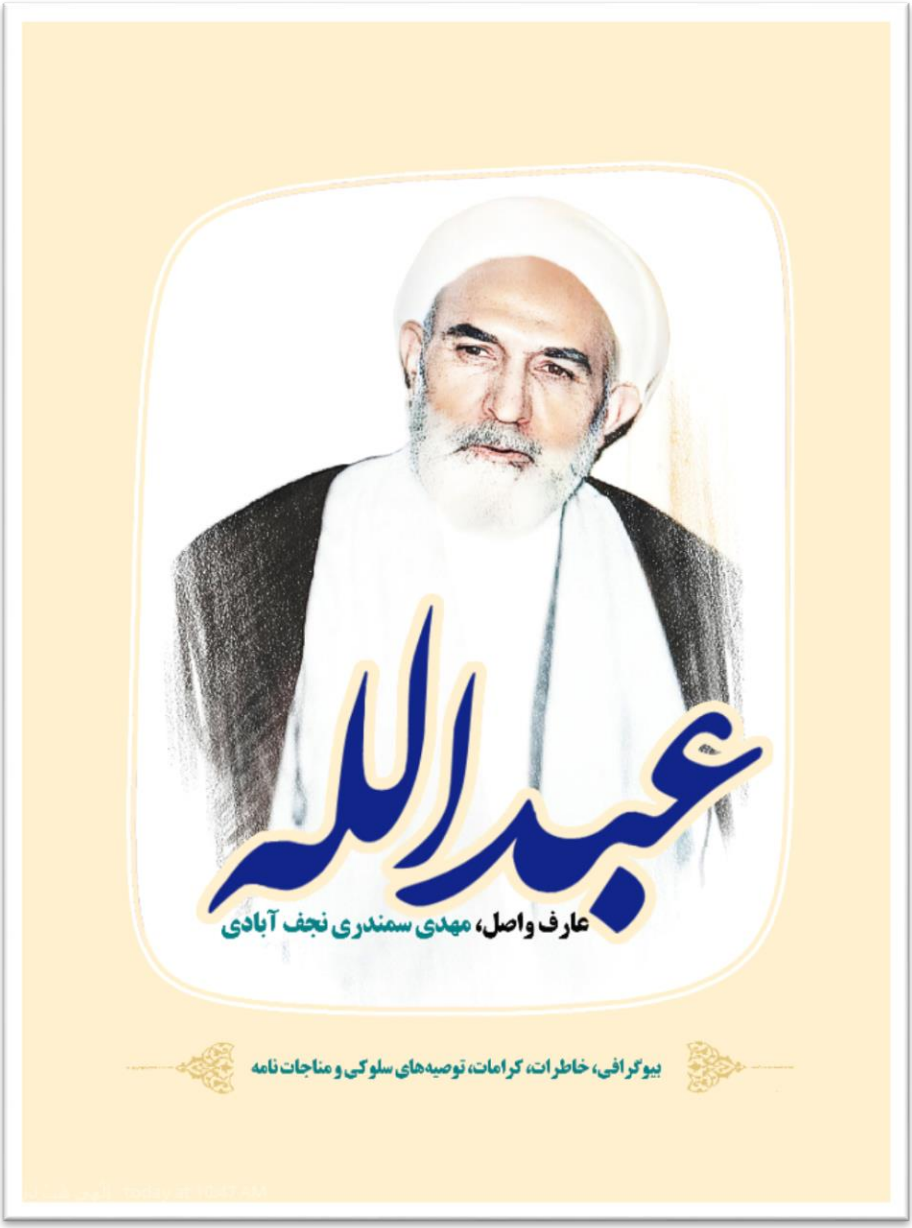
بسم الله الرحمن الرحیم



عبدالله «مهدی سمندری»

بیوگرافی، خاطرات، کرامات، توصیه‌های سلوکی و مناجات‌نامه

مشخصات کتاب	
نام	عبدالله مهدی سمندری
قطع کتاب	وزیری
رده سنی	بزرگسال
شناسه مجوز	۹-۳۶۰۸۶-۶۱۴۵۱۲
تعداد صفحه	۲۸۸
شابک/شابم	۸-۰-۹۷۳۵۸-۶۰۰-۹۷۸
ناشر	یادنامه

فهرست

بسم الله الرحمن الرحیم

تقدیم به عبدالله «مهدی سمندری»

*ما که از خود خرمنی نندوختیم		از خودت را بر خودت بفروختیم*

رَبَنَا تَقَبَّلْ مِنَا إِنكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (انفال، آیه ۲۴)

مقدمه

حضرت عیسی علیه السلام می‌فرمایند: «**مَن عَلِمَ و عَمِلَ و عَلِمَ، عُد فِي المَلَكوتِ الأعظم عَظيما**[۱]»، هر کس بداند و عمل کند و یاد دهد، در ملکوت اعظم، باعظمت به شمار آید.

این اوراق را به ساحت قدسی استاد حائز به منقبتین علم و عمل، سالك واصل، عارف بالله، عبدالله «مهدی سمندری» تقدیم می‌نماییم تا علاوه بر ادای تکلیف شاگردی، به ساحت ملکوتی حضرتشان ادای احترامی کرده باشیم اما هیهات که از عظمت موحدی همچو او سخنی شایسته بر قلم جاری شود زیرا که هرکسی از ظن خود شد یار وی.

یک دهان خواهم به پهنای فلک   تا بگویم وصف آن رشک ملک[۲]

در نوشتن این سطور خوف جسارت است و در ننوشتن آن ترس کوتاهی، اما دل به‌حکم حکیم و متین قرآنی «**فاما بنعمت ربك فحدث**»(ضحی، آیه ۱۱)، که حضرتشان ما را به آن سفارش می‌فرمودند محکم داشته، باهمت خالصانه برخی اعزه، بخشی از مشاهدات و مسموعات از ایشان را در قالب الفاظ تنزل می‌دهیم تا شاید حضرت رب‌الارباب آن را روزنه‌ای جهت بهره‌مندی جان‌های مستعد، از فیوضات این ولیّ خدا و والامقامانی همچو او قرار دهد و به نارسایی و ضعف این اثر از جان‌ودل معترفیم که:

به قدر روزنه افتد به خانه نور قمر   اگر به مشرق و مغرب ضیاش عام بود[۳]

---

۱ تنبیه الخواطر، جلد ۱، صفحه ۸۲.

۲ مثنوی معنوی، مولوی.

۳ دیوان شمس، مولوی.

درواقع باید به محضر حضرت استاد عرض کرد:

ماکه از خود خرمنی ننده وختیم — از خودت را بر خودت بفروختیم[۱]

به حول الهی که «اِنَّ اللهَ یَحُولُ بَینَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِه» (انفال، آیه ۲۴)، آغاز کرده و به محضرشان سروده و تقدیم می‌کنم:

والله که شهر بی تو مرا حبس می‌شود — کوچ از تن خاکی و بی جانم آرزوست

یعقوب وار چشم به راهت نشسته‌ام — دیدار و وصل صورت قرآنم آرزوست

تذکر چند نکته

- ✓ نام کتاب «عبدالله» شد زیرا که این تنها عنوانی است که ایشان خود را به آن توصیف کرده و در برخی از دست‌نوشته‌های خویش نگاشتند و درعین‌حال برترین وصفی است که سالک‌الی الله پس از عمری مجاهده به آن نائل می‌گردد.
- ✓ مطالب موجود در کتاب، حاصل شنیده‌ها و یادداشت‌های برخی شاگردان در محاضر درس و بحث ایشان است که به‌صورت جسته‌وگریخته در طول هفت سال روزی گشته است و اکنون توفیق رفیق گشت تا شاهد هرجایی گردد و هرچند از حیث ضعفِ قابل، ناچیز است اما از حیث عظمتِ فاعل، مغتنم است لذا خدمت استاد عرض می‌کنیم «وَجِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُزْجَاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَآ إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ» (یوسف، آیه ۸۸).
- ✓ از خوانندگان گرامی انتظار می‌رود خطاهای احتمالی موجود در کتاب را از قلم نارسای تنظیم‌کننده مطالب بدانند نه از حضرت استاد؛ زیرا که حاصل قلم ایشان،

[۱] غزلیات، سعدی شیرازی.

کتابی به وزانت **اسرارالصلوة** است و آثار هرکس نمودار دارایی اوست. «**قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلى شاكِلَتِه**»(اسراء، آیه ۸٤).

- ✓ در این کتاب تلاش شده است به برخی نکات سلوك عملی مستفیض از حضرت استاد نیز اشاراتی شود تا اگر کسی در وجود خویش سوزش تشنگی احساس کرد، بی‌بهره نماند.
- ✓ نشر و کپی مطالب کتاب نه‌تنها حرمت شرعی نداشته بلکه ان‌شاءالله ثواب الهی را به دنبال خواهد داشت زیرا که کلام این انسان الهی مستنبط از قرآن و روایات است.

بخش اول

فصل اول: سرگذشت ظاهری

عبدالله «مهدی سمندری نجف‌آبادی» در سال ۱۳۰۷ در نجف‌آباد اصفهان دیده به جهان گشود و در دامان مادری مهربان و پدری فداکار رشد کرد. پدری که معلم قرآن بود و از طریق کشاورزی امرارمعاش می‌کرد.[۱]

ایشان در زمان کودکی از نعمت پدر محروم گشت و در غیاب پدر، از همان عنفوان کودکی با سختی‌های این عالم خاکی دست‌وپنجه نرم کرد. در آن شرایط سخت، مادر مهربان و زحمت‌کش، سرپرستی فرزندان را بر عهده گرفت و با تمام توان کار می‌کرد تا مخارج زندگی را تأمین کند، اما درآمدش کفاف گذران زندگی آنان را نمی‌داد، لذا استاد سمندری از همان زمان نوجوانی، مجبور به کار کردن شد تا کمکی برای مخارج زندگی باشد. ایشان می‌فرمود که در آن سال‌ها به کارهای گوناگونی دست زدم، کارهایی چون شاگردی مغازه، کار در کارگاه سنگتراشی[۲]، چوپانی، بنائی و ...[۳]

این سختی‌ها از او مردی سخت‌کوش و دارای روحیه‌ای پولادین در برابر مشکلات و صاحب قلبی پاک و پذیرای حقایق آسمانی ساخت و هرآن چه در آن سال‌ها پیش آمد خوش‌آمد، زیرا که:

---

۱ ایشان در جلسه‌ای درسی می‌فرمودند که پدرم مقنی بود (مقنی یعنی کسی که به کار حفر چاه اشتغال دارد).

۲ استاد سمندری در برهه‌ای در یک مغازه سنگتراشی در میدان کهنه اصفهان به تراشیدن پله سنگی مشغول شدند.

۳ حضرتشان می‌فرمود برای کسب درآمد حلال و زندگی عزت‌مندانه کارهای بسیاری کردم که نمی‌توانم بگویم (یعنی مایل نیستم اجر آن سختی‌ها را با ذکر آن ضایع کنم).

نازپرورد تنعم نبرد راه به دوست *عاشقی شیوه رندان بلاکش باشد*[۱]

استاد سمندری در مورد زمان کودکی خویش می‌فرمودند: *«به یاد دارم هنگامی که کودک بودم، گمان می‌کردم پادشاهان که این‌همه طلا دارند، لابد آن طلاها را می‌خورند!»*[۲] بله، زندگی سخت و مشکلات یتیمی امثال ایشان کجا و تجملات زندگی شاهنشاهی کجا! و سنت عالم هستی بر همین منوال بوده که اهل الله از دل این مشکلات به عرش رسیده و اهل دنیا در دل نعمات ظاهری به فرش چسبیدند. اول‌شخص نظام هستی نیز طعم تلخ یتیمی را چشید و حق‌تعالی در وصفش فرمود «**أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى**»(ضحی، آیه ٦) آیا جز این بود که تو را یتیم یافت و سپس پناه داد؟ و عمدتاً انسان‌های الهی بیشترین ناملایمات را از این دنیای دنی می‌بینند و در سوی دیگر اهل دنیا در باطل خویش جولان می‌دهند و از لذت گذرای دنیایی بهره خویش را برده و عذاب الیم را به جان می‌خرند.

فلک به مردم نادان دهد زمام مراد *تو اهل فضلی و دانش همین گناهت بس*[۳]

باوجود همه مشکلات، مخصوصا یتیمی و مشکلات اقتصادی، شوقی فطری او را به‌سوی درس خواندن و علم‌اندوزی می‌کشاند و آتش عشق به تحصیل کمالات علمی و عملی و حشر با معارف دینی (علی‌الخصوص قرآن و نهج‌البلاغه) آن‌چنان در وجودش زبانه می‌کشید که در تمام زندگی بابرکت خویش (حتی روز منتهی به وفات)، دست از تحصیل و مطالعه برنداشت.[۴]

---

۱ دیوان اشعار حافظ.

۲ استاد می‌فرمودند: گوهر معرفت آموز که با خود ببری/ که نصیب دگران است نصاب زر و سیم.

۳ دیوان اشعار حافظ.

۴ حضرت استاد در شب‌های منتهی به روز وفات، خواب کمشان، کمتر از همیشه شده بود و شب‌ها ساعات بیشتری بیدار و به خواندن قرآن و نهج‌البلاغه و سیر در حقایق بی‌کران آن مستغرق بودند.

او در کنار یادگیری دروس رایج مدارس، احکام شرعیه و بعضی از دروس مقدماتی حوزه علمیه را نزد حاج علی منتظری، شیخ ابراهیم ریاضی و شیخ عباس ایزدی فراگرفت، سپس راهی حوزه علمیه اصفهان شد تا دروس حوزه علمیه را در سطحی بالاتر فراگیرد.

برخی از استادان ایشان در اصفهان عبارت بودند از: شیخ علی فرید الاسلام، شیخ حیدر علی صلواتی، شیخ علی فقیه فریدنی، ملاهاشم جنتی، شیخ محمدحسن عالم نجف‌آبادی[۱]، شیخ محمدعلی حبیب‌آبادی، ملا شیخ عباسعلی حبیب‌آبادی، سید جواد غروی، سید علی فانی، شیخ محمدباقر زند کرمانی، شیخ حسن کرباسی، سید عبدالحسین طیب، حاج‌آقا صدر کوه‌پایه‌ای، حاج‌آقا رحیم ارباب[۲] و ... که حضرت استاد سمندری همواره از این اساتید به بزرگی و نیکی یادکرده و خاشعانه خود را در برابر این گنجینه‌های علم و عمل، کوچک می‌دانست. ایشان سپس به حوزه علمیه قم المقدسه عزیمت نمود و در آنجا از محضر اساتیدی چون آیت‌الله بروجردی[۳]، آیت‌الله مرتضی مطهری[۴]، آیت‌الله

---

۱ دوستی می‌گفت که روزی در معیت حضرت استاد در حرم مطهر امام رضا علیه‌السلام مشرف بودیم. پس از زیارت فرمود: «شیخ محمدحسن عالم نجف‌آبادی و علامه حسن‌زاده آملی دائم‌الذکر بودند»

۲ استاد در مورد حاج‌آقا رحیم ارباب می‌فرمودند ایشان حکیم و عارف والایی بود. شخصیت متین و آرامی داشت و آن زمان که افراد محضرش درس می‌خواندند از مقامات عرفانی او اطلاع چندانی نداشتند و پس از وفات ایشان، خیلی‌ها (تا حدی) متوجه عظمت وی شدند.

۳ استاد سمندری مکرر در مورد آیت‌الله بروجردی می‌فرمود: من هرچه در فقه دارم، از ایشان دارم و بر روی سنگ‌قبر آیت‌الله بروجردی این شعر نقش بسته است: « **هیهات أن یأتی الزمان بمثله إنّ الزمان بمثله لعقیم**» محال است که زمانه همچون آیت‌الله بروجردی بیاورد و زمانه از آوردن مثل او عقیم است.

استاد می‌فرمود بنده از خدمت کردن به آیت‌الله بروجردی در سال‌های پایانی عمرشان بهره‌های بسیاری برده‌ام و در وقت دیگری می‌فرمود آیت‌الله بروجردی در اواخر عمر، گوششان سنگین شده بود اما در آن سن، اشعار سیوطی را از حفظ می‌خواندند و ...

۴ ایشان در مورد آیت‌الله شیخ مرتضی مطهری خاطرات زیادی نقل می‌کردند. می‌فرمودند من بخشی از منظومه حاجی سبزواری را خدمت شهید مطهری خواندم. شهید مطهری کسی بود که به شاگردان پدرانه محبت می‌کرد و بی‌آلایش و خاکی بود. ازنظر اقتصادی نیز وضع مناسبی نداشت. شهید مطهری اهل تفکر بود و در سحرها بهره‌هایی از آن‌سوی داشت. شهید مطهری برای تدریس در دانشگاه معقول و منقول، ثبت‌نام کرد و مصاحبه‌گر او حسینعلی راشد بود که گفت اگر نمره‌ای بالاتر از بیست بود، سهم تو بود و با معرفی حسینعلی راشد در دانشگاه معقول و منقول به‌عنوان استاد مشغول تدریس شد و همچنین خاطرات دیگر که در این مقال، مجالش نیست.

مرتضی حائری، آیت‌الله مشکینی، امام خمینی[۱]، آیت‌الله منتظری[۲]، علامه طباطبائی و دیگر اساتید بزرگ بهره برد.

ایشان در سال **۱۳۳۳** و در شرایطی که لباس روحانیت به تن داشت عازم تهران شد و تحصیل در دانشکده معقول و منقول (دانشکده الهیات و معارف اسلامی کنونی) را آغاز کرد. او تصمیم گرفت در کنار فراگیری دروس دانشگاهی، به ادامه تحصیلات حوزوی نیز بپردازد، لذا به مدرسه عالی سپه‌سالار رفت و با علمایی که هم استاد دانشگاه بودند و هم استاد حوزه، آشنا شد و از آنان بهره علمی فراوان برد. ایشان در تهران در مدرسه سپه‌سالار پای درس استادان عظیم الشانی چون آقایان الهی قمشه‌ای[۳]، حسینعلی راشد[۴] و مرتضی مطهری نشست و از محضرشان خوشه‌چینی کرد.

---

۱ استاد سمندری می‌فرمود مدتی در درس امام خمینی (ره) شرکت کردم و از ایشان خاطره‌ای که در ذهنم پررنگ مانده این است که امام نسبت به حضور منظم در کلاس تعبد داشتند و همیشه سروقت در کلاس حاضر می‌شدند و...

۲ استاد سمندری نسبت به آیت‌الله منتظری احترام بسیاری قائل بود و خاطراتی از ایشان نقل می‌فرمود. استاد سمندری خاطره حضور آیت‌الله مطهری و آیت‌الله منتظری در درس نهج‌البلاغه حاج میرزاعلی شیرازی را نقل می‌فرمود که این دو بزرگوار به پیشنهاد آیت‌الله منتظری در این درس حاضر شدند و شهید مطهری به‌شدت تحت تأثیر شخصیت حاج میرزاعلی آقا قرار گرفت و همچنین درباره ماجرای خواب آیت‌الله منتظری می‌فرمود: آقای منتظری می‌گفت که یک‌شب در خواب دیدم که عثمان بن حنیف مرا برای نماز شب‌بیدار می‌کند و در همین حال آقای مطهری مرا از خواب بیدار کرد و گفت بلند شو نماز شب بخوان، برایت از رودخانه آب آورده‌ام و خاطرات متعدد دیگر.

۳ استاد سمندری می‌فرمود: «استادم سید مهدی الهی قمشه‌ای از سادات بود اما این مطلب را ابراز نمی‌کرد مگر برای خواص و تا آخر عمر، عمامه سیاه بر سر نگذاشت» همچنین می‌فرمود: «استاد قمشه‌ای هنگام تدریس بی‌تاب و از خود بی‌خود بود و بااینکه در دانشگاه درس می‌داد، اما کسی قدر و منزلت ایشان را نمی‌دانست» و ...

۴ استاد می‌فرمود: استادی داشتم به نام حسینعلی راشد که سی سال در رادیو دین خدا را تبلیغ کرد و مردم را به راه راست دعوت نمود. ایشان می‌فرمود: «خدا رحمت کُناد پدرم را که نامم را گذاشت حسینعلی و نگذاشت آقای حسینعلی؛ حسینعلی هرگاه به پول نیاز داشته باشد به سر گذر رفته و کارگری می‌کند و هنگام دریافت دستمزد می‌گوید مزد مرا کمتر از دیگر کارگران بدهید زیرا من مانند آن‌ها ماهر نیستم» استاد در مورد تشییع‌جنازه این استاد فرزانه می‌فرمود: «زیر تابوت او را چند نفر محدود و اعضای خانواده‌اش گرفتند اما برای تشییع‌جنازه فلان خواننده زن، هزاران نفر آمدند. نه آن قِلَّت جمعیت نشانه پایین بودن جایگاه است و نه آن کثرت جمعیت نشانه بلندی مقام».

ایشان به مدت سه سال از محضر آیت‌الله مهدی الهی قمشه‌ای[1] کسب فیض نمود و در سال ۱۳۳۶ دوره لیسانس خود را در رشته معقول و منقول در دانشکده الهیات دانشگاه تهران به اتمام رساند. موضوع پایان‌نامه ایشان اقوال و آراء پیرامون حضرت مهدی عجل‌الله تعالی فرجه الشریف و قول حق درباره ایشان است که به زبان عربی نگاشته شده است که ترجمه آن در قالب کتابی بانام «المهدی» به چاپ رسیده است.

استاد سمندری که پرورش و تعلیم نسل جوان را رسالت جامعه روحانیت می‌دانست با استخدام در آموزش‌وپرورش، عاشقانه و پدرانه به تعلیم نسل نوجوان در مدارس همت گماشت. استاد می‌فرمود: *«بنده بر اساس وظیفه طلبگی، بذر این معارف را در مزرعه جان این شاگردان می‌پاشیدم و می‌دانستم به اذن الله روزی سبز خواهد شد. تا روزی هر کس چه مقدار باشد».*

حضرت استاد مهدی سمندری در دبیرستان به تدریس دروس منطق و فلسفه اشتغال داشت و کلاس‌های انشاء فارسی سال‌های پنجم و ششم دبیرستان را اداره می‌نمود. استاد سمندری، در سال ۱۳۶۰ پس از ۲۷ سال خدمت آموزشی در دبیرستان‌های نجف‌آباد، بازنشسته شد و برای ادامه تحصیلات حوزوی به قم المقدسه رفت.

استادِ عارف، مهدی سمندری، در بین اساتید خویش از علامه طباطبایی رضوان‌الله علیه به‌صورت ویژه‌ای یاد می‌فرمود و مکرر بیان می‌داشت که بنده سه سال در خدمت ایشان از آیه «**و علم آدم الاسماء کلها**» تا آخر قرآن درس گرفتم (آن‌هم به‌صورت انفرادی) و از ایشان دستورالعمل‌هایی دریافت کردم. استاد سمندری در مورد یکی از این دستورات

---

۱ حضرت استاد درباره آیت‌الله الهی قمشه‌ای خاطرات شیرینی نقل می‌فرمود ازجمله این شعر عرفانی را بارها می‌خواندند: عاشقی و رندی و مستی خوش است/پای زدن بر سر هستی خوش است/همچو تو شهباز بلند آشیان/گر نزدی خیمه به پستی خوش است/ای دل دانا ز کمند خیال/کس نرهد گر تو برستی خوش است/وهم تو دام دل دانای تُست/گر خم این دام گسستی خوش است الی انتهی.

می‌فرمود دعایی از استادم علامه طباطبایی آموختم که با شیوه‌ای خاص، با قلم نی و زعفران نوشته می‌شود و تأثیرات خاصی دارد و شرط تأثیر آن اذن از استاد است.[۱]

استاد سمندری به مدت ۷ سال[۲] نیز در محضر علامه حسن‌زاده آملی، فلسفه و عرفان آموخت. آن‌هم چه آموختنی (علمی و عملی).

او علاوه بر شرکت در دروس رسمی علامه حسن‌زاده آملی، در جلسات بسیار خصوصی ایشان (کتاب مصباح الانس) نیز شرکت می‌جست. ایشان می‌فرمود: *«در این درس چهار نفر بودیم و درس بسیار مشکلی بود و من تا ساعت یک و نیم شب برای مطالعه آن‌وقت می‌گذاشتم»* و مطالب تفصیلی در این رابطه ان‌شاءالله در فصول آینده بیان خواهد شد.

استاد در مورد آشنایی خود با علامه این‌گونه می‌فرمایند: *«با راهنمایی دوست عارفم جناب آقای محمود امامی به محضر جناب استاد علامه حسن‌زاده آملی (روحی فداه) شرف حضور پیدا کردم. خود را در مقابل دریایی از علم و عرفان دیدم، قطره‌ای در مقابل دریا. مدت هشت سال به‌اتفاق دوستانی چون آقایان محمود امامی و علی بهجت از محضر این استاد فرزانه خوشه‌چینی نمودیم»*.

ایشان مزرعه جان خویش را به حضرت علامه سپردند تا بذر توحید و ولایت را در آن بپاشند و به حمدالله این بذرها در مزرعه پاک قلب استاد پرورش یافت و ایشان را به‌غایت عارفان بالله یعنی توحید صمدی قرآنی نائل کرد.

---

۱ حضرت استاد این دعا را برای برخی از شاگردانشان با دست مبارک خویش مکتوب فرمودند.

۲ ایشان گاهی می‌فرمود هفت سال (گاهی هم می‌فرمودند هشت سال) صباحا و مسائا خدمت علامه حسن‌زاده آملی تحصیل کردم و ماه مبارک رمضان، سحرها نیز خدمتشان درس داشتیم و شاید این اختلاف در عدد هفت و هشت اشاره به تعطیلی یک‌ساله درس‌ها داشته باشد که در پی بی‌ادبی یک شاگرد تازه‌وارد، حضرت علامه درس را جهت مصالحی تعطیل فرمودند و الله‌اعلم.

استاد سمندری بااینکه که ازنظر سن، هم‌سن حضرت علامه بود اما در هنگام یاد کردن از استاد خود، چنان از وی یاد می‌نمود که گویی در برابر او خویشتن را نمی‌بیند! استاد می‌فرمود: *«هنوز هم که هنوز است مشتاق دروس استادم علامه حسن‌زاده آملی هستم!»* [۱]

حضرت استاد احترام بی‌نظیری برای علامه حسن‌زاده آملی قائل بودند به حدی که می‌فرمود: *«بعد از چهارده معصوم علیهم‌السلام مانند ایشان نیامده است»*.

استاد سمندری در سال ۱۳۶۸ به نجف‌آباد بازگشت. ازآن‌پس نزدیک به مدت ۳۰ سال، علاوه بر موعظه و سخنرانی در مجالس مذهبی، برای جوانان بسیاری کلاس اخلاق، تفسیر قرآن و نهج‌البلاغه و... بر پا نمود.

این عارف عرش آشیان با همراهی همسر فداکار و دلسوز خویش، خدیجه حاجی بابایی[۲]، در طول این سالیان طولانی، به تدریس و تعلیم و دستگیری از تشنگان حقایق مبادرت ورزید و رنج سفر به شهرهای مختلف کشور چون شیراز، آمل، ساری، مشهد مقدس و غیره را متحمل گشت تا شاید یک نفر به اذن الله مورد هدایت قرار گیرد و خداوند متعال شاهد است که در این سفرها هیچ بهره مادی در نظر شریفش نبود[۳] جز انجام تکلیف دینی.

۱ پیرامون رابطه استاد سمندری با علامه حسن‌زاده در ادامه مباحث مفصلی درج خواهد شد.

۲ این زن والامقام را باید عارفه‌ای بی‌ادعا و گمنام دانست که در تمام مراحل سیر و سلوک علمی و عملی استاد و همچنین در تمام دوران دستگیری و تربیت نفوس مستعده، دوشادوش استاد جهاد نمود و برای ما به‌حق مادری الهی بود که همیشه شفیع شاگردان در برابر استاد سمندری بودند. استاد پس از وفات ایشان فرمودند که در مکاشفه‌ای دیدم که رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله بند کفن او را باز کرد و وی را آزاد کرد. طوبی لها و حسن مآب.

۳ و هیچ کمک مالی‌ای را نپذیرفتند و در پاسخ به کسانی که می‌خواستند حق القدمی به ایشان بدهند می‌فرمودند: «من نه از ساداتم و نه فقیر، این پول را به اهلش بدهید». بارها مشاهده شد که مبالغی را به شاگردان نیازمند و دیگران بخشیدند. روحی فداک مرد بزرگ.

لازم به تأکید است که همسر مهربان ایشان نقشی مهم و کلیدی در تمام سال‌های تحصیل و تدریس حضرت استاد ایفا نمود. روزی حضرت استاد به یکی از شاگردان فرمودند: *«این خانم برای من سختی‌های بسیاری متحمل گشته و فداکاری‌های بسیاری نموده است و در طول این شصت سال صدمات بسیاری نیز به خاطر من خورده است»*.

از استاد مهدی سمندری، کتابی بی‌نظیر به نام اسرارالصلوة یا معراج عشق به یادگار مانده است که نمودار بخشی از دارایی‌های علمی و عملی ایشان است و در ادامه به آن خواهیم پرداخت و همچنین کتاب عرشی سه رساله نور که حاوی معارف بسیار ارزشمندی است که به تعبیر ایشان در سحرگاهان روزی ایشان شده است.

به همت ایشان، فرزندان بزرگوار و تلاش برخی شاگردان، بخشی از درس‌ها و یادداشت‌های استاد به‌صورت کتاب به علاقه‌مندان عرضه‌شده است. علاوه بر اسرارالصلوة و سه رساله نور که به قلم ایشان نوشته‌شده، کتاب‌هایی دیگری نیز با پیاده‌سازی صوت و یا پرسش از محضرشان تنظیم‌شده است که عبارت‌اند از ۱) اسرارالصلوة یا معراج عشق، ۲) نکاحات در آفرینش، ۳) المهدی، ۴) تفسیر قرآن که تا لحظه نگارش این سطور، از این مجموعه تفسیر سوره انسان، یوسف، کوثر و قدر آماده‌شده است و دیگر مباحث نیز به حول الله تعالی آماده خواهد شد.

استاد عارف، عبدالله مهدی سمندری در یک سال و دو ماه آخر عمر پربرکتشان، در غیاب و سوگ همسر متدین و وفادار خود بانو «خدیجه حاجی بابائی» به حکم «**من لم یشکر المخلوق لم یشکر الخالق**» روزگار گذرانید تا اینکه استاد در روز جمعه ۷ شهریور ۱۳۹۹ برابر با هشتم محرم‌الحرام ۱۴۴۲ یعنی در روز تاسوعای حسینی به جوار حق‌تعالی شتافت و ما خاکیان را در این دار غَرور تنها گذاشت.

فصل دوم: توحید محض

در هر قرن، تک‌تک افرادی به نعمت توحید احدی صمدی قرآنی متنعم گشته و جام وصال حقیقی را سر کشیده‌اند. چنین توحید والایی روزی هر کس نخواهد شد بلکه فضل و عنایتی است مخصوص که روزی انگشت‌شماری از افراد، آن‌هم پس از رنج بسیار و خون‌دل خوردن طولانی می‌گردد (به اذن الله) و چه رنج شیرینی و چه روزی والایی! اللهم ارزقنا.

به تعبیر جناب شیخ‌الرئیس ابن‌سینا قدس‌سره: «**جَلَّ جَنابُ الْحَقِّ عَنْ أَنْ یکونَ شَریعَةً لِکُلِّ وارِدٍ، أَوْ یَطَّلِعَ عَلَیْهِ إلاّ واحِدًا بَعْدَ واحِدٍ**[1]».

و به تعبیر حضرت استاد:

قرن‌ها باید که از پشت آدم نطفه‌ای   *بوالوفای کرد گردد یا اویس اندر قرن*[2]

این مسیر، راهی پررنج و زحمت اما ملایم با فطرت الهی انسان است که طی نمودن آن را، دل‌هایی که با زنگار گناه کمتر آلوده گشته‌اند، طالب و شایق‌اند و عدم کشش جان برخی افراد به‌سوی این حقایق ناشی از رَین و چرک‌های قلب است. «**بل ران علی قلوبهم**»(مطففین، آیه۱۴) و صدالبته استعدادها متفاوت است تا در سرُّالقدَر و عین ثابت چه ریخته باشند.

---

۱ نمط نهم اشارات، شیخ‌الرئیس ابن‌سینا.

۲ دیوان اشعار، سنائی.

علامه حسن‌زاده آملی از سختی این مسیر تعبیر به جان به لب رسیدن می‌کنند *«الهی، جان به لب رسید تا جام به لب رسید»*[۱] و در دیوان اشعارشان از تمایل دل برای این سختیِ شیرین می‌فرمایند:

راه دشوار است و تن از کار ترسانست یاران — *دل خریدار است کاین ره راه جانانست یاران*

قله قاف و عروج پشه‌ای هیهات و هیهات — *شهپر سیمرغ اینجا سخت لرزانست یاران*[۲]

و به تعبیر حضرت استاد مهدی سمندری که در مورد سلوک خودشان می‌فرمودند:

چهل سال رنج و غصه کشیدیم و عاقبت — *تدبیر ما به دست شراب دوساله بود*[۳]

زحمت چهل‌ساله‌ای می‌خواهد تا شاید کسی به اذن الله، تحت تربیت کاملی به‌جایی برسد. در صفحات کتاب قطور تاریخ بشریت، انسان‌های عابد، زاهد، فقیه و علمای بسیاری را می‌توان یافت اما مردان توحید به‌غایت اندک‌اند[۴]. این مردان خدایی، شیر مردانی‌اند که از «**کل شي ء سوي الله**»[۵] تطهیر گشته و تنها خدا در وجودشان جلوه‌گر است،

---

۱ الهی‌نامه علامه حسن‌زاده آملی.

۲ دیوان اشعار، علامه حسن‌زاده آملی، ص ۱۲۲.

۳ دیوان اشعار، حافظ شیرازی.

۴ همه این بزرگواران اهل توحیدند اما مراد از اندک بودن مردان توحید، توحید احدی صمدی قرآنی است که به‌واسطه چنین توحیدی، قیامت کبرای شخص قیام کند و جز حضرت حق و تجلیات او نبیند. «**لمن الملك اليوم لله الواحد القهار**»**(غافر، آیه۱۶)**

۵ در تفسیر مجمع البیان در ذیل آیه «**و سقيهم ربهم شرابا طهورا**»**(انسان، آیه۲۱)** از جناب صادق آل محمد ﷺ نقل‌شده است: «**اي يطهر هم عن كل شي ء سوي الله اذ لا طاهر من تدنس بشي ء من الاكوان الا الله**». به تعبیر استاد سمندری این شراب، طهور است یعنی پاک و پاک‌کننده است و ساقی آن خداست و انسان را از هر چه غیر خدا پاک می‌کند. در خاطر دارم، روزی در حین نماز، حال حضرت استاد دگرگون شد. پس از نماز یکی از دوستان به ایشان عرض کرد آب میل دارید؟ استاد فرمود: «نوشیدم. از آن شراب که «**سقيهم ربهم شرابا طهورا**» است نوشیدم و خداوند روزی همه عزیزان بفرماید».

جَبَل انانیتشان[۱] با تجلی حق‌تعالی متلاشی‌شده لذا با حول و قوه الهی در اقصی نقاط عالم به دستگیری پرداخته و بذر الهی را در مزرعه جان‌های مستعد پاشیده و باغبانی می‌کنند:

شیرمردان‌اند در عالم مدد *هر زمان کافغان مظلومان رسد*[۲]

والحق بدون دغدغه و شبهه، یکی از این مردان توحیدی، حضرت استاد مهدی سمندری می‌باشند. ایشان در محفلی خصوصی می‌فرمود: *«استادم علامه حسن‌زاده آملی ما را موحد محض بار آورد»*؛ آری، حاصل زراعت معنوی استادی چون علامه، چنین شاگردی است. زارع خداست و مزرعه خدایی و بذر توحیدی. **اللهم ارزقنا.**

حضرت علامه نیز در مقدمه کتاب اسرارالصلوة در وصف حضرت استاد مهدی سمندری از عبارت *«عالم مربی نفوس مستعده و استاد حائز به منقبتین علم و عمل»* استفاده می‌کنند که تا این لحظه چنین تعابیری به قلم ایشان ندیدیم و تفاوت عبارات مشابه با این عبارات را اهل دقت می‌دانند و **العارف**[۳] **یکفی بالاشاره.**

حیازت مقام استادی و تربیت نفوس مستعده برای سالکی متصور است که در سفر چهارم از اسفار اربعه به سر می‌برد و از سیر الی الله به‌سوی خلق رجعت نموده تا از خاکیان دربند ماده، افلاکیان رهیده از تعلقات بسازد و رساله رجعت حضرت استاد در این رابطه اسراری از رجعت[۴] را بر اهل دقت روشن می‌سازد. برای چنین انسان‌هایی مرگ و حیات

---

۱ استاد می‌فرمود که حضرت موسی علیه‌السلام به خداوند عرض کرد: **«رب ارنی انظر الیك»**، پروردگارا خودت را به من نشان بده اما پاسخ شنید **«لن ترانی»**. ای موسی نمی‌توانی ببینی. **«ولکن انظر الی جبل»**. اگر این کوه انیت تو در جای خودش قرار گرفت مرا خواهی دید. **«فلما تجلی ربه للجبل جعله دکا دکا»**، با تجلی الهی کوه انیت و خودیت موسی علیه‌السلام پودر شد.

۲ مثنوی معنوی، مولوی.

۳ مشهور است که اهل اشاره عقلایند اما در نظر حضرت استاد در کتاب اسرار الصلوة، عرفا اهل اشاره‌اند.

عاقلان نقطه پرگار وجودند ولی/عشق داند که در این دایره سرگردان‌اند.

۴ منظور از رجعت در اینجا رجوع اهل الله به خلق خاکی خدا جهت دستگیری است.

مادی تفاوتی ندارد زیرا که این مرغان عرش عاشیان، چه در تعلق به بدن مادی باشند چه از آن رهیده، دائماً در حال رجعت جهت دستگیری از خلق خدا هستند و حضرت استاد نیز این‌گونه بودند و هستند[۱].

سالک پس از سفر از خلق به‌حق و سیر در حق، از حق به‌سوی خلق مأمور می‌شود تا با سیر در خلق از مستعدین دستگیری کند اما این سیر در خلق بالحق است یعنی سالک در بین خلق است اما در خلق، حق می‌بیند و جز حق را به فراموشی سپرده است. ایشان می‌فرمود پس از بازگشت از سفر آلمان که برای ساخت مسجد مأمور شده بودم، هر چیز غیر او را فراموش کرده و در پایان سفرنامه‌ام نوشتم:

«من هرچه خوانده‌ام همه از یاد من برفت   الاحدیث دوست که تکرار می‌کنم»[۲]

فراموشیِ غیر خدا و حضور تام در محضر او مقامی است که از طریق عبارت‌پردازی و بازی با الفاظ حاصل نمی‌شود. به تعبیر ایشان چهل سال خون‌دل خوردن و به دنبال استاد دویدن می‌خواهد و صرفاً با یادگیری برخی اصطلاحات کسی را به دایره توحید بار نخواهند داد بلکه این‌ها حجابی است بر چهره دلربای حقیقت. به تعبیر علامه حسن‌زاده آملی:

گمانت اینکه با خرج عبارات   به کِرّ و فِرّ و ایماء و اشارات
سوار رفرفتی و براقی   ورم کردی و پنداری که چاقی
بدر آ خواجه از کبر و ریائی   گدائی کن که یابی کبریائی

---

۱ وجه خدا اگر شودت منظر نظر، زین پس شکی نماند که صاحب‌نظر شوی (حافظ).

۲ سفرنامه آلمان حضرت استاد به قلم خودشان نوشته‌شده است که امید داریم به زیور طبع آراسته گردد و ما در کتاب پیش‌رو از برخی مطالب آن بهره خواهیم گرفت.

در این درگه دل بشکسته باید تن خسته دهان بسته باید[1]

روزی شاهد بودیم که استاد در پاسخ کسی که به ایشان عرض کرد شما مرا ندیدید، فرمود: *«پسر جان، من هیچ‌کس را نمی‌بینم»* و حقیقتاً ایشان چشم دنیابین نداشتند و غرق ملکوت عالم بلکه غرق الله بودند و حقیقتاً مصداق غریق بحر خدا.

یک دم غریق بحر خدا شو گمان مبر کز آب هفت بحر به یک موی تر شوی[2]

استاد مکرر می‌فرمود:

«ارنی بگوید آن کس که تو را ندیده باشد تو که با منی همیشه دگر این چه لن ترانی»

ایشان خودی نمی‌دید، اصلاً «من» نداشت. عزیزی نقل می‌کرد که اوایلی که با استاد آشنا شده بودم، گرفتار شدم که جناب استاد سمندری را چه صدا کنم؟ هر لقبی که برای ایشان استفاده می‌کردم از آن نهی می‌کردند.

دوستی می‌گفت: روزی به ایشان عرض کردم آقا، ما نمی‌دانیم شمارا چه صدا کنیم. هر چه می‌گوییم، شما می‌فرمایید این را نگو، پس چه بگوییم؟ استاد در پاسخ فرمودند: «بگو *مهدی*» بله، این اخلاق پیامبرگونه از کرامات این وارثین مکتب انبیاء علیهم‌السلام است؛ اما باید توجه داشت که شاگرد باید به ادب شاگردی خود عمل کند و استاد باید به ادب استادی خود. شاگرد باید نهایت تعظیم را نسبت به استاد روا دارد و استاد نیز خود ندیده و کسی را به خود دعوت نکند[3].

---

۱ دیوان اشعار، علامه حسن‌زاده آملی.

۲ دیوان اشعار، حافظ شیرازی.

۳ به تعبیر ایشان جبرئیل کار خود می‌کند و شیطان هم کار خودش را می‌کند و شما هم کار خودتان را بکنید. (یعنی هر کس باید به وظیفه خود عمل کند).

القاب ظاهری که حتی برای برخی از متدینین از اهمیت برخوردار است، در نظر ایشان بی‌ارزش بلکه رهزن محسوب می‌شد و این امور را موجب سقوط برخی از بندگان خدا می‌دانستند. ایشان وقتی می‌دیدند که برخی شاگردان به مناصب ظاهری و القاب اینجایی دل‌خوش کرده‌اند، می‌فرمود: *«استادی داشتم به نام حسینعلی راشد که سی سال در رادیو، دین خدا را تبلیغ کرد و مردم را به راه راست دعوت نمود. این استاد می‌فرمود: «خدا رحمت کناد پدرم را که نامم را گذاشت حسینعلی و نگذاشت آقای حسینعلی...»*

بله، «آقایی» را با بندگی می‌دهند نه با پول و پارتی و پررویی! و «آقایی» در این دستگاه بندگی و فقر الی الله است و ما همچو حافظ، غلامِ همت چنین «آقایانی» هستیم.

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود — زهر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است[1]

روزی در محضر استاد سمندری سخن از العبد محمدتقی بهجت قدس‌سره پیش آمد. فرمود: *«نگویید آیت‌الله بهجت، بلکه بگویید العبد بهجت. ایشان خودشان نیز فرمودند بر روی رساله عملیه‌ام بنویسید: العبد»*.

بله. غایت سیر و سلوک انسان همین است که «**عبد**» باشد. آن‌هم «**العبد**» و این تاج افتخار و افتقار، برتر از القاب مادی و حتی معنوی این‌سویی است. رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله برای تأدیب ما فرمودند: «**الفقر فخری**[2]» فقر، مایه مباهات و افتخار من است. فتدبر.

استاد می‌فرمود: *«این‌که می‌گویند «بندگی کن تا که سلطانت کنند»، این حرف غلطی است بلکه باید گفت بندگی کن تا به بندگی قبولت کنند. ما برای سلطنت بندگی نمی‌کنیم بلکه چون بنده‌ایم، باید بندگی کنیم و باید عبد باشیم»*.

---

۱ دیوان اشعار، حافظ شیرازی.

۲ بحارالانوار، ج ۶۹، ص ۵۵.

بندگی احرار به شوق بهشت یا طمع مقام و یا از ترس عذاب نیست بلکه احرار خدا را لایق عبادت یافته و او را برای او می‌پرستند؛ یعنی او را می‌پرستند زیرا که لایق عبادت است. حضرت استاد در دستورات سلوکی خویش تأکید می‌فرمودند:

«تو بندگی چو گدایان به شرط مزد مکن | که خواجه خود صفت بنده‌پروری دارد[۱]»

بله، هر چه انسان عالم‌تر و از حیث قُرب به‌حق‌تعالی بالاتر، خودبینی و خودرأیی‌اش کمتر و تفویض امورش به حضرت حق فزون می‌گردد. راهرو گر صد هنر دارد توکل بایدش.

تکیه به عقل و دانش در طریقت کافری است و انسان باید همه امورش را به حضرت حق تفویض کند. به تعبیر استاد که در روز عید قربان شاگردان را به قربانی کردن عقل در برابر وحی دعوت کرده و می‌فرمودند:

«عقل قربان کن به پیش مصطفی | حسبی الله گو و الله‌ام کفی[۲]»

و به تاسی از فرمایش فوق می‌سراییم:

عقل آید جسم و جان عمران کند | عشق آید جان و دل قربان کند
این به دنبال بقای جسم و جان | آن کند فانی ز این و آن جهان
عقل باشد نقطهٔ پرگار دهر | آدمی را وی بسان آب نهر
عشق باشد آتش سوزان جان | آن چنان سوزی که نبود زان نشان
یا بود بحری خروشان و عمیق | ماهی جان گشته اندر وی غریق

۱ دیوان اشعار، حافظ شیرازی.

۲ مثنوی معنوی، مولوی، دفتر چهارم.

لذا بزرگان فرموده‌اند که اگر می‌خواهی ببینی که علمت حجابت شده یا خیر، ببین که براثر تحصیل این علوم چه قدر بر خشوع، تقوی و عشق تو نسبت به‌حق‌تعالی افزوده‌شده و چه میزان خودیت و منیت در وجودت کم گشته است. استاد سمندری بسیار می‌فرمود: *«با نوشتن درس‌ها و حفظ کردن آن چیزی عاید کسی نمی‌شود بلکه باید تن به کار داد. باید در قلب نوشت نه در دفتر:*

سعدیا گرچه سخن‌دان و مصالح گویی — به عمل کار برآید به سخن‌دانی نیست[1]»

بله باید مرد میدان بود و به تعبیر ایشان *«در این مسیر نباید نشست که اگر بنشینیم بلند شدن سخت می‌شود»*[2]. ان‌شاءالله ما نیز تنبه یافته و تحت نظر انسان کاملی به راه بیفتیم و خود را به دریای وحدت متصل کنیم. استاد از قول حضرت علامه حسن‌زاده می‌فرمود: *«از ساحل پیمایی به درآیید و به وحدت برسید. شیرجه بروید در دریای وحدت.* ***قل هو الله احد»***.

اینکه دربند نفس و خواهش‌های نفسانی باشیم و به چند اصطلاح فلسفی و عرفانی دل‌خوش شویم، جز بُعد و دوری از درگاه الهی حاصلی ندارد لذا حضرت استاد افرادی که در حضور ایشان از الفاظ پر آب‌وتاب استفاده می‌کردند را به ترک این حجب دعوت کرده و می‌فرمودند این مباحث را باید تحت نظر شخصی چون علامه حسن‌زاده آملی خواند و با خود خوانی و گوش دادن به نوار و سی دی، کسی به‌جایی نمی‌رسد. بلکه باید تن به مجاهده عملی داد و تقوا را در تمام مراتب خویش پیاده کرد و دانست چه بسیار

---

۱ مواعظ، سعدی شیرازی، قصیده شماره ۷.

۲ این مطلب را حضرت استاد از قول استادشان علامه حسن‌زاده آملی نقل می‌فرمودند که در فصول آتی با جزئیات بیشتر به آن اشاره می‌شود.

نمازها و عباداتی که قرب نیاورده بُعد آورده است و در این مقام، عمده حضور است و مراقبت[۱].

یک دم غریق بحر خدا شو گمان مبر — *کز آب هفت بحر به یک موی تر شوی*[۲]

وجود حضرت استاد یکپارچه حضور تام بود. ایشان تمام توجهش به خدا بود و بس. او مطلقاً به غیر خدا متوجه نمی‌گشت و در متن کثرات جز حق چیزی نمی‌دید و سفارش می‌فرمود: «در همه لحظات چشم در چشم خدا داشته باشید».

دوستی می‌گفت: روزی در محضرشان مشرف بودم. در ذهنم خطور کرد که ممکن است خانواده از تأخیرم نگران شوند و چه خوب بود پیش از تشرف محضر استاد، احتمال تأخیرم را به آن‌ها اطلاع می‌دادم تا نگرانم نشوند. استاد که تا آن لحظه مشغول تدریس بودند، ناگهان فرمایششان را قطع کرده و به حقیر فرمودند: *«فلانی، خانواده‌ات منتظرت هستند؟»* عرض کردم بله آقاجان. فرمودند: *«به این مطلب داری توجه می‌کنی؟»* عرض کردم بله، ایشان فرمود: *«این غلط است. توجه باید برای خدا باشد. اگر به خانواده هم توجه می‌کنی برای الله توجه کن. **«لله ما فی السماوات و الارض»**(آل‌عمران، آیه ۱۰۹)».*

فردی از شاگردان حضرت استاد می‌گفت روزی به محضرشان مشرف شدم و بخشی از فرمایشاتشان را که به‌صورت کتابی تنظیم کرده بودم، تقدیمشان کردم. در مقدمه آن نوشته بودم: «اگر حق‌تعالی برای این کتاب ثوابی در نظر دارد، آن را تقدیم می‌کنم به حضرت استاد و والدین ایشان».

---

۱ یعنی حضور و مراقبت مفتاح و کلیدی است برای فتوحات.

۲ دیوان اشعار حافظ.

فردای آن روز محضرشان مشرف شدم و در کمال حیرت و بدون مقدمه رو به بنده کرده و فرمودند: *«استادم علامه طباطبایی شبی در مکاشفه‌ای پدرش را دید که از وی ناراحت است. عرض کرد پدر جان، چرا ناراحتید؟ پدر فرمود انتظار داشتم مرا در ثواب المیزانت شریک کنی. علامه عرض کرد: پدر، من گمان نمی‌کردم المیزان ثوابی داشته باشد! حال که شما این را فرمودید، همه‌اش تقدیم به شما»*.

این فرمایش استاد درسی بود برای این شاگرد و همه ما که کار را برای ادای تکلیف بکن نه برای ثواب! علامه طباطبایی قدس‌سره در طول بیست سال، بیست جلد کتاب به وزانت المیزان نوشت اما حتی گمان ثواب در ذهنش شکل نگرفت و چه خودسازی و چه طهارتی لازم است که انسان عبد مطیع باشد نه مزدور[1] بهشت! به تعبیر بزرگان: مزدور در آرزوی حور و قصور است و عارف در بحر عیان غرقه نور است![2]

بله انسان باید خالصا لوجه الله کار کند و خانه قلب خود را از غیر او خالی نماید. حتی گمان ثواب هم در این درگه پسندیده نیست، بلکه رسم بندگی این است که انسان به تکلیف عمل کند و بس.

می‌فرمودند باید در این طریق یعنی بندگی، یک رو، یک‌جهت و صاف بود و به تعبیر ایشان *«خداوند در سینه انسان دو قلب قرار نداده است. این قلب را یا می‌توانی به خدا بدهی یا به دنیا»* و بسیار این شعر را می‌خواندند:

«با دو قبله در ره معشوق نتوان رفت راست — یا رضای دوست باید یا هوای خویشتن[3]»

---

۱ مزدور به معنای مزدبگیر است که در ازای دریافت مزد کار می‌کند اما عارف کسی است که بندگی چو گدایان به‌شرط مزد نمی‌کند.

۲ کشف‌الاسرار و عده الابرار، رشیدالدین میبدی.

۳ دیوان اشعار، سنایی، قصاید، قصیده ۱۳۴.

حضرت استاد می‌فرمود *«پس از نگارش کتاب اسرار الصلوة، هنگامی که به‌صورت طوماری بود، آن را خدمت جناب استاد علامه حسن‌زاده آملی تقدیم نمودم و عرض کردم جناب استاد، یک نظر سطحی بیندازید که خطایی نداشته باشد، نگاهی انداختند و بعد فرمودند اینکه نوشته‌اید «به صحرا بنگرم صحرا تو وینم» غلط است. صحیحش این است:*

به صحرا بنگرم صحرات وینم	به دریا بنگرم دریات وینم
به هر جا بنگرم کوی و در و دشت	نشان از قامت رعنات وینم

فقط تویی و دیگر هیچ‌چیزی نیست. «صحرا تو وینم» غلط است. صحرات وینم صحیح است».

یعنی عارف به‌جایی می‌رسد که چشمش تنها به اوست و جز او نمی‌بیند و کثرات را نیز قائم به او و تجلی‌ای از تجلیات او می‌داند. حقیقت «**هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن**»(حدید، آیه۳) برای عارف تحقق‌یافته و سراسر وجود او را حق تشکیل می‌دهد. لذا ایشان توصیه می‌فرمود: *«سعی کنید در حال بیداری[1] گناه نکنید و خود را در محضر خدا ببینید و چشم در چشم خدا داشته باشید و شرمندگی است در محضر خدا جز او دیدن، چه رسد که به معصیتی مشغول بودن. ادب بندگی را نگاه‌دارید»*.

استاد مهدی سمندری «**قل هو الله احد**»(توحید، آیه۱) را مقام احدیت حق می‌دانست و آن را این‌گونه شرح می‌فرمود که او یکتای آفرینش است. ایشان می‌فرمود: *«در بیمارستان چمران اصفهان بعد از عمل دوم قلب بستری بودم. از جانب استادم علامه حسن‌زاده آملی تماس گرفتند که ایشان می‌خواهند تشریف بیاورند. ده دقیقه از این تماس نگذشت که آمدند! در آنجا سه‌ربع ساعت درباره «**قل هو الله احد**» صحبت فرمودند. گفتم جناب*

۱ مراقبه مداوم در طول روز موجب می‌شود انسان حتی در خواب نیز خیال گناه نکند.

استاد، غذایی حاضری در خدمت باشیم. فرمودند در شهر رضا بیمار دیگری دارم و باید به عیادتش بروم؛ آن بیمار شخص نابینایی بود که دستی کشیدند و شفا یافت[۱]»

خدمت استاد سمندری عرض شد آقاجان، ان‌شاءالله شما هم آن سه‌ربع ساعت را برای ما بفرمایید. فرمودند: *«یک کلمه‌اش را هم نمی‌توانم. او علامه بود، من معلومه هم نیستم»*. عرض شد: به‌هرحال **الولد سر ابیه**[۲]. فرمودند: *«بله بله. ولد که هستم ازنظر معنوی. هستم ان‌شاءالله»*.

ایشان در مجامع خصوصی می‌فرمود: *«استادم علامه حسن‌زاده آملی ما را موحد محض بار آورد»* و انسانی که با دقتِ کلامِ حضرت استاد سمندری آشنا باشد می‌داند موحد محض تعبیری عجیب و بسیار والاست زیرا که او کلمه‌ای را بدون حساب بر زبان جاری نمی‌فرمود و بسیار در مقام تکلم دقیق بود.

در توضیح عبارت «موحد محض» ذکر خاطره‌ای خالی از لطف نیست. روزی یکی از شاگردان بزرگوار علامه حسن‌زاده آملی به محضر استاد مهدی سمندری مشرف شد و از ایشان خواست تا از علامه مطلبی بفرمایند. استاد فرمود: «استادم ما را موحد محض بار آورد» آن شاگرد بزرگوار عرض کرد بازهم بفرمائید. استاد فرمود: *«بالاتری نبود که استادم ما را به آنجا ببرد»*. زیرا از شهود مدام، چشیدن و دارا شدن توحید، بالاتر نداریم و همه فروع و اصول دین به توحید بازمی‌گردد. فتدبر.

ایشان در مورد این افق توحیدی در کتاب اسرار الصلوة می‌نویسند: *«دیشب در نافله شب شهودی وصف‌ناکردنی رخ داد. هنگامِ خطاب **«ایاك نعبد»**. تا حال هرچه خطاب می‌کردم به بیرون از خودم بود و مُشاهد و مقابل رویم. آنگاه دیدم او را در همه‌جا می‌بینم. در همه پیکره‌های وجود، در قلبم، در ذره‌ذره وجودم، در سِرّم، در عمق هستی‌ام، در جانِ*

---

۱ فیض روح‌القدس ار باز مدد فرماید، دگران هم بکنند آنچه مسیحا می‌کرد.

۲ مثنوی معنوی، حدیث منتسب به پیامبر گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله.

جانم، هستی از او نور گرفته بود، بلکه یکپارچه نور او بود، بلکه کل هستی نور بی مظهر بود و غیر او چیزی را نمی‌دیدم.

*رنگ‌ها از بین رفته و دیوارها را برداشته بودند[۱]، از تعینات خبری نبود، من هم نبودم، همه‌جا او بود[۲] و چهره دل‌آرای او. این مصراع شعر جلوه می‌کرد که: «حق جان جهان است و جهان جمله بدن». ولی بدن مشاهد نبود، همه‌جا، جان بود و همه نور، همه‌جا او بود. **لا اله** رفته بود و همه‌جا **الله** بود. سروری که رخ‌داده بود توصیف‌ناپذیر و آن لحظه از تمام عمرم برتر بود.*

یا شب قدرم بود و...

*بقیه نماز در «**اياك**» تمام‌شده بود و از چیز دیگر خبر نشدم. وجود منبسط حکما و رَق منشور عرفا برایم تحقق یافت تا فریضه صبح تمام شد، مجدداً خوابیدم، خوابی که دنباله لذت همان سفر روحانی بود، کاش از این سفر برنگشته بودم، **رزقنا الله و اياكم**»*

متحیرم در شرح عبارات فوق چه بگویم زیرا که زبانِ نچشیده‌هایی چون ما از تبیین و تفسیر عبارات فوق قاصر است لذا بهتر است از شرح و بسط آن بگذرم که در شرحش دو خوف است و در ترکش یک امید. خوف اول از عدم توان ادای حق مطلب است و خوف دوم احتمال استیحاش بیماردلان و ژاژ خواهان دنیازده است که این مطالب را افسانه می‌دانند وبیانش را غلو! و امیدمان به این است که فطرت الهی و جان پاکِ خوانندگان این اوراق، با تهجد و اشک چشم در دل سحرگاهان به این حقایق به‌قدر

---

۱ منظور از عبارت از بین رفتن رنگ‌ها و برداشته شدن دیوارها، محو شدن کثرات و تجلی وحدت است.

۲ در رساله وحدت از دیدگاه عارف و حکیم حضرت علامه حسن‌زاده آملی آمده است که **(فی الكافی: لنا حالات مع الله نحن هو و هو نحن و فی روایه: لنا حالات مع الله هو فیها نحن و نحن فیها هو و مع ذلك هو هو و نحن نحن)** و این مطلب یعنی ممکن است انسان دارای حالی شود که در آن حال «من» او رفته و فقط خدا متجلی باشد.

استعداد خویش نائل شود و شرحش را از شارح حقیقی بشنود بلکه بچشد و باید دانست چنین علومی سحری است و هرکه سحر ندارد ز خود خبر ندارد. **رزقنا الله و ایاکم.**

روزی شخصی از استاد پرسید که مهم‌ترین امر برای رسیدن به توحید چیست؟ ایشان فرمودند: *«استاد[1]، استادی چون علامه حسن‌زاده آملی»* و سپس فرمودند *«ظاهراً شما هم ادعاهای بزرگ دارید»* (یعنی توحید و رسیدن به آن ادعای خیلی بزرگی است و با داشتن ادعای آن، کسی به توحید نمی‌رسد. توحید با ادعا داشتن منافات دارد).

در اینجا شایسته است از تجلی توحید در وجود ایشان صرف‌نظر کرده و پیرامون استاد و جایگاه آن در مسیر توحید اشاراتی داشته باشیم زیرا آنچه برای ما در این مرتبه اهم است، شناختن و یافتن استاد است.

---

۱ یعنی داشتن استاد مهم‌ترین امر در وصول به توحید است.

فصل سوم: استاد سیر و سلوک

حق متعال به حضرت موسی کلیم‌الله ﷷ امر کرد تا به دنبال خضر ﷷ برود و موسی ﷷ به همراه یکی از یاران خویش در طلب خضر راه، پا به مسافرتی طاقت‌فرسا اما نورانی نهاد تا اینکه به دیدار ایشان نائل آمد[۱]. خضر نبی ﷷ کسی است که جرعه‌هایی از چشمه زندگانی، یعنی اسم شریف الحی، نوشید و هر که از این چشمه بنوشد هرگز نخواهد مُرد چراکه به حیات حق زنده گشته است و باید توجه داشت مراد از مرگ در اینجا رها کردن جسم مادی که پوسته‌ای بیش نیست، نمی‌باشد بلکه:

*هر آن کسی که در این حلقه نیست زنده به عشق		بر او نمرده به فتوای من نماز کنید[۲]*

و به تعبیر سید حیدر آملی در کتاب جامع الاسرار: «*حقیقت چشمه حیات، همان چشمه ولایت اصلی است که منبع نبوت حقیقی است و در حقیقت ظلماتی که مشهور شده است (که آب حیات در ظلمات مخفی است)، همان ظلمت‌های عالم طبیعت و مقام کثرت است و آب حیات عبارت است از خارج شدن سالک از این ظلمات و رسیدن به این چشمه که چشمه ولایت و مقام توحید حقیقی است*».

و سالک طریق دوست در مسیر سلوک خویش محتاج به چنین خضر راهی است زیرا که:

---

۱ جالب است که در این سفر سلوکی از دوستِ همراه حضرت موسی ﷷ یعنی جناب یوشع بن نون تا پیش از یافتن خضر ﷷ صحبت می‌شود اما پس از رسیدن به خضر ﷷ از او صحبتی نیست و شاید این مطلب اشاره به این داشته باشد که موسی ﷷ این شاگرد را تا این مرتبه بالا آورد و خضر ﷷ نیز موسی ﷷ را به مراتبی که مستعد بود بالا برد و چه کسی خضر ﷷ را بالا می‌برد الله اعلم. الحمدلله رب‌العالمین.

۲ دیوان اشعار، حافظ.

۱) چگونه در مسافرت مادی به‌سوی کعبه ظاهری، راهنما و راه‌شناس ضروری است، اما در وصول به کعبه حقیقی باآن‌همه دره‌ها و پرتگاه‌ها، بی‌نیاز از راهنما باشیم؟

۲) رهزن در این مسیر بسیار است و قافله بی‌ساربان محکوم‌به هلاکت است.

۳) انسان در طول مسیر براثر امتحانات و ابتلائات دچار قبض و فسردگی می‌گردد و صاحب‌تصرفی باید باشد که به لطایف‌الحیل، قبض و فسردگی را از طبع او دفع کند.

۴) برای علاج بیماری‌های نفوس که در طول مسیر بسیار محتمل است، حضور طبیبی حاذق ضروری است.

و دلایل متعدد دیگر ...[۱]

نفوس بهانه‌گیر می‌گویند: امثال ملاحسینقلی همدانی چند ده سال پیش می‌زیستند و ما چون امثال او بالای سرمان نیست، به‌جایی نرسیده‌ایم. می‌گویند علامه قاضی استثنائی بوده که از بین ما رفته و ما دسترسی به امثال ایشان نداریم لذا سیروسلوک برای ما مقدور نیست چون نمی‌توانیم دستورالعملی بگیریم و بالا بیاییم! در پاسخ این بندگان خدا باید گفت:

آب کم‌جو تشنگی آور به دست   تا که آبت جوشد از بالا و پست[۲]

به تعبیر حضرت استاد سمندری قاعده‌ای قطعی در این رابطه وجود دارد و آن این‌که دهان تشنه بی‌آب نمی‌ماند. امکان ندارد کسی تشنه معارف باشد و برایش تلاش کند اما

۱ جهت مطالعه بیشتر در علل نیازمندی به استاد، به کتاب خزائن ملا احمد نراقی مراجعه شود.

۲ مثنوی معنوی، مولوی.

به او ندهند؛ و قاعده دیگر این است که انسان‌های الهی مأموریت دارند که از چنین افرادی که به حقیقت تشنه‌اند و به دانسته‌های خود عامل‌اند، دستگیری نمایند.

استاد مهدی سمندری مردی الهی بود که طبابت نفوس مستعده را پیشه خودکرده بود. او طبیبی بود که با طب خویش شهرها را می‌گشت و نفوس مستعده دارای اهلیت را شکار کرده و از آن‌ها دستگیری می‌نمود. به تعبیر خودشان، حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام در نهج‌البلاغه، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را «**طَبِيبٌ دَوَّارٌ بِطِبِّهِ**[1]» معرفی کرده است.

استاد به نقل از امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام در نهج‌البلاغه می‌فرمودند: «**وَ مِنْهَا طَبِيبٌ دَوَّارٌ بِطِبِّهِ قَدْ أَحْكَمَ مَرَاهِمَهُ وَ أَحْمَى مَوَاسِمَهُ يَضَعُ ذَلِكَ حَيْثُ الْحَاجَةُ إِلَيْهِ مِنْ قُلُوبٍ عُمْيٍ وَ آذَانٍ صُمٍّ وَ أَلْسِنَةٍ بُكْمٍ مُتَتَبِّعٌ بِدَوَائِهِ مَوَاضِعَ الْغَفْلَةِ وَ مَوَاطِنَ الْحَيْرَةِ ...**»؛[2] او (پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله) طبیبی است که با طبّ خویش پیوسته در گردش است، داروها و مرهم‌های خود را به‌خوبی آماده ساخته و ابزار داغ کردن را (برای سوزاندن زخم‌ها) تفتیده و گداخته کرده است تا بر هر جا که نیاز داشته باشد بگذارد؛ بر دل‌های کور، بر گوش‌های کر، بر زبان‌های گنگ، او با داروهای خویش بیماران غفلت زده و سرگشته را رسیدگی و درمان می‌کند، همان‌هایی که از فروغ حکمت بهره نگرفته و اندیشه خود را به انوار دانش‌هایی که اعماق جان را روشنی بخشد، تابان و فروزان نکرده‌اند.

انسان‌های محمدی مشرب یعنی این شاگردان پاک مکتب حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز با تأسی به ایشان طبیب بیماری جهل و اخلاق نکوهیده و پَست هستند و با طبّ خویش در سیر و گردش‌اند تا بیماران روحی را درمان نمایند و الحق سیره استاد سمندری همین‌گونه

۱ نهج‌البلاغه، خطبه ۱۰۸.

۲ همان.

بود. می‌فرمود: *«بنده به‌طور قطعی ده شب میهمان جناب خواجه ولایی بودم. بنده در طبقه پایین منزل و ایشان در طبقه بالا ساکن بودند. شب‌ها صدای زمزمه مناجات و دعای ایشان مانند زمزمه زنبور به گوش می‌رسید. به خواجه گفتم من برای شکار شما آمده بودم...»*

و خواننده آگاه می‌داند که شخصیت جناب خواجه ولایی در عرفان عملی بس رفیع و والا بود و تعابیر علامه حسن‌زاده آملی درباره ایشان گواه صادق این مدعا است و کسی که برای شکار چنین شخصیتی می‌رود باید در چه افق توحیدی‌ای باشد؟!

شخصی در رویای صادقه‌ای از ایشان شنید که فرمودند: *«اینکه برخی به دنبال استاد نمی‌روند به این دلیل است که تنبل‌اند. می‌خواهند به این بهانه که استادی وجود ندارد، از جست‌وجو و طلب دست‌بردارند و این‌که منکر وجود استاد حاذق می‌شوند، بهانه‌ای بیش نیست»*.

اگر کسی حقیقتاً تشنه شود و اشک چشمش در طلب استاد خشک نشود، در دستگاه خدا سمندری‌هایی هستند که از وی دستگیری کنند. ایشان در زمان حیات خود، در بین مردم زندگی می‌کرد، با همه خوش‌برخورد بود و برای پذیرفتن دیگران هیچ محدودیتی نداشت، شهر به شهر می‌رفت، اما کسی ایشان را نمی‌شناخت چون مانند مردم عادی می‌زیست و خود را هیچ می‌دانست، اما به تعبیر خودشان که در جمعی بسیار خصوصی می‌فرمود: *«من هیچ نیستم اما عصاره این علامه‌های بزرگوارم»*، یعنی بیایید تا دستتان را بگیرم، شمارا به خود دعوت نمی‌کنم، به خداوند متعال که حقیقت شماست دعوتتان می‌کنم، اما طالب و تشنه‌ای نیست که نیست. اکثر ما عمدتاً هوس آب‌داریم نه اینکه حقیقتاً تشنه آب باشیم.

عاشق که شد که یار به حالش نظر نکرد ای خواجه درد نیست وگرنه طبیب هست[1]

استاد سمندری درباره اهمیت و لزوم داشتن استاد می‌فرمودند: *«چیزی که بیش از همه مهم است، «استاد» است. شخصی گفت من آثار علامه حسن‌زاده را می‌خوانم و سی‌دی‌ها و نوارهای ایشان را گوش می‌دهم. گفتم بخوان و گوش بده. اشکالی ندارد؛ اما آنچه می‌خواهی عایدت نمی‌شود. باید حتماً نزد استاد نشست.*

هیچ کس بی اوستا چیزی نشد هیچ آهن خنجر تیزی نشد[2]»

حضور در خدمت استاد و گرفتن دستورالعمل و نگاه به روش زندگی استاد و نشست و برخاست با ایشان و حتی شنیدن تشر از ایشان آدم ساز است. ایشان می‌فرمود: *«باید انسان چند سال خدمت استاد زانوزده و با نَفَس استاد نَفَس بکشد تا شاید به‌جایی برسد.»*

یکی از برکاتی که در خدمت استادی الهی روزی انسان می‌شود، شکستنِ منیت شاگرد است. استاد الهی، شاگرد را خاشع، بدون منیت و صبور بار می‌آورد و او را در کوره امتحانات پرورش داده و آبدیده می‌کند. استاد سمندری درباره لزوم شکستن منیت و داشتن صبر می‌فرمودند:

«در خاک بیلقان برسیدم به عابدی گفتم مرا به تربیت از جهل پاک کن
گفتا برو چو خاک تحمل کن ای فقیه یا هر چه خوانده‌ای همه در زیر خاک کن[3]»

شخص استاد سمندری نیز تحت تربیت و دستورات اساتید متعدد، مخصوصاً علامه طباطبایی و علامه حسن‌زاده آملی، رشد کردند. می‌فرمودند: *«روزی به خدمت حضرت*

---

۱ دیوان اشعار، حافظ شیرازی.

۲ مثنوی معنوی، مولوی.

۳ گلستان، سعدی شیرازی، باب هشتم.

استاد علامه حسن‌زاده آملی رفتم. عرض کردم آقا، می‌خواهند مرا به حج ببرند. شما دستوری، فرمایش، چیزی ندارید؟

فرمودند: چرا دارم. الهی برنگردی!

این جمله اوایل برایم خیلی گران بود. بعد که از منزلشان از کوچه ممتاز بیرون آمدم فهمیدم که منظورشان این بود که الهی آدم‌بشوی و بعد برگردی.

خر عیسی گرش به مکه برند		چون بیاید هنوز خر باشد

فرمایشات این مرد بزرگ دو ویژگی دارد: کوتاه است و تمام».

یکی از شاگردان روزی از محضر جناب استاد سمندری سؤالی درباره سور مسبّحات پرسید و در حین سؤال از کلمه «من» استفاده نمود. ایشان پس از پاسخ به این سؤال فرمودند: *«شما نگویید «من»، مگر عرض نکردم که استاد علامه حسن‌زاده آملی فرمودند تا شمارا نشکنند چیزی به شما نمی‌دهند؟»* این‌ها جلوه‌هایی از تربیت شاگرد در محضر اساتید الهی است که در ادامه کتاب بیشتر به آن خواهیم پرداخت.

استاد سمندری داشتن استاد را در مسیر سیر و سلوك اهم می‌دانست و از استادشان علامه طباطبایی نقل می‌فرمودند: *«اگر برای پیدا کردن استاد این راه، تمام عمر خود را در جستجو و تفحص بگذارید تا پیدا کنید، ضرر نکرده‌اید».*

روزی یکی از مراجعانی که از جامعیت علمی و عملی حضرت استاد مطلع نبود به ایشان عرض کرد: آقا، برای یافتن استاد چه باید کرد؟ ایشان فرمود: *«باید بدوید، راهی ندارد، باید دوید و ما هم راهی جز دویدن نداشتیم»* و در مورد خودشان می‌فرمود: *«بنده سی استاد خدمت کردم تا خدمت علامه حسن‌زاده آملی رسیدم».*

در حقیقت باید گفت ایشان سیر و سلوک خویش را با علامه حسن‌زاده تمام کردند[1] نه اینکه آغاز کرده باشند! آن هفت یا هشت سالی که ایشان محضر حضرت علامه بودند، سال‌هایی بود که شجره وجودی ایشان به میوه نشست درحالی‌که این شجره در طول سالیان متمادی به دست اساتید متعدد آبیاری گشته بود اما به دست حضرت علامه مُثمِر گردید. اللهم ارزقنا.

۱ منظور از تمام کردن سلوک، یعنی رسیدن به توحید یا همان یقین. **«وَ اعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ»(حجر، آیه۹۹)**، باید دقت داشت که انسان حتی پس‌ازاین نشئه نیز سالک است و بالا و بالاتر می‌رود و حد یقف نخواهد داشت. **«و ارفع درجته»**.

فصل چهارم: چشم(های) جان

انسان موجودی است که می‌تواند با بندگی کردن، مَحرم نظام هستی شود و از بواطن عالم و آدم آگاه گردد و اصلاً فلسفه خلقت انسان «معرفت الله» است که به‌تبع آن معرفت نسبت به مخلوقات نیز مقدور می‌شود. چنین انسانی شناسای حقایق عالم هستی است[1] و قادر است سیرت افراد را دیده و آن‌ها را به‌صورت ملکاتشان مشاهده کند و البته در همه این مشاهدات، توحید برایش جلوه‌گر است.

*دیده‌ای خواهم که باشد شه شناس		تا شناسد شاه را در هر لباس*

او می‌بیند که افراد در باطن به صور وحوش و یا به‌صورت ملائکه محشورند زیرا نیات و اعمال انسان، سازنده وی هستند و به تعبیر استاد: «*علم و عمل انسان‌ساز هستند.*» ایشان می‌فرمودند: «*علم روح را می‌سازد و عمل بدن را و این دو اگر ناپاک باشند، انسان را آلوده و* ***کالانعام*** *می‌سازند*» (نقل به مضمون).

*ای دریده پوستین یوسفان		گرگ برخیزی از آن خواب گران*
*گشته گرگان یک‌به‌یک خوهای تو		می‌درانند از غضب اندام تو*
*سیرتی کاندر نهادت غالب است		هم بر آن تصویر حشرت واجب است*[2]

انسانی که صعود برزخی پیداکرده و از حقایق باطنی مطلع است، سنخیت و محرمیت با عالم هستی یافته که این مهم جز از طریق طهارت محض و مظهریت اسم ستار حق‌تعالی

---

۱ پیامبر گرامی اسلام ﷺ فرمودند : «**اَللّهُمَّ اَرِنِی الْاَشْیاءَ کَمَا هِیَ**»(**بحارالانوار،ج۱۴، ص۱۰**) خداوندا! امور را آن‌گونه که هست، به من نشان بده.

۲ مثنوی معنوی، مولوی، دفتر چهارم.

میسر نیست. تا انسان محرم عالم هستی نشود، از اسرار هستی چیزی عایدش نخواهد شد و تا دهانش بسته نباشد، او را لایق شنیدن نمی‌کنند.

حکایت کسانی که بی‌طهارت خواهان اطلاع از ملکوت عالم هستند، حکایت شتری است که می‌خواهد از سوراخ سوزن عبور کند. حق‌تعالی در قرآن کریم می‌فرماید: «**إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّىٰ يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ ۚ وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ**» (اعراف، آیه ۴۰) همانا آنان که آیات ما را تکذیب کردند و از کِبر و نخوت سر بر آن فرود نیاوردند هرگز درهای آسمان به روی آنان باز نشود و به بهشت درنیایند تا آنکه شتر در چشمه سوزن درآید و این‌گونه گنه‌کاران (متکبّر) را مجازات سخت خواهیم کرد.

استاد می‌فرمودند همه موجودات نظام هستی یکپارچه شعورند و مسبّح، اما برای ما که محرم نشده‌ایم دهان خویش را بسته‌اند و شنیدن تسبیحشان برای گوش این سویی ممکن نیست. به تعبیر ملای رومی:

باشما گویند روزان و شبان — جمله ذرات عالم بی‌زبان
ما سمیعیم و بصیریم و هشیم — با شما نامحرمان ما خامشیم
نطق آب و نطق باد و نطق گل — هست محسوس حواس اهل دل
آدمی غافل ز تسبیح جماد — وآن جماد اندر عبادت اوستاد[1]

---

۱ مثنوی معنوی، مولوی، دفتر سوم.

شنیدن اصوات ملکوتی گوش سَر نمی‌خواهد بلکه گوش سِر می‌طلبد. با گوش سَر که حیوانات نیز در آن با ما شریک‌اند، می‌توان اصوات مادی را شنید اما اصوات ملکوتی گوش دیگری می‌خواهد[1].

گوش خر بفروش و دیگر گوش خر		کاین سخن را در نیابد گوش خر[2]

انسان‌هایی که تحت تربیت اساتید الهی تن به سلوک می‌دهند، به‌تدریج از کدورت‌های عالم ماده پاک‌شده و صاحب ابصار می‌گردند. به تعبیر حضرت استاد: *«ابصار جمع بصر به معنای چشم‌ها است و کسی چهارچشم ندارد بلکه این ابصار یعنی ازهرجهتی که بخواهند می‌توانند حق‌تعالی را شهود کنند»*، در میان عموم این‌گونه معروف شده است که به چنین افرادی می‌گویند که فلانی چشم دل یا چشم برزخی‌اش بازشده است درصورتی که چشم نیست بلکه چشم‌هاست!

با صد هزار جلوه برون آمدی که من		با صد هزار دیده تماشا کنم تو را[3]

استاد سمندری درباره جناب خواجه ابوسعید ولایی می‌فرمود که: *«جناب خواجه از آن دسته افرادی بود که به قول عوام، چشم برزخی[4] داشت و وقتی با دوچرخه‌اش به باغ خود می‌رفت به درختان سلام می‌کرد، جواب سلام می‌شنید و...»*.

---

۱ **«لهم اذان لا یسمعون بها»(اعراف، آیه ۱۷۹)** برای آن‌ها گوش‌هایی است اما با آن نمی‌شنوند!

۲ همان، دفتر اول.

۳ دیوان اشعار، فروغی بسطامی.

۴ یعنی این اصطلاح (چشم برزخی) دقیق نیست و انسان واصل دارای چشم‌هایی است برزخی و عقلی و فوق آن و دگران را نیز استعداد آن هست تا که به راه بیفتد!

و الحق حضرت استاد سمندری داری چشم دل بلکه چشم‌های دل بودند و حقیقتاً مصداق این آیه: «**فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ**»(ق، آیه۲۲) ما پرده را از چشم تو کنار زدیم و امروز چشمت کاملاً تیزبین است!

شاید این سخنان برای برخی افسانه باشد اما تیزبینانی که توفیق تشرف محضر چنین اولیای الهی داشته‌اند و توفیق اندکی نشست و برخاست یافته‌اند، نسبت به این مطالب آرمیده‌اند.

روزی از حضرت استاد سؤال شد که آیا امکان شنیدن تسبیح موجودات وجود دارد؟ ایشان فرمود: *«اگر گوش، گوش العبد محمدتقی بهجت باشد، می‌تواند تسبیح موجودات را بشنود و در این رابطه به کتاب اسرار الصلوة مراجعه کنید».*

ایشان از قول استادشان علامه طباطبایی می‌فرمود: *«استادم علامه سید حسین طباطبایی می‌فرمود: «کسی را می‌شناسم که تسبیح موجودات عالم آن‌چنان در گوش جان وی ولوله می‌کنند که نمی‌گذارند استراحت کند» و این مطلب در مورد خودشان بود و ما از احوالاتشان بی‌خبر نبودیم».*

حضرت استاد در مورد عروج انسان و امکان شنیدن تسبیح موجودات در کتاب عرشی اسرار الصلوة می‌نویسد: *«انسان برترین موجودی است که با ولادت دوم وارد ملکوت آسمان و زمین می‌شود؛ یعنی انسان وقتی از عالم حس سفر کرد و به عالَم مثال (که برزخ بین عالم حس و عقل است) رسید، با انبیاء و اولیاء و ملائکه حشر پیدا می‌کند و تسبیح اشیا را در عالم مثال با گوش جان می‌شنود و هنگامی‌که به عالم عقل مجرّد ارتقا یافت، اسرار عقلانی عالم را می‌فهمد و تسبیح اشیاء را به گوش عقلِ مُجَرَّدْ می‌شنود.*

*وقتی از همه سفر کرد و الهی شد، از هوای نفس عبور کرده و از عقل این سویی گذشته و به عالم الِه رسیده وسیرش در اسماءُ الله است ومّتصف به صفات الله ومُتخلّق به اخلاقِ الله شد، دیگر با چشم خدا می‌بیند و با سمع خدا می‌شنود و باارادهٔ خدا کار می‌کند، **«وما رَمیتَ إذْ رَمَیْتَ وَلکِنّ اللّه رَمی»** (انفال، آیه ۱۷)*

اینجا شنیدن تسبیح اشیاء برایش سهل است و تصرّفش در عالم به اذن و اراده خداست و برای شنواندن تسبیح به دیگران و شهادت به وحدانیت حق و رسالت خویش را، آن‌هم به تصرُّفی است در فرود آوردن تسبیح در عالم حس و به تصرّفی در جان محبوسین در عالم حس، یعنی تصرفی در فطرت و قلبشان که تسبیح و شهادت را بشنوند[۱]».

در این مقام ذکر خاطره‌ای مناسب است. عزیزی می‌گفت روزی با نظر مساعد جناب استاد سمندری، جلسه درسی روزانه خویش را در فضای آزاد و در محوطه سرسبز یکی از امام زادگان برگزار کردیم. پس از پایان تدریس و مقداری استراحت، نماز ظهر و عصر را به ایشان اقتدا نمودیم (ایشان در ابتدا از ایستادن در جایگاه امام جماعت اجتناب کردند اما با اصرار برخی دوستان پذیرفتند)، منتهی این نماز نکته جالبی با خویش داشت.

در حین اقامه نماز عصر، چشمم ناخواسته به قبور شهدایی افتاد که در محوطه امامزاده مدفون بودند و در دل خویش این مطلب را مرور کردم که احتمالاً جهت نمازخواندن ما مقدار اندکی با جهت درست قبله متفاوت باشد، زیرا جهتی که بدان سو ایستاده بودیم مقدار کمی از جهت قبوری که در آن امامزاده دفن بودند انحراف داشت، اما با خود گفتم این میزان انحراف اندک، مُبطِل نماز نیست و اهمیتی ندارد و تو نباید در حین نماز

۱ اسرار الصلوة، استاد مهدی سمندری نجف‌آبادی.

به این امور فکر کنی. تو اکنون در محضر خدایی لذا حضور قلبت را حفظ کن و از خدا شرم کن که در حضور او توجهت را به غیرش پرت می کنی.

با این افکار مشغول بودم که نماز عصر به پایان رسید. حضرت استاد بلافاصله پس از پایان نماز عصر برخاستند و به‌سوی یکی از دوستان که کنارم ایستاده بود رو کرده و با کلماتی قاطع و شمرده پرسیدند: *«آقای فلانی، اگر در نماز، قبله یک میلی‌متر منحرف شود، نماز صحیح است یا باطل؟»* این دوست ما باحالت اعجاب کمی فکر کرد و گفت بله آقا. صحیح است. استاد فرمودند: *«اما اگر در نماز، دل یک‌لحظه از یاد خدا غافل شود، نماز باطل است»*.

اینجا بود که همگان به یاد خطورات ذهنی خویش در نماز افتادیم و از نمازخواندنمان شرمنده شدیم. به تعبیر علامه حسن‌زاده آملی: *«الهی از خواندن نماز شرم دارم و از نخواندنش شرم بیشتر»*[1].

به خدایی که چنین بندگانی سر سجده بر آستانش می‌نهند سوگند که کراماتی که از ایشان دیده و شنیده‌ایم از حد تواتر خارج است. وجود ایشان کرامت بود و چرا این‌گونه نباشد که از انسان حائز به قرب فرایض و نوافل جز این انتظار نمی‌رود. نگاه ایشان، مزاحشان، لبخندشان، اخمشان، خاطراتشان و... همگی کرامت بود. ندیدیم مزاحی از ایشان صادر شود که سراسر حکمت و درس نباشد. می‌فرمودند: *«در مزاح‌هایی که با شما می‌کنم تأمل و تفکر کنید»*.

دوستی می گفت: ایامی بود که در قبضی شدید بودم و از اینکه در جلسات استاد شرکت می‌کنم اما به علت ظرفیت پائینم آن‌طور که باید وشاید نمی‌توانم از دریای

---

۱ الهی‌نامه، علامه حسن‌زاده آملی.

معارف ایشان جرعه بنوشم، ناراحت بودم. در این احوالات بودم که سفری کوتاه به قم المقدسه برایم پیش آمد و توفیق شد بر مزار علامه طباطبایی ﷼ رفته و فاتحه‌ای خواندم. به ایشان در کنار تربت پاکشان عرض کردم آقاجان، خدمت شاگرد بزرگوار شما می‌رسیم اما سفارش ما را به ایشان بفرمائید تا توجه بیشتری به ما داشته باشند. چند روز بعد دوباره توفیق شرکت در کلاس درس استاد روزی‌ام شد. در پایان جلسه، استاد داشتند به سمت پله‌ها می‌رفتند تا از مَدرَس خارج شوند و بنده در گوشه‌ای دورتر از جمعیت ایستاده بودم و عده قابل‌توجهی از شاگردان اطرافشان همانند شمع می‌گشتند که حضرتشان ناگاه ایستادند و کاملاً به عقب برگشته و در لابه‌لای آن جمعیت، بنده را که دورتر ایستاده بودم مخاطب قراردادند که: *«من شمارا دوست دارم. به خدا قسم من شمارا دوست دارم و اینجا یک رفیق دارم و آن‌هم شمایی!»*.

بنده‌ای که محتاج توجه ایشان بودم و تا آن روز با ایشان هم‌کلام نشده بودم و در لابه‌لای آن جمعیت حدود صدنفره گم بودم، مخاطب این حرف‌ها قرار گرفتم نه اینکه لایق باشم بلکه چون ایشان محبت پدرانه به همگان داشتند این لطف را کردند و این نشانه اشراف ایشان به شاگردان است.

دوست دیگری می‌گفت می‌خواستم برای انجام کاری به منزل استاد بروم، در مسیر منزل استاد باخدا مناجات می‌کردم و حق‌تعالی را به حضرت زهرا ؊ سوگند می‌دادم که از این حضور در خدمت این انسان الهی، بهره‌ای بیش از بهره‌های خیالی عایدم گردد. وقتی به منزل استاد رسیدم، پس از سلام و احوال‌پرسی بلافاصله فرمودند: *«فلانی، از خدا هیچ مخواه چون او* ***«عالم السر و الخفیات»*** *است. او پیش از تولدِ تو حاجاتت را دانسته و از قبل همه‌چیز را برایت فراهم کرده است.*

مانبودیم و تقاضامان نبود | *لطف تو ناگفته ما می‌شنود*[۱]»

این کلام استاد، آرامش عجیبی به قلبم القاء کرد و آرمیده شدم و فهمیدم انسان باید به تکلیفش عمل کند و غمِ نتیجه را نخورد و بداند خداوند هیچ‌گاه دهان تشنه را بی‌آب نخواهد گذاشت.

عزیزی می‌گفت چند روزی بود که در ذهنم بود که برای تحصیل به‌جایی بروم. منتهی این مطلب را برای هیچ‌کس ابراز نکرده بودم. استاد نیز علی‌الظاهر چند سال بود که مرا می‌شناخت و لذا از تحصیلات رسمی بنده و عدم عزمم برای ادامه تحصیلات رسمی اطلاع داشت. در همین احوالات بودم که به امر استاد، ایشان و همسرشان را سوار ماشینم کرده و به‌جایی می‌بردم. ایشان در مسیر به ناگاه فرمودند: *«فلانی! قصد داری برای تحصیل به فلان جا بروی؟!»* باکمال تعجب از اینکه استاد از کجا می‌داند عرض کردم: بله حاج‌آقا.

ایشان فرمود: *«می‌خواهی بروی آنجا که چه شود؟»* عرض کردم برای تحصیل علم. فرمود: *«آنجا ازنظر علمی چیزی عایدت نخواهد شد! بلکه آنجا افرادی هستند که...»*

آری، مردان خدایی می‌توانند نیات و افکار انسان را بخوانند و این امور برای این بزرگ‌مردان آسان است و برای امثال ما که در حجاب کثرات گرفتاریم عجیب می‌نماید.

دوست دیگری می‌گفت به همراه استاد در حرم آقا علی ابن موسی‌الرضا علیه‌السلام مشرف بودیم. استاد با صوتی آرام مطالب درسی را می‌فرمودند و بنده می‌نوشتم. در نزدیکی ما آقایی (عرب‌زبان و احتمالاً اهل عراق) اشک می‌ریخت و با صدایی که مزاحم بنده برای

---

۱ استاد در جای دیگر می‌فرمودند «ما بنده‌ایم و مأمور شده‌ایم به دعا و چون مأموریم باید دعا کنیم و از خداوند متعال حاجات خود را بخواهیم» پس کلام فوق به معنای رد کردن دعا نیست بلکه مرادِ استاد، تشویق و دعوت به مقام تسلیم بلکه بالاتر، رضا است، اللهم ارزقنا.

شنیدن صوت استاد بود، زاری می‌کرد. استاد بی‌توجه به او و اغیار، مشغول تعلیم معارف به بنده بودند اما بنده برای لحظاتی ذهنم به سمت آن مرد عرب رفت و در دلم به او تشر زدم که مرد حسابی، این چه طرز گریه کردن است؟ کمی آرام تر زاری کن تا ما هم از فیض کلام استادمان محروم نشویم!

در همین خطاب به آن فرد بودم که استاد به چشمانم نگاه کردند و فرمودند: «*فلانی، به این آقا تشر نزنید. ایشان عبدالله است!*».

آری، ما حق نداریم حتی در ذهنمان نسبت به دیگران سوءظن داشته باشیم یا کسی را توبیخ کنیم آن‌هم به جرم ریختن اشک و ناله کردن در محضر امام معصوم! ما را چه به تشر زدن به دیگران؟ از کجا می‌دانیم جایگاه آن فرد نزد خدا چیست؟!

عزیزی می‌گفت روزی از روزها جهت بهره‌مندی از طبیعت، در معیت حضرت استاد به یک پارک جنگلی رفتیم و ساعتی آنجا بودیم. برخی دوستان که از حضور استاد مطلع شدند خود را به آنجا رساندند. یکی از آن اعزه خدمت استاد رسید و پس از اندکی (بدون آنکه کلام مرتبطی بینشان ردوبدل شده باشد یا اینکه استاد علی‌الظاهر او را بشناسند) به او رو کرده و فرمودند: «*آدم عاقل، علامه حسن‌زاده آملی و علامه سید حسین طباطبایی را رها می‌کند و به سراغ فلانی می‌رود؟!*

کس نیاید به زیر سایه بوم　　ور هما از جهان شود معدوم[1]

وقتی که هما هست، آیا انسان به زیر سایه جغد می‌رود؟»

[1] گلستان، سعدی شیرازی، باب اول.

این آقا می‌گفت: «من متوجه منظور استاد سمندری شدم اما خود را به نشنیدن زدم؛ اما چند ماه بعد با یک اتفاق از خواب غفلت بیدار شدم! زیرا چندین سال بود که برای شرکت در جلسات فردی، به‌صورت هفتگی، از شهرستان به تهران می‌رفتم و منظور استاد سمندری آن فرد بود که پس از چند ماه از تذکر استاد، او را به اتهامات متعدد بازداشت کردند!»

و از این اِخبار از امورات پنهان از ایشان بسیار دیده و شنیده‌شده به حدی که از تواتر فراتر رفته است و اگر به همه این موارد بپردازیم، از رسالت این کتاب خارج و شاید متهم به غلو گردیم.

گر بگویم شرح این بی‌حد شود   مثنوی هفتاد من کاغذ شود[1]

آری، استاد مهدی سمندری همانند دیگر اولیای الهی می‌توانستند به اذن الله از گذشته و آینده ما و حتی خطورات ذهنی افراد باخبر شوند و این‌ها تنها به اذن خداست و اگر خدا نخواهد، آن‌ها از هیچ‌چیز مطلع نخواهند شد و این مقامی است که برای دیگران نیز ممکن است ان‌شاءالله تعالی. به تعبیر ایشان:

فیض روح القدس ار باز مدد فرماید   دگران هم بکنند آنچه مسیحا می‌کرد[2]

---

۱ مثنوی معنوی، مولوی.

۲ دیوان اشعار، حافظ شیرازی.

فصل پنجم: ادب محض

عارف واصل، العبد مهدی سمندری، به‌حق مرد ادب بود. به گواهی هم‌نشینان ایشان، اگر بخواهیم ادب مع الخلق و ادب مع الله را از درون کتب عرفانی خارج و در کالبدی انسانی متمثل کنیم، می‌شود عبدالله مهدی سمندری.

ایشان حقیقتاً تجسم عینی ایمان و ادب بودند و عمری ادب را برخلاف گویندگان بی‌عمل[۱]، در عرصه زندگی پیاده کردند. ما سال‌ها بود که از عرفان شنیده بودیم و وجودمان تشنه دیدن اهل عرفان بود تا اینکه ایشان را یافتیم و عرفان را در وجودشان متجسم و متمثل دیدیم (به‌قدر ظرفیت خویش) و ایشان را صورت ایمان یافتیم.

به‌راستی تا کی می‌شود به شنیدن اکتفا کرد؟ تا کی می‌توان به نوشته‌های درون کتب عرفانی دل‌خوش بود؟ تا انسان صورت عرفان را نبیند آرام نخواهد شد. دیدن آب کجا و شنیدن از آب کجا.[۲]

گوشم شنید قصه ایمان و مست شد		کو قسم چشم؟ صورت ایمانم آرزوست[۳]

استاد شیخ مهدی سمندری نجف‌آبادی، ادب را زندگی می‌کرد. ایشان قرآن را ادبستان الهی (مأدبه) می‌دانست و همگان را برای ادب‌آموزی از سفره گسترده قرآن سفارش می‌فرمود و خود نیز مردی قرآنی و مؤدب به آداب ربانی بود.

---

۱ مشکلی دارم ز دانشمند مجلس باز پرس/ توبه‌فرمایان چرا خود توبه کمتر می‌کنند؟ (حافظ شیرازی)

۲ نوشیدن آب کجا و دیدن آب کجا! ببین تفاوت ره از کجاست تا به کجا.

۳ مثنوی معنوی، مولوی.

می‌فرمود: *«هیچ‌گاه در محضر اساتیدم غیر از دوزانو ننشستم. هیچ‌گاه به دیوار تکیه ندادم. هیچ‌گاه به چشم اساتیدم خیره نگاه نکردم. هیچ‌گاه در برابر کلامشان چون‌وچرا نکردم، همیشه پشت سر استادم (نه در کنار او) راه رفتم، کلامشان را حجت دانسته و بدان عمل می‌کردم، برای اساتیدم صفحه کتاب و ساعت تدریس مشخص نکردم و ...»*

آری چنین مرد ادبی مشمول الطاف بی‌کران حق می‌شود و در دریای فیض الهی غواصی کرده و لولو و مرجان صید می‌کند.

حضرتشان از برکات این ادب که روزی ایشان شده بود این‌گونه خبر می‌دهند: *«به حمدالله ادب حضور در محضر این وارثان کوثر موجب شد که جرعه‌هایی به این مسکین عطشان و دوست همراهمان، بلکه **«السابقون السابقون»** جناب آقای محمود امامی[1] عنایت فرمودند ــ **شکرالله مساعیهم و رضوان علیهم**»*.

ایشان به کرّات این اشعار را می‌خواندند:

از خدا جوییم توفیق ادب		بی‌ادب محروم گشت از لطف رب
بی‌ادب تنها نه خود را داشت بد		بلکه آتش در همه آفاق زد
مائده از آسمان در می‌رسید		بی شری و بیع و بی گفت و شنید
در میان قوم موسی چند کس		بی‌ادب گفتند کو سیر و عدس

۱ عزیزان خواننده، آثار عارف واصل، حضرت استاد محمود امامی نجف‌آبادی را مغتنم بشمارند. آن‌کس که ز کوی آشنایی است داند که متاع ما کجائی است. حضرت استاد سمندری می‌فرمودند: «یکی از عزیزانی که به همراه ایشان در خدمت حضرت استاد علامه حسن‌زاده آملی روحی فدا بودیم، یک‌وقتی به حضرت علامه عرض کرد که اسم «الرحمن» مرا خیلی بی‌تاب کرده است. چه کنم؟ حضرت علامه به ایشان دستور دادند که بر سوره‌ی «الرحمن، علم القرآن» مداومت داشته باش و آن را بخوان. این دستور علامه اصلاً شوراندن وی بود نه اینکه بخواهند شفا پیدا کند. اصل این درد، شفایش خود تو (خدا) هستی. این نیست که بگوییم شفا پیدا می‌کنیم بلکه شفایش شوراندن اسم «الرحمن» است. اصلاً وجود ایشان هم چه غنیمت شد و هست و الان هم در خدمت ایشان همه بهره‌مند می‌شوند و از وجودشان فیض می‌برند و ایشان دوست عارف عمری ما است».

منقطع شد خوان و نان از آسمان *ماند رنج زرع و بیل و داسمان*[1]

در نظر ایشان، «ادب» تکوینا انسان را بالا می‌برد و او را لایق و مستعد القائات آن‌سویی می‌نماید و در سوی دیگر، بی‌ادب، خویشتن را از لطف رب محروم می‌نماید. انسان بی‌ادب به دست خویش ظرف وجودش را برعکس کرده لذا از باران رحمت رحیمیه الهی بهره‌ای نخواهد داشت (مگر رحمت رحمانیه حق‌تعالی که به همه مخلوقات اعم از مؤمن و کافر می‌رسد[2])

از ادب پرنور گشته است این فلک *وز ادب معصوم و پاک آمد ملک*[3]

در مسیر سلوک انسانی، مراعات ادب چه در امور جزئی باشد و چه در امور کلی امری است واجب و ریزه‌کاری‌های وادی ادب بسیار است. ادب، نگاه‌داشتن حد هر چیزی است و حد نگه‌داشتن و از آن تجاوز نکردن، محتاج نوری است که از سوی حضرت حق افاضه می‌شود به‌حکم «**وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ**»(حدید، آیه۲۸) و نوری شما را عطا کند که بدان نور راه پیمائید.

استاد سمندری خاطره‌ای از استادشان، علامه عارف حسن‌زاده آملی، داشتند که آن را اجمالاً این‌گونه نقل می‌فرمودند: *«در خدمت استاد بودیم، همین علامه بزرگوار (علامه حسن‌زاده آملی) در مدرسه حجتیه، حوزه مقدسه قم، یک‌دفعه احتیاج به قرآن داشتند. نگفتند قرآن بیاورید. فرمودند: «در محضر قرآنید؟» روحی فداک مرد بزرگ. چقدر ادب داری!»*

---

۱ مثنوی معنوی، مولوی، دفتر اول.

۲ اشاره به دو صفت **رحمن** و **رحیم** در کریمه «**بسم‌الله الرحمن الرحیم**»، جهت اطلاع بیشتر به کتاب اسرارالصلوة استاد مراجعه شود.

۳ مثنوی معنوی، مولوی، دفتر اول.

ایشان خودشان نیز مؤدب به این آداب جزئی بودند و دیگران را نیز به مراعات آن سفارش می‌فرمودند. یکی از دوستان می‌گفت در محضر ایشان بودم. تبلت و کتاب قرآنی در دستم بود. سهواً تبلت را بر روی قرآن گذاشته و به این مطلب توجه نداشتم. استاد فرمودند: «*آن چیست؟*» عرض کردم تبلت است.

استاد فرمودند: «*آن را روی قرآن نگذارید. باید نسبت به قرآن ادب را مراعات کرد. مثلاً استادم علامه حسن‌زاده آملی می‌فرمودند: در اتاقی که قرآن هست پا به سمت قرآن دراز نکنید. طوری باشد که احترام قرآن حفظ شود*».

حضرت استاد نسبت به معصومین علیهم‌السلام نیز ادب بی‌نظیری داشتند. همیشه تذکر می‌دادند که اگر نام معصومی را به زبان آوردید، حتماً نسبتش را بگوئید یعنی اگر گفتید امام علی، در ادامه بگوئید علیه‌السلام و اگر گفتید پیامبر خدا، در دنباله‌اش بگوئید صلی‌الله علیه و آله و سلم.

ادب حضرت استاد از شدت معرفتشان نشات می‌گرفت و از درونشان می‌جوشید. یکی از دوستان می‌گفت که در خدمت استاد بودم. نام امام صادق علیه‌السلام را بر زبان آوردم اما پشت سرش نگفتم علیه‌السلام. استاد بلافاصله این مطلب را به من متذکر شدند و من به ظن خودم خطایم را سریع اصلاح کرده و گفتم بله، امام صادق علیه‌السلام.

استاد فرمودند: «*این‌طور فایده ندارد. باید از درون شما بجوشد*».

آری، سلام فرستادنی که لقلقه زبان باشد فایده چندانی ندارد، این سلام باید از شدت معرفت و خشوع نشات گرفته و از سویدای قلب انسان بجوشد.

دوستی می‌گفت، روزی با حضرت استاد تلفنی صحبت می‌کردم و به ایشان عرض کردم که حضرت‌عالی چه زمانی مشهد تشریف می‌برید؟ ایشان ناراحت شدند و فرمودند: «*اولاً مشهد غلط است. باید بگوئید مشهد مقدس و ثانیاً، تشریف می‌برید هم غلط است. باید بگوئید مشرف می‌شوید*».

ایشان در مورد پیامبرﷺ و صلوات فرستادن بر ایشان نیز حساسیت ویژه‌ای داشتند و همیشه سفارش می‌کردند که: *«مبادا نام پیامبر ﷺ را که شنیدید، صلوات نفرستید زیرا این کار ظلم به پیامبر ﷺ بلکه ظلم به خودتان است».*

ادب ایشان ذوالابعاد بود و شامل همه امورات می‌گشت. مثلاً وقتی کسی خدمت ایشان در منزلشان مشرف می‌شد، حضرتشان به اهل خانه می‌فرمودند هرچه در خانه هست را برای پذیرایی بیاورید. ایشان حقیقتاً در پذیرایی از میهمان از هیچ‌چیزی دریغ نمی‌کردند و حتی اگر خودشان نیاز به غذا یا نوشیدنی نداشتند، برای اینکه میهمان حس راحتی داشته باشد، غذا می‌خوردند یا چای می‌نوشیدند درحالی‌که هرکس که با ایشان چند صباحی زندگی کرده باشد، گواهی می‌دهد که چه‌بسا غذا و نوشیدنی یک شبانه‌روزشان از یک وعده غذایی افراد عادی جامعه نیز کمتر بوده است[1].

ایشان سفارش ویژه‌ای نسبت به ادب و احترام نسبت به والدین داشتند و می‌فرمودند اگر کسی می‌خواهد به‌جایی برسد باید از پدر و مادر اطاعت کند. گاهی این حکایت را برای ما نقل می‌فرمودند:

«روزی مادر محیی الدین ابن عربی[2] آب خواست، محیی الدین برای مادر آب آورد اما مادر به خواب‌رفته بود. محیی الدین تا صبح بالای سر مادر ایستاد تا هرگاه مادر بیدار شد آب را به او بدهد. صبح که مادر بیدار شد، پسر را بر بالین خود ایستاده دید و برای پسرش دعا کرد. محیی الدین ابن عربی می‌گوید من هرچه دارم از آن دعای مادر دارم»

استاد سمندری در ادامه می‌فرمود: *«کدام‌یک از ما این کار را نسبت به مادرمان کردیم؟ چون نکردیم، نرسیدیم».*

---

۱ ایشان برای اینکه کمالی را به خود نسبت ندهد درباره کم‌خوراکی خود می‌فرمود: سالیان طولانی بر بنده گذشت که غذای کافی برای خوردن نداشتم و معده‌ام به این خوراک کم عادت کرده است!

۲ در برخی نقل‌ها این واقعه به بایزید بسطامی نسبت داده‌شده است، الله‌اعلم.

در نظر استاد سمندری مراعات ادب و اطاعت از پدر واجب است و اطاعت از مادر هرچند شاید در فقه واجب نباشد اما برای سلوک لازم است و رنجش مادر موجب می‌شود انسان از فیض محروم گردد.

استاد سمندری در بسیاری از مواقع داستان اویس قرنی را متذکر می‌شدند که برای اطاعت از امر مادر، از دیدار با رسول‌الله ﷺ محروم گشت اما این اطاعت و احترام و ادب نسبت به مادر، موجب شد، اویس بشود اویس قرنی و رایحه بهشتی او به مشام رسول خدا ﷺ برسد.

یکی دیگر از جلوه‌های عملی ادب حضرت استاد، در تعلیم شاگردان متبلور بود. استاد به‌صورت عملی، به شاگردان درس ادب می‌آموختند و عمدتاً به‌جای تذکر مستقیم، از طریق نقل خاطره و داستان و یا شعر، مطالب را متذکر می‌شدند.

یکی از این نمونه تأدیب‌ها ازاین‌قرار است. استاد می‌فرمودند: «*در مسجد معصومیه قم المقدسه، محضر علامه حسن‌زاده آملی درس می‌خواندیم. تعدادمان زیاد بود هرچند در اواخر کلاس، تنها ده الی دوازده نفر می‌ماندیم. یک روز طلبه تازه‌واردی به جلسه آمد، آن روز استاد کمی دیر آمد، آن طلبه گفت: استاد، ده دقیقه دیر آمدید. استاد فرمود بله. درست است.*

آقاجان، بعدازآن جلسه، علامه درس را تعطیل کردند. بنده با محمود امامی یک سال تمام می‌رفتیم دم خانه ایشان در کوچه ممتاز و تقاضای درس می‌کردیم. می‌فرمودند که ان‌شاءالله، ان‌شاءالله.

یک سال تمام شد. گفتیم آقا اگر ممکن است عنایت بفرمایید و جلسات را شروع کنید. فرمودند این سبزی‌ها و گیاهان نیاز به گوشمال دارند. اگر پی‌درپی آب دریافت کنند تیره می‌شوند و خراب می‌گردند. بگذارید گوشمال بخورند. بعد از گوشمال اگر به آن‌ها آب‌داده شود، رشد می‌کنند و محصول خوبی خواهند داد.

شما هم نیاز به گوشمال دارید. مدتی باید بگذرد. پی‌درپی نمی‌شود درس داد. این علامه بزرگوار نیز خودشان شاگرد علامه شعرانی بودند. می‌فرمودند: یک روز برفی بود و جاده‌ها لغزنده بود. با تردید به جلسه درس رفتم. علامه شعرانی به من فرمودند آیا در مسیر که می‌آمدید گداها در مسیر نشسته بودند؟ فرمودند شما گدایید.
باید انسان در طلب علم همچون گداها[1] باشد و حتی در روز برفی نیز دست از گدایی برندارد».

و امثال این حکایات که جهت تأدیب شاگردان مطرح می‌گشت نُقل جلسات و محافل ایشان بود که به‌جای تذکر مستقیم از آن بهره می‌بردند.

روزی از استاد مهدی سمندری سؤال شد که شما در برابر اساتیدتان چگونه بودید؟ آیا از آن‌ها سؤال می‌پرسیدید؟ فرمودند: «*بنده در برابرشان سکوت بودم و هر وقت خودشان صلاح می‌دیدند مطلبی می‌فرمودند*».

پیرامون ادب این مرد بزرگ سخن بسیار است و پرداختن به یکایک آن محتاج تألیف رساله‌ای مستقل است اما جهت حُسن ختام این فصل لازم به تذکر است که ازنظر حضرت استاد، ادب مع الله اقتضاء می‌کند انسان از خدا جز خدا نخواهد و این عبادت احباب و احرار است و اصلاً بی‌ادبی است در حضور حق‌تعالی، چشم از او برداشتن و غیر او را خواستن.

به تعبیر حضرت علامه حسن‌زاده آملی از خداوند خودش را خواستن والاست. «*این امر از بلندهمتی عبد است. کسانی که دون‌همت‌اند به وفق دنائت خود طلب دارند*».

به تعبیر شیرین حضرت استاد:

دنیا و آخرت به نگاهی فروختیم ... سودا چنین خوش است که یکجا کند کسی[2]

---

۱ گدایی معارف و حقایق از محضر مردانِ مرد و عارفان والامقام، عزت است برخلاف گدایی مال و دنیا که جز خواری و ذلت نیست.
۲ دیوان اشعار، قصاب کاشانی.

اگر انسان براثر جهل خطایی نیز کرده است، ادب بندگی اقتضا می‌کند که از حق‌تعالی طلب عفو کند و در این رابطه داستان حضرت یونس علیه‌السلام بسیار شنیدنی است. این پیامبر نازنین خدا پس از گرفتار شدن در ظلمات سه‌گانه شب، دریا و شکم نهنگ[1] سر به سجده گذاشته و عرض کردند: «**لا اله الا انت سبحانك انی کنت من الظالمین**»(انبیاء، آیه ۸۷).

ایشان در این مناجات، حاجت درونی خود را که عبارت بود از رجوع به مقام عبودی سابق را اظهار نکردند، گویا خود را لایق برای چنین درخواستی ندیدند و به خود اجازه تقاضای چنین عطائی ندادند، ایشان رعایت ادب کرده و با زبان حال عرض کردند، من غرق در عرق خجالت و شرمنده هستم. من از ظالمینم وتو پاک پاکی و این ادب بود که یونس علیه‌السلام را لایق نجات کرد.

حال توای سالک طریق بندگی، در دل ظلمات شب باخدای خویش نجواکن و اقرار به ظالم بودن خویش نما و با عرق شرم از حجاب گناهانی که موجب بُعد بین تو و مولایت شده به پیشگاهش عرضه دار خدایی جز تو نیست. تو پاک و منزهی و من از ظالمینم و بِدان که اگر باحالت پشیمانی و شرم و خلوص به این امر مبادرت ورزی ندای «**فاستجبنا له و نجیناه من الغم**»(انبیاء، آیه ۸۷) را با گوش جان‌خواهی شنید.

یک صبح به اخلاص بیا بر در ما — گر کام تو بر نیامد آنگه گله کن[2]

---

۱ به تعبیر عارفان این ظلمات ثلاث عبارت‌اند از ظلمات طبیعت و بحر هیولانی و جسم ظلمانی.

۲ دیوان اشعار، ابوسعید ابوالخیر.

فصل ششم: تقوای مجسم

عشق، محبت شدید قلبی است و به تعبیر حضرت استاد، به گیاه پیچک در زبان عربی عَشقه می‌گویند که از عشق مشتق است. پیچک بر درخت می‌پیچد و او را در برگرفته و خشکش می‌کند. انسانِ سالک نیز عاشق حضرت حق است و محبت الهی را برتر از هر چیزی می‌داند. به تعبیر خاتم‌النبیین، حضرت محمد مصطفی ﷺ **«اللّهمّ اجعل حبّك أحبّ الی من نفسی و سمعی و بصری و أهلی و مالی و من الماء البارد[1]».**

خداوندا! محبت خودت را برای من محبوب‌تر از جانم و گوش و چشمم و خانواده و مالم و آب گوارا قرار بده.

چنین محبت شدید و چنین عشق صادقی، کار شیر مردان است. سمندری می‌خواهد تا قلب خویش را عاری از ماسوی و پر از عشق الهی کند و چنین انسانی میان خود و هرگونه توجه به غیر الله وقایه یعنی سپر قرار می‌دهد.

عاشقی کار شیرمردان است — سخره کودکان معبر نیست
اوفتادن در آتش سوزان — جز که در عهده سمندر نیست

حضرت استاد مهدی سمندری عاشقی صادق است که براثر مداومت محض بر دستورات شرعی، تقوا را در وجود خویش ملکه کرده و چنین تقوایی نه از خوف نار و نه به شوق بهشت بلکه ناشی از شدت عشق و معرفت الهی ایشان بود.

امام صادق علیه‌السلام بر اساس آیات قرآن، تقوا را دارای سه درجه می‌داند و می‌فرماید:

---

۱ سنن النبی، ج ۱، ص ۳۷۵.

«التقوی علی ثلاثه اوجه: تقوی بالله وهو ترك الحلال فضلا عن الشبهه، وهو تقوی خاص الخاص؛ وتقوی من الله تعالی وهو ترك الشبهات فضلا عن الحرام، وهو تقوی الخاص؛ وتقوی من خوف النار والعقاب وهو ترك الحرام و هو تقوی العام...»؛ تقوا سه گونه است: اول، تقوا از خوف آتش و عذاب که همان ترک حرام باشد و درواقع تقوای عوام است. دوم، تقوای از خدا (نه از خوف جهنم) که ترک شبهات است و این مرتبه تقوای خواص است. سوم، تقوای فی الله و آن ترک حلال برای دچار نشدن به شبهات است.[1]

دوستی خاطره خویش را با حضرت استاد این‌گونه تعریف می‌کرد: به یاد دارم روزی در محضر حضرت استاد، منتظر فرارسیدن زمان نماز بودیم. استاد بر روی صندلی چوبی ساده خویش رو به تعداد محدود شاگردان نشسته بود و ما نیز دوزانو رو به ایشان زانوی ادب بر زمین زده، در سکوت خویش غرق بودیم. استاد نگاهی به چهره‌های ما انداخته و با لحن پدرانه‌ای فرمودند اگر سؤالی دارید بپرسید. نگاه استاد گویی با ما چنین خطابی داشت:

ز چشم من بپرس اوضاع گردون — که شب تا روز اختر می‌شمارم

بدین شکرانه می‌بوسم لب جام — که کرد آگه ز راز روزگارم[2]

یکی از عزیزان هم از این موقعیت استفاده کرده و باحالت خاشعانه‌ای از ایشان پرسید: آقاجان. نصیحت جامع و کاملی بفرمایید؟

استاد فرمودند: *«اگر می‌نویسید، می‌گویم»*.

---

۱ امام صادق عليه‌السلام، مصباح الشریعه، ص ۳۸، باب ۸۳

۲ دیوان اشعار، حافظ شیرازی.

ما نیز باجان و دل آماده کتابت کلام استاد شدیم، زیرا که کلام اولیاء الهی ناشی از الهامات ربانی است و چگونه الهام نباشد درصورتی که عارف کسی است که به مقام قرب فرایض و قرب نوافل رسیده است!

جان‌ودل را آماده کردیم تا دُر و گوهری که از لبان ایشان سرازیر می‌گردد را با گوش جان شنیده و در لوح قلب نگاشته و از دل بر قلم و دفتر پیاده نماییم.

من این حروف نوشتم چنان که غیر ندانست — *تو هم ز روی کرامت چنان بخوان که تو دانی*[1]

استاد پس‌ازآنکه دید همه منتظر کتابت فرمایشات ایشانیم فرمود: *«در ایراء، خانه استادم علامه حسن‌زاده آملی روحی فداه، اول کلمه‌ای که تعلیمم فرمودند این بود «**اتقوا الله و یعلمکم الله**»(بقره، آیه ۲۸۲) و این مطلب حدود چهل سال طول کشید تا برایم ملکه شود. در مورد این آیه به تفسیر استادم، علامه طباطبایی مراجعه فرمایید. اواخر سوره بقره».*

و چه زیباست احترام این اساتید به علم. علم احترام و حریمی‌دارد. ایشان فرمودند اگر می‌نویسید، می‌گویم ورنه به حریم این حقایق جسارت می‌شود و من اهل چنین جسارتی نیستم. نباید کلام را هدر داد. این فرمایش استاد مرا به یاد آن حدیث عرشی انداخت که می‌فرمایند: «**قیدو العلم بالکتابة**»[2] علم را با نوشتن به بند کشید. آری به قول جناب استاد سمندری *«علاوه برنوشتن در دفتر می‌باید در قلبتان هم بنویسید»*. اللهم ارزقنا.

و چه مهم است تقوا که ایشان بیانش را مشروط به کتابت آن نمودند. اولین درسی که سالک در مسیر سلوک خویش باید آن را در متن جان خویش پیاده کند، مراعات تقوا

---

۱ دیوان اشعار، حافظ شیرازی.
۲ تحف العقول، ص ۳۶.

است و شخص متقی شخصی است که میان خود و گناهان وقایه (یعنی سپر) قرار داده و اجازه نمی‌دهند گرد گناه به دامنش بنشیند.

استاد سمندری در بیان شدت اهمیت مراعات تقوا می‌فرمود: *«درآیات قرآنی تأکید شده که به محرمات نزدیک نشوید نه اینکه بگوید مرتکب محرمات نشوید، بلکه می‌فرماید نزدیک محرمات نشوید چون ممکن است گرد آن بر دامنتان بنشیند و ناخواسته مرتکب گناه شوید».*

روزی به ایشان عرض شد: آقاجان، راه ملکه کردن این آیه «**اتقوا الله و یعلمکم الله**» *(بقره، آیه۲۸۲)* چیست؟ فرمودند: *«نمی‌شود. استاد می‌خواهد»*، عرض شد: راهکاری به ما دهید.

فرمودند: *«راهی ندارد و چاره‌ای نیست. ما هم چاره‌ای نداشتیم. برای من چهل سال طول کشید تا ملکه شود».*

آری، علامه حسن‌زاده‌ای می‌خواهد تا در جان مستعد، بذر ملکات الهی را بیفشاند. علامه سمندری‌ای می‌خواهد تا بذرهای معرفت را در مزرعه جان حرث کند و بذر علوم و معارف را پاشیده و عمل صالح برداشت کند و باید دانست زارع خداست و اوست که این بذرها را می‌پروراند و استاد حارث است. «**اَفَرَأَيْتُمْ ما تَحْرُثُونَ أَ أَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزّارِعُونَ**» (سوره واقعه، آیات۶۳ و ۶٤)

سعی نابرده در این راه به جایی نرسی مزد اگر می طلبی طاعت استاد ببر[1]

---

۱ دیوان اشعار، حافظ شیرازی.

دوستی می‌گفت روزی از ایشان پرسیدم: حاج‌آقا! مهم‌ترین مطلبی که از محضر حضرت علامه حسن‌زاده آملی آموختید چیست؟

ایشان بلافاصله فرمودند: *«اولین کلمه‌ای که آموختم در ایراء، این بود که* ***«اتقوالله و یعلمکم الله»****(بقره، آیه ۲۸۲) و این چهل یا پنجاه سال طول کشید تا در من ملکه شود».*

به ایشان عرض شد: آقا. این اولین چیزی که آموختید، مهم‌ترین چیز هم بوده است؟ نگاهی عمیق در چشمم انداختند و باحالتی تأثیرگذار فرمودند: *«بله».*

تقوا مهم‌ترین امر در سلوک الی الله است که بدون آن، هیچ دستورالعملی تأثیری نخواهد داشت. جان انسان بی‌تقوا، همچو برکه‌ای از نجاست است که هرچه در آن ریخته شود آلوده خواهد شد. دستورات سلوکی زمانی مؤثر است که انسان مراعات تقوا را کرده و بر آن مداومت داشته باشد.

یکی از اعزه خاطره‌ای از ایشان نقل می‌کرد به این صورت که زمانی بود که حضرت استاد تصمیم داشتند یکی دو ماهی به زادگاهشان بروند و درس ما در خدمتشان موقتاً تعطیل شود که این تعطیلی حق است و برای شاگردان ضروری:

مدتی این مثنوی تأخیر شد   مهلتی بایست تا خون شیر شد[1]

در هنگام وداع، کسی پرسید: نکته‌ای بفرمائید. ایشان بازهم همین تقوا را گوشزد نمودند. آری «**اتقوالله و یعلمکم الله**»(بقره، آیه۲۸۲)، این اولین مطلبی بود که از محضر آن

---

۱ مثنوی معنوی، مولوی.

علامه بزرگوار نجم الدین آملی آموختند و این مهم‌ترین نکته‌ای بود که در طول تحصیل عایدشان شد و این آخرین نکته‌ای بود که به شاگردان نیز سفارش می‌کردند.

و حقیقتاً خودشان تقوای مجسم بودند. چانه ایشان را نه عقل بلکه وحی می‌گرداند. نگاهشان، سکوتشان، کلامشان خدایی بود؛ والله که در وجودشان جز خدا نبود و ما نیز جز خدا ندیدیم و به گواهی اهلش، ایشان مظهر اتم تقوا بودند، هرچند تقوا اولین دستور ایشان و قدم‌های ابتدایی ایشان است اما همین قدم آغازین، غایت آرزوهای امثال ما است.

شرح‌حال ایشان را باید خطبه متقین دانست که آن را بارها تدریس فرمودند و خود با تمام وجود به آن عامل بودند. گوشه‌ای از اوصاف ایشان:

حضرت استاد جسم لاغر و نحیفی داشتند **(وَاَجْسادُهُمْ نَحیفَة)** غذای شبانه‌روزشان بسیار اندک بود. **(مَنْزُوراً اَكْلُهُ)** از این دنیا هیچ نخواستند و ندیدیم هیچ حاجتی داشته باشند. **(وَ حاجاتُهُمْ خَفیفَةٌ)** عفت و پاکی ایشان در تمام مراتب وجود و شئونشان مشهود بود. **(وَ اَنْفُسُهُمْ عَفیفَة)** در روز عالمی بودند ربانی که وقتی دهان باز می‌کردند، کلامشان سراسر برهان، عرفان و قرآن بود. **(وَ اَمّا النّهارُ فَحُلَماءُ عُلَماءُ)** به خدا سوگند، واژه قناعت در وصف زندگی زاهدانه ایشان کوچک است. **(قانِعَةً نَفْسُهُ)** هنگامی که خلافی می‌دیدند، غضبناک می‌شدند و هنگامی که باید خشم خود را فروبرند، کظم غیظ می‌کردند و شادی، غم و غضبشان نیز تنها برای خدا بود. **(مَكْظُوماً غَیْظَه)**.

همگان از وجود ایشان توقع خیر داشتند و جز خیر از محضرشان صادر نمی‌شد و می‌فرمودند خداوند «نه» در دهان من سبز نکرده است. **(ولْخَیْرُ مِنْهُ مَأْمُولٌ)** در حوادث و مشکلات آرام‌آرام بودند و رضا به رضای خداوند متعال در وجودشان کاملاً مشهود بود.

(فِی الزَّلازِلِ وَقُور) مشکلات زیادی برایشان پیش می‌آمد؛ اما صبور بودند و به این مشکلات می‌خندیدند. **(وَ فِی المَکارِهِ صَبُور).**

نفس خویش را متهم می‌فرمودند و بااینکه اهل مراقبه و حضور تام بودند، خود را گناه‌کار دانسته و به نفس خویش ظنین بودند. **(فَهُم لاِنْفُسِهِمْ مُتَّهِمُون)** مطلقاً دوست نداشتند کسی از ایشان تعریف و تمجیدی کند و از این کار عصبانی می‌شدند. **(اِذا زُکّیَ اَحَدٌ مِنْهُمْ خافَ بِنَفَسی)** دنیا به ایشان روی خوش‌نشان داده بود و شرایط بهره‌مندی از دنیا به نحو کامل برایشان فراهم بود، اما چشم از دنیا به‌طور مطلق برداشته بودند و از عُقبی نیز چشم‌پوشی کرده بودند و چشم بر هرچه غیر از دوست بستند[1]. **(آرادَتْهُمُ الدنْیا فَلَمْ یریدُوها)** روزها در تحصیل و تدریس و شب‌ها در طاعت و عبادت بودند. **(اَمّا اللیلُ فَصافّونَ اَقْدامَهُمْ تالینَ لاِجْزاءِ القرآنِ یرَتِّلُونَهُ تَرْتیلاً)** و...

در یک‌کلام، ایشان مصداق تام و اتم خطبه متقین بودند بلکه بالاتر از معانی ظاهری تقوا! آری، بالاتر از تقوایی که در ذهن عموم مردم شکل گرفته نیز برای اهلش خبرهایی است. **اقراء وارق.** بخوان و بالا برو.

تقوا اولین دستورالعملی بود که از استادشان دریافت کرده بودند و با کمک تقوا آن‌چنان در قرب فرایض و نوافل اوج گرفتند که توانستند در منزل توحید محض[2] مستقر شوند. از ایشان چه بگویم که حقیقتاً «**عبدالله**» بودند!

---

۱ بسیار می‌فرمودند: دنیا و آخرت به نگاهی فروختیم/سودا چنین خوش است که یکجا کند کسی.

۲ می‌فرمودند استادم علامه حسن‌زاده آملی ما را موحد محض بار آورد.

فصل هفتم: قلب عارف

قلب عارف حرم خداست و غیر او در این قلب راه ندارد. قلب که حرم خدا شد، تمام مملکت وجود انسان را خدایی می‌کند و چنین جانی جز خدا نمی‌بیند و نمی‌خواهد و نمی‌جوید و نورِ خدایی تمام کشور وجودش را پُر می‌کند و استاد مهدی سمندری چنین عارف فرزانه‌ای بود که قلبش یکپارچه نور خدا بود و سرسوزنی منیت در شئوناتش دیده نمی‌شد.

روزی یکی از همسایگان محل تدریس ایشان در حالتی بین خواب‌وبیداری دید که از آن مکان، نور به آسمان عروج می‌کند و وقتی این مطلب را به استاد عرض کرد، استاد فرمودند: *«این نورِ علی ابن ابیطالب عليه‌السلام است. نورِ نهج‌البلاغه است که اینجا تدریس می‌شود، من که نوری ندارم!»*

در تمام شئونات این مرد الهی، تنها خدا تجلی داشت. خوراک، خواب، سکوت، تکلم، نماز، مطالعه، تدریس و همه وجود ایشان لله بود و همیشه سفارش می‌فرمود: *«تمام کارهایتان لله باشد»*، همچنین می‌فرمود: *«قبل از تکبیرةالاحرام بگوئید* «**ان الصلاتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین**»(انعام، آیه۱۶۲) *و این تکرار کردن اثر دارد ان‌شاءالله»* و خودشان نیز حقیقتاً مصداق همین آیه و در تمام شئون لله بودند.

ایشان می‌فرمودند: *«امام ششم عليه‌السلام فرمود: «**القلب حرم الله فلا تُسكن فی حرم الله غیر الله**»[1]، قلب حرم خداست. در این حرم خدا، اجنبی راه ندهید، در این قلب اجنبی را ساکن نکنید، غیر الله همگی اجنبی هستند.*

---

۱ بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۲۵.

تا تو در بند عیالی از زر و زن چاره نیست   عاشقی شو تا هم از زر فارغ آیی هم ز زن[۱]

زن و مرد فرق نمی‌کند. این شعر خیلی عالی است.

با دو قبله در ره معشوق نتوان رفت راست   یا رضای دوست باید یا هوای خویشتن[۲]

آیا می‌شود به دو قبله نماز بخوانیم؟ نمی‌شود، بچه‌گانه‌اش اینکه یا طالب خدا باش یا خرما. کدام را می‌خواهی؟ یا دوست را بگیر یا دشمن را؟ استغفرالله. یا علی را یا معاویه را. پس عزیزان، اگر عاشق شدید او را رها نخواهید کرد، عاشقی شو که نه زر بخواهی نه همسر بخواهی. همسر که لازم است. از امور لازم زندگی است اما (توجه استقلالی به او) غیر الله است. کراراً عرض کردم».

حضرت استاد، طهارت و یا نجاست قلب را خیلی مهم دانسته و همیشه به تطهیر قلب و سِر از ماسوی الله تأکید می‌فرمود و به شاگردان متذکر می‌شد: «*حضرت حق می‌فرماید:* «**يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ**»(توبه، آیه۲۸) *ای کسانی که ایمان آورده‌اید، همانا مشرکین نجس‌اند پس نزدیک مسجدالحرام نباید بشوند. این‌ها نباید به مسجدالحرام نزدیک شوند. با این‌که خیلی تمییزند اما قلب آن‌ها مشرک است. نجاست مربوط به قلب است و قلب مشرک نجس است».*

و ایشان خودشان در بحر توحید محض مستغرق بودند و سراسر قلبشان خدا بود و بس.

یک دم غریق بحر خدا شو گمان مبر   کز آب هفت بحر به یک موی تر شوی[۳]

---

۱ دیوان اشعار، سنایی.

۲ همان.

۳ دیوان اشعار، حافظ شیرازی.

حضرت استاد درباره قلب و مقام آن در اسرار الصلوة این گونه می‌نویسند: «*قلب، مقام حضور و سیر در اسماء و صفات و تفکّر در عالم ملکوت و مطالعه عالم جبروت و جای حبّ اللّه و الهام و وحی و به فرمایش صادق آل محمد* ؛ **«القَلبُ حَرَمُ الله فلا تُسکِنْ حَرَمَ اللهِ غیرَالله»**؛ *یعنی قلب حَرَم خداست، پس بیگانه را در حرم خدا جای مده.*

پس قلب سلیم به مقام تسلیم و رضا رسیده که، هر چه آن سلطان کند نیکو بُوَد و در مقام صدق وصفا در نماز وذکر خداست و غیر از او نمی‌شناسد. پس بنده با این ذکر به فنای در حق رسیده و شاهد اوست».

حضرت استاد احوالات گوناگونی داشتند، گاهی در قبض و گاهی در بسط و این امر را در وجود سالك الی الله طبیعی و از اقتضائات مقام قلب می‌دانستند. جذبه‌های حق، ایشان را دگرگون می‌کرد و به این واسطه احوالات عجیبی داشتند. می‌فرمودند: «*مراد از قلب در بسیاری از آیات و روایات، نه این قلب صنوبری است بلکه قلبی است که* ***«قلب المؤمن بین الاصبعین من اصابع الرحمن»***، *این قلب در بین دو انگشت جلال و جمال الهی، بین دو کار منقلب است. کار خلاف و کار خوب. بسط و قبض و ...*».

روزی در مورد خودشان فرمودند که حال ما نیز برق جهان است و به یك منوال نیست و این شعر را خواندند:

«یکی پرسید از آن گم گشته فرزند
که ای روشن روان پیر خردمند

ز مصرش بوی پیراهن شنیدی
چرا در چاه کنعانش ندیدی

به گفتا «حال» ما «برق» جهان است
دمی پیدا و دیگر دم نهان است

گهی بر طارم اعلی نشینم
گهی تا پشت پای خود نبینم[۱]»

۱ گلستان، سعدی شیرازی، باب دوم اخلاق درویشان.

ایشان به شاگردان توصیه و تأکید می‌فرمودند که توجه شما به غیر الله موجب از دست رفتن قلب می‌شود و نباید اجنبی را وارد قلب کرد. باید چنین تقوایی در برابر توجه به غیر الله در جان شما ملکه شود. می‌فرمودند: *«یک نگاه از روی لذت به زن نامحرم تیری است که صاف می‌زند توی قلب انسان... حالا این قلبی که حرم خداست، در این حرم خدا، غیر او را سکونت نده. آیا در این قلب، خدا جا می‌شود؟*

اینجا حرم خدا بوده اما تو ناموس مردم و اجنبی را در آن جای می‌دهی؟...».

ایشان گنجایش قلب مؤمن را به سبب عشق تام و محبت کامل به خدا دانسته و معتقد بودند قلبی که وسعت حق را دارد، استعداد جمیع تجلیات ذاتی و صفاتی و افعالی حق را داراست.

ایشان می‌فرمایند: *«قلب‌های پاک مجلای تجلیات حق است و لذا ظاهر آراسته و باطن ویران تزکیه نیست»* و همچنین: *«به‌قدر طهارت، قلب‌ها، مجلای تجلیات حق قرار می‌گیرند»*.

و قلب حضرت استاد، تجلیگاه انوار حق‌تعالی بود و قطراتی از این القائات رحمانی را می‌شد در حالات حضرت استاد مشاهده کرد و به‌حکم رحمت رحیمیه، جرعه‌هایی از آن حالات را برای خواص شاگردانشان بازگو می‌کردند تا تشنه شده و به ره آمده و تن به کار دهند.

و شاید برای خوانندگان محترم این سؤال پیش آید که ما چه کنیم؟ پاسخ این سؤال و کلام خویش را در این فصل با این عبارت از اسرار الصلوة ختم می‌کنیم:

«قال رسول‌الله ﷺ: «من عمل بما علم ورثه الله علم ما لم یعلم[1]» *و به قول استادم روحی فداه، علم و عمل انسان‌سازند، علم روح را و عمل ملکات یا بدن‌های برزخی را می‌سازد.*

[1] بحار الأنوار، ج ۴۰، ص ۱۲۸، ح ۲.

پس حدیث پیامبر، یعنی هر کس عمل کرد به آنچه دانست، خداوند او را وارث علم‌های ندانسته و نخوانده می‌فرماید؛ یعنی علم لدنی و نفحات بر دوام است تا چه اندازه نصیب که باشد؟[۱] »

---

۱ اسرارالصلوة یا معراج عشق، استاد مهدی سمندری.

فصل هشتم: حقیقت نماز

حضرت استاد را باید نماز دانست و چه نمازِ معراجیِ والایی! حضرتشان پس از وصول به توحید هیچ‌گاه سر از سجده برنداشت، بلکه سر از زمین برداشت، چنین بنده‌ای هنگامی که در ظاهر سر از سجده برمی‌دارد، دیگر اشیاء را به استقلال نمی‌بیند، چون در سجده به فنای خود و اشیا رسیده است و این دوام سجده اوست ولو پیشانی بر خاک نباشد.

ایشان می‌فرمودند سالک سر از سجده برنمی‌دارد بلکه سر از خاک برمی‌دارد و بازهم می‌فرمودند سالک به خاک سجده می‌کند اما سجده او برای خداست و این‌ها شنیدنی و خواندنی نیست بلکه عمل کردنی است.

حضرت استاد در خلوتی از جهت تعلیم و تأدیب به اشاره به یکی از شاگردان فرمودند که به تعبیر استادم علامه حسن‌زاده، بنده دائم‌الذکر و دائم‌الصلاه گشته‌ام[1]؛ و این نه تعریف از ایشان بلکه توصیفِ حقیقت ایشان است و اگر کسی می‌خواهد قلبش نسبت به این مطلب آرمیده شود می‌تواند به کتاب اسرار الصلوة مراجعه کند و به تعبیر ایشان این کتاب یافته‌های ایشان و عنایت‌هایی است که به ایشان شده است و صرفاً جمع‌آوری الفاظ و کلمات از کُتب متفرقه نیست.

استاد مهدی سمندری نجف‌آبادی در نمازشان (نمازهایی که در حضور دیگران اقامه می‌شد) فقط واجبات را به‌جا می‌آوردند و تنها ذکر مستحب در نمازهای جماعت

---

۱ روزی همسر حضرت استاد به ایشان عرض کرد برای آقای فلانی خیلی دعا کنید. ایشان برای ما خیلی زحمت کشیدند. استاد به همسرشان رو کرده و فرمودند: «این چه حرفی است که می‌زنید حاجی جان؟ دعای من همیشگی است زیرا که به فرموده استادم دائم‌الذکر، دائم الصلوه نیز هست.» (منظور حضرت استاد از صلوه در اینجا دعا است).

ایشان «قنوت» بود که خودشان می‌فرمودند این مستحبی است که آن را باید انجام داد. جالب اینجاست که قنوت این بزرگوار هم بسیار کوتاه بود!

در همین نماز کوتاه و ساده، بی‌تابی و گریه ایشان مشهود بود. در قرائت برخی از اذکارِ نماز مانند سوره اخلاص گریه ایشان نمود روشن‌تری داشت. در طول سالیانی که خدمتشان بودیم، ندیدیم که در نمازهایشان پس از سوره حمد، غیر از سوره اخلاص سوره دیگری قرائت کنند و این مطلب گویای عشق ایشان به سوره توحید است که بارها بر زبانشان جاری‌شده است. ایشان درباره نماز این شعر را مکرراً می‌خواندند:

«اگرنه روی دل اندر برابرت دارم — من این نماز حساب نماز نشمارم
زعشق روی تو من رو به قبله آوردم — وگرنه من ز نماز و ز قبله بیزارم
مرا غرض ز نماز آن بود که پنهانی — حدیث درد و فراق تو، با تو بگذارم
وگرنه این چه نمازی بود که من با تو — نشسته روی به محراب و دل به بازارم
نماز کن به صفت چون فرشته ماند و من — هنوز در صفت دیو و دل گرفتارم
از این نماز ریایی چنان خجل شده‌ام — که در برابر رویت نظر نمی‌آرم[1]»

در این اواخر عمرشان که به تعبیر خودشان بدن کاهیده بود، (حدود ۹۰ سال)، چند بار اتفاق افتاد که ایشان آن‌چنان غرق در آن عروج خویش شدند که از ظاهر غفلت نمودند و چه حال عجیبی داشتند!

---

۱ مثنوی معنوی، مولوی.

این مسئله چند بار اتفاق افتاد. به قول استاد بزرگواری: *«نماز، معراج مؤمن است و این نماز وقتی امثال امیرالمؤمنین علی عليه‌السلام را مدهوش و بی‌هوش می‌کند، دیگران که جای خود دارند.»*

برای ما نیز این سؤال بود که دلیل این بی‌تابی‌ها در نماز چیست؟ تا اینکه یک روز که این اتفاق افتاد، پس از نماز و در ابتدای تدریس نهج‌البلاغه پاسخ این سؤال ما را با یک بیت شعر فرمودند:

«در نمازم خم ابروی تو بایاد آمد　　　حالتی رفت که محراب به فریاد آمد[1]»

می‌فرمودند: *«گاهی تجلیات الهی در نماز، آن‌چنان انسان را محو می‌کند که بالکل از ظاهر و حتی تعداد رکعات نماز غفلت می‌کند»* و در جای دیگری به این مضمون می‌فرمودند *«شدت تجلیات الهی، ممکن است غیر معصومین را از ظاهر غفلت دهد و تنها انسان‌های معصوم از این امر مبرایند و شعر حافظ اشاره به این مطلب دارد:*

رشتهٔ تسبیح اگر بگسست معذورم بدار　　　دستم اندر ساعد ساقی سیمین ساق بود[2]»

خوب است در این بخش قسمتی از کتاب اسرارالصلاه یا معراج عشق حضرت استاد نقل شود: *«وقتی به نمازم خواندند چشمم را به حُسن مطلق گشودند و من همه آفرینش را در چشم کرم و لطف بیکرانش دیدم. به آغاز و انجامم بردند و به‌ظاهر و باطنم ره دادند و همه در چشم رحمتش خلق می‌شدند و پرورش می‌یافتند و همه کُتب آسمانی و آیات قرآنی (به‌عین الله) بود (یعنی با چشم حضرت حق شهود کردم) و نمازم او شده بود. او*

---

۱ دیوان اشعار، حافظ شیرازی.

۲ همان.

در چشم من بود (یعنی هر چه دیدم با چشم او بود) و ما همه در چشم کرم لا یزالش و کیست که در چشم محبتش پرورش نیابد؟[۱] »

عزیزان خواننده در عبارات فوق دقت کنند. نمی‌دانم قدر این مطالب دانسته خواهد شد یا خیر. گاهی دلمان به حال خودمان می‌سوزد که این مطالب را می‌خوانیم و از کنارش می‌گذریم.

نماز ایشان تماماً تجلیات و جذبات الهی بود و دراین‌باره می‌فرمودند هر عاشقی اسیر تار مویی است که جذبه اوست و مجذوب را اختیاری نیست.

چشم بگشا که جلوه دلدار / متجلّی است از در و دیوار
نحن اقرب الیه آمده است / دور افتاده تو از پندار
کل شیء محیط می‌بینم / آنچه می‌بینمش به نقش و نگار
او به پیش تو ایستاده چو سرو / سر فرو برده‌ای تو نرگس وار
اندرون و برون، نشیب و فراز / از پس و پیش و از یمین و یسار
شاهد: لااله الاّ هو / پیش تو پرده گیرد از رخسار
کاروان (نفخت من روحی) / به سرای تو بر گشاید بار
(ثم وجه الله) آیدت به نظر / (و هو معکم) نمایدت دیدار
این تماشا چو بنگری، گویی / لیس فی الدار غیره دیار[۲]

ازنظر ایشان حضور واقعی و شهود حضرت حق در تمام اجزای نماز و به‌خصوص سجده، برای نمازگزار ضروری است که قلب و سرّ و روحش جز حق را نبیند ونفهمد تا تنها به

---

۱ اسرارالصلوة یا معراج عشق، استاد مهدی سمندری.

۲ دیوان اشعار، عطار.

خدا نزدیک باشد و از همه دور و اگر قلبش به غیر خدا تعلق پیدا کند، به آن غیر نزدیک است و آغاز سقوط و درصورتی که: «**الصلوة قربانُ کلِّ تقی**»؛ نماز هر پرهیزکاری را به خدا نزدیک می کند؛ یعنی آنان که از همه‌چیز بُریدند، به خدا پیوستند و حضرت استاد چه در نماز و چه در غیر نماز در حضور تام و عروج نمازی بود. **اللهم ارزقنا و طوبی له و حسن مآب.**

شایسته است یکی دیگر از مطالب کتاب اسرار الصلوة یا معراج عشق جناب استاد مهدی سمندری را در اینجا مرور کنیم: *«دیشب در نافله شب شهودی وصف‌ناکردنی رخ داد. هنگام خطاب **ایاك نعبد**. تا حال هرچه خطاب می کردم به بیرون از خودم بود و مشاهد و مقابل رویم. آنگاه دیدم او را در همه‌جا می‌بینم. در همه پیکره‌های وجود، در قلبم، در ذره‌ذره وجودمُ در سرّم، در عمق هستی‌ام، در جانِ جانم، هستی از او نور گرفته بود، بلکه یکپارچه نور او بود، بلکه کل هستی نور بی مظهر بود و غیر او چیزی را نمی‌دیدم.*

رنگ‌ها از بین رفته و دیوارها را برداشته بودند، از تعینات خبری نبود من هم نبودم، همه‌جا او بود و چهره دل‌آرای او. این مصراع شعر جلوه می کرد که: «حق جان جهان است و جهان جمله بدن». ولی بدن مشاهد نبود، همه‌جا، جان بود و همه نور، همه‌جا او بود.

***لا اله** رفته بود و همه‌جا **الله** بود. سروری که رخ‌داده بود توصیف‌ناپذیر و آن لحظه از تمام عمرم برتر بود.*

یا شب قدرم بود و این شعر حافظ در نظر که:

دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند		واندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند

چون همه او بود، نه غمی بود و نه دلی که جای غم باشد همه او بود.

من اگر کامروا گشتم و خوش دل نه عجب   مستحق بودم و این‌ها به زکاتم دادند

*بقیه نماز در ایاک تمام‌شده بود و از چیز دیگر خبر نشدم. وجود منبسط حکما و رقّ منشور عرفا برایم تحقق یافت تا فریضه صبح تمام شد، مجدداً خوابیدم، خوابی که دنباله لذت همان سفر روحانی بود، کاش از این سفر برنگشته بودم، **رزقنا الله و ایاکم**».*

امیدوارم خوانندگان عزیز قدر مطالب حضرت استاد مخصوصاً کتاب اسرار الصلوة را بدانند زیرا این حقایق همچو آب حیاتی است که می‌تواند جان‌های مرده را زنده کند. نَفَس مسیحایی حضرتشان در قالب این کلمات دمیده شده است و به قول خودشان:

فیض روح القدس ار باز مدد فرماید   دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می‌کرد[1]

یکی از شاگردان نقل می‌کرد، روزی در محضر ایشان بودم که هنگامه اذان مغرب فرارسید و طبق معمول به ایشان اقتدا کردم. در حال نمازخواندن بودم که متوجه شدم در نماز حالی به ایشان دست داد که از آن تجلی الهی به گریه افتاده و ناله می‌کنند. یکی از دوستان بلافاصله بعد از نماز به نزدشان رفته و به ایشان عرض کرد: آقا، نماز بعدی (نماز عشاء) را نشسته بخوانید.

این ولی خدا فرمود: «*مگر شمشیر خورده‌ام؟*» به ایشان عرض شد: آقا، چیزی میل کردید؟ شاید فشارتان افتاده؟ فرمودند: «*بله. نوشیدم از آن شراب که خداوند فرموده* «**سقاهم ربهم شرابا طهورا**»*، ان‌شاءالله خداوند آن را روزی همگان بفرماید*».

---

۱ دیوان اشعار، حافظ شیرازی.

ایشان بارها می‌فرمودند: *«در نماز دو سجده داریم و در آن می‌گوییم* **«سبحان ربی الاعلی و بحمد»**، *سجده اول فناء فی الله است و سجده دوم فناء عن الفناء. کسی که در نماز این‌گونه باشد، نمی‌فهمد که خودی دارد و خودش هست و دارد نماز می‌خواند».*

روزی از یکی از اعزه پرسیدند اینکه می گوییم سجده دوم فناء از فناء است، یعنی چه؟ عرض شد نمی‌دانم. فرمودند: *«یعنی انسان بهُبهت و حیرت می‌رسد و نمی‌داند کیست و برای چه کسی نماز می‌خواند».*

به ایشان عرض شد: آقاجان، شنیدن این مطالب که این‌قدر لذیذ است، چشیدنش چطور باشد؟ فرمودند: *«مگر برایت نگفتم که چهل سال طول کشید تا این امر برایم ملکه شد؟»* [1]

نماز حضرتشان کوتاه بود اما در عین کوتاهی، تمام.

بسیاری از مواقعی که شاگردی محضرشان مشرف بود، پس از نماز به او رو کرده و می‌فرمودند: *«نماز رسول‌الله ﷺ دو کلمه بود: کوتاه و تمام».*

گفتنی پیرامون نماز ایشان بسیار است اما بحمدالله کتاب اسرار الصلوة ایشان در این زمینه کافی است و ما را از عبارت‌پردازی بیشتر مستغنی کرده است. در یک جمله، ایشان مظهر عینی کتاب اسرار الصلوة بلکه بالاتر صورت عینی خودِ نماز بودند.

---

۱ یعنی چشیدن این حقایق با لقلقه زبان حاصل نمی‌شود بلکه چهل سال سلوک می‌خواهد و به تعبیر علامه حسن‌زاده آملی اگر تمام عمر انسان طول بکشد و بعدش انسان برسد بازهم زود رسیده است و می‌ارزد.

فصل نهم: زندگی زاهدانه

دنیا در نظر استاد مهدی سمندری هیچ ارزشی نداشت و آن‌قدر بی‌قدر بود که کوچک‌ترین توجهی به آن نمی‌کردند و همیشه به شاگردان سفارش می‌فرمودند که توجهتان لله باشد آن‌هم توجه تام.

ایشان حتی یک‌لحظه توجه به غیر الله را سقوط و حرام می‌دانستند و در مقامی بودند که هیچ واقعه‌ای و هیچ امری حضور تام ایشان را برهم نمی‌زد. تنها حق در منظرشان بود و همه شئونشان لله بود و سفارش اکیدشان این بود که در تمام امورات زندگی برای خدا کارکنید. (حتی کار برای بهشت و ثواب را غلط می‌دانستند).

پیش‌تر عرض کردیم که ایشان سفارش می‌فرمودند که قبل از ورود به نماز بگوئید: «**إِنَّ صَلاتِي وَ نُسُكِي وَ مَحْيايَ وَ مَماتِي لِلهِ رَبِّ الْعالَمِينَ**»(انعام، آیه۱۶۲) همانا نماز و طاعت و تمام اعمال من و حیات و ممات من، همه برای خداست که پروردگار جهانیان است.

و معتقد بودند این گفتن‌ها اثر دارد و انسان را از توجه به دنیا به‌سوی الله سوق می‌دهد. می‌فرمودند انسان باید چشم از همه بسته و به‌سوی کسی نظر کند که «**فاطر السماوات و الارض**»(فاطر، آیه۱) است. می‌فرمود قبل از تکبیرةالاحرام بگوئید این عبارت را که مأخوذ از قرآن و دستور معصوم است را قرائت کنید: «**إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ حَنِيفاً (مُسلِما) وَ ما أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ**»(انعام، آیه۷۹)[۱] من باایمان خالص روی به‌سوی خدایی آوردم که آفریننده آسمان‌ها و زمین است و من هرگز از مشرکان نیستم.

---

۱ ایشان می‌فرمودند کلمه (مسلماً) در این آیه قرآن نیامده است اما معصوم در متن حدیث دستور داده است که این آیه را با عبارت (مسلماً) پیش از دخول در نماز بگوئید و این مطلب حسابی دارد.

و کسی که روی خود را به‌سوی «**فاطر السماوات و الارض**» کند، از توجه به زرق‌وبرق دنیا رها خواهد شد و چه زهدی برتر از این؟!

می‌فرمودند بلندنظر باشید و سفارش می‌کردند:

«گر چشم خدای‌بین نداری باری — خورشیدپرست شو نه گوساله‌پرست[1]

اگر انسان چشم خدای‌بین ندارد، حداقل خورشیدپرست شود نه آنکه به سراغ گوساله‌پرستی برود. البته این حرف غلط است اما بی‌راه نیست. اگر نمی‌توانی حضرت حق را ببینی و شهود برایت تحقق پیدا نمی‌کند. حداقل خورشید پرست‌شو که نور «**الله نور السماوات و الارض**» *را به دنیا می‌تاباند نه گوساله‌پرست».*

ایشان چنان بلندنظر و بلندهمت بودند که مطلقاً برای دنیای دنی و پَست، اهمیتی قائل نبودند و این سرا را رهگذری و وسیله‌ای می‌دانستند جهت تحصیل قُرب حق‌تعالی.

در نظر حضرت استاد دنیا جهنمی است که از ورود به آن گریزی نیست و مکرر می‌فرمودند: *«در فصوص الحکم محیی الدین ابن عربی به تصحیح قیصری آمده است که: رسول‌الله ﷺ مرارا به جهنم می‌رود و دست اُمت را گرفته و بیرون می‌آورد. منظور از دخول در جهنم چیست؟* جهنم همین *دنیا است*. «**وَ إِنْ مِنكُمْ إِلا وارِدُها كانَ عَلى رَبِّكَ حتماً مَقْضِيًّا**» (سوره مریم، آیه ۷۱).

هیچ‌کس *از شما نیست مگر اینکه در آن وارد می‌گردد، این امر همواره بر پروردگارت حکمی قطعی است آنگاه کسانی را که پرهیزگار بوده‌اند می‌رهانیم و ستمگران را به‌زانو درافتاده در [دوزخ] رها می‌کنیم.*

۱ دیوان اشعار، ابوسعید ابوالخیر.

*اما رسول‌الله ﷺ در رابطه با خود می‌فرماید: «***جزناها و هی خامده***» ما عبور کردیم از جهنم درحالی‌که خاموش بود. این خاموش بودن نیز «***لمقام العصمه***» به علت مقام عصمت ایشان است، ایشان اول معصوم عالم وجود است».*

طبیعتاً زندگی چنین کسی که در جهان‌بینی‌اش دنیا را پست و دنی دیده و آن را به چشم جهنم می‌نگرد، در اوج زهد خواهد بود.

پول برای ایشان ارزشی نداشت و تنها ابزاری بود برای گذران زندگی، تهیه اولیات و یا خدمت به خلق‌الله آن‌هم لله و در این سال‌های آخر می‌فرمودند من از ارزش این پول‌ها سر درنمی‌آورم.

وقتی می‌خواستند پولی به کسی بدهند تا وسایل ضروری مثل لامپ، مداد، میوه و... را تهیه کند، بی‌حساب و بیش‌ازحد نیاز به او پول می‌دادند و عمدتا آن پول بیشتر از قیمت کالاهای سفارش داده‌شده بود و غالبا باقی پول را پس نمی‌گرفتند.

امورات جزئی را بهانه می‌کردند تا به برخی شاگردان تنگ‌دست یا مراجعان فقیر کمک کنند بااینکه خودشان ازنظر مالی در مضیقه بودند!

اگر کسی می‌خواست به ایشان پولی بدهد، می‌فرمودند: *«من نه فقیرم نه از ساداتم که بتوانم خمس‌بگیرم. این پول را به فقرای فامیلتان بدهید و یا به دست این علامه‌های بزرگوار برسانید چون آن‌ها می‌دانند در چه راهی صرف کنند».*

ایشان می‌فرمود: *«در آمل هر کس پولی برایم می‌آورد آن را به استادم علامه حسن‌زاده آملی می‌دادم چون ایشان به خرج کردن صحیح این پول‌ها عالِم بود».*

بارها دیدیم که کتاب، پالتو، پیراهن، کلاه، ساعت، انگشتر و بسیاری از وسایل شخصی خود را به برخی افراد می‌بخشیدند، گویی هیچ تعلقی به هیچ‌چیزی جز حضرت حق نداشتند.

لباسی در غایت سادگی داشتند و از تجمل مطلقاً مبرا بودند. می‌فرمودند: *«من در زندگی یک‌لقمه حرام بر سر سفره همسر و فرزندانم نیاوردم و اصلاً نداشتم که بیاورم».*

از دیدن و شنیدن مشکلات دیگران بسیار غمگین شده و تا رفع آن مشکل، مدام خبر گرفته و پیگیری می‌کردند و اگر کاری از دستشان برمی‌آمد دریغ نمی‌کردند.
جهت تعلیم می‌فرمودند روزی سوار بر ماشین فلانی به‌سوی نجف‌آباد می‌آمدم که در راه تصادف کرد و ماشینش به تیر برق اصابت کرد. هم ماشینش آسیب جدی دید و هم اینکه مأمور او را مُلزم به پرداخت هزینه تیر برق کرده بود و او از ناراحتی و فقر اشک می‌ریخت و من بدهی او را تقبل کردم...
ایشان در عین مهربانی و دلسوزی برای دیگران، آن‌قدر ساده و خاکی و بی‌آلایش بودند که کسی گمان نمی‌کرد که با دریایی از علوم و معارف و کوله باری از کشف و شهود مواجه است. نیازهای زندگی را خودشان تهیه می‌کردند و این اواخر که توان جسمانی چنین اجازه‌ای نمی‌داد، همسر فداکارشان این کار را انجام می‌دادند.

برخی گمان می‌کنند اولیاءالله سختی چندانی ندیده و همه‌چیز برایشان فراهم بوده است، بی‌خبر از آنکه:

ناز پرورد تنعم نبرد راه به دوست *عاشقی شیوه رندان بلاکش باشد*[1]

اولیای خدا در دل رنج‌ها و زحمت‌ها به‌جایی رسیدند و اصلاً خلقت انسان در کَبَد یعنی در رنج و سختی بوده است و جهنمیان افراد رفاه‌زده و به تعبیر قرآن از مترفین‌اند.

استاد مهدی سمندری در مورد زمان طلبگی خویش می‌فرمودند «*من هفت ریال شهریه می‌گرفتم که بعداً شد سی ریال. این مبلغ را از نماینده آقای بروجردی می‌گرفتم. آن نماینده یعنی آقای فلانی نام مرا صدا زد و گفت به مهدی سمندری شهریه ندهید. پرسیدیم چرا؟ گفتند: چون به دانشگاه رفته است!*»

---

۱ دیوان اشعار، حافظ شیرازی.

این بزرگواران درراه تحصیل علم و دانش و کمالات انسانی، حتی از همان شهریه مختصر نیز محروم شدند اما دست از طی این مسیر عشق برنداشتند.

سخن از عشق شد. حضرت استاد همین دنیای دنی و پست که جهنم انسان‌ها است را عشق‌آباد می‌دانستند و بارها از قول علامه حسن‌زاده آملی می‌فرمودند: *«عالم عشق آباد است»*.

علامه حسن‌زاده آملی در الهی‌نامه خویش این گونه فرمودند: *«الهی در این شب دوشنبه سلخ شهر الله المبارک هزار و سیصد و نود هجری قمری با کسب اجازه از حضور انور شما نام کشور پهناور هستی را عشق‌آباد گذاشتم»*[1].

عالم هستی تجلی‌گاه اسماء و صفات حضرت حق است و عارف از شهود این حقایق غرق چنان لذتی می‌شود که برای ما خاکیان قابل‌درک نیست زیرا این‌ها چشیدنی است نه شنیدنی. عارف با ذرات عالم هستی عشق‌بازی می‌کند، چون همه از او نشان‌دارند و با ذکر او و یاد او و مشاهده او غرق لذت می‌شود. به قول استاد:

«گفت شرح حسن لیلی می‌دهم	خاطر خود را تسلی می‌دهم
می‌نویسم نامش اول وز قفا	می‌نگارم نامه عشق و وفا
نیست جز نامی از او در دست من	زان بلندی یافت قدر پست من
ناچشیده جرعه‌ای از جام او	عشق‌بازی می‌کنم با نام او»[2]

حضرت استاد مهدی سمندری هم سیره و هم‌مشرب استاد خویش علامه حسن‌زاده آملی بودند و پای خویش را جای پای ایشان می‌گذاشتند. می‌فرمودند: *«به خواب‌وبیداری (ام) جناب استاد علامه حسن‌زاده آملی روحی فداه، حدود سی متر جلوتر از من می‌رفتند*

۱ الهی‌نامه، علامه حسن‌زاده آملی.

۲ دیوان اشعار، جامی.

و وقتی که خسته می‌شدم (از پیمودن مسیر)، استاد می‌فرمودند برخیز و بیا. اگر افتادی تا برخیزی خیلی طول می‌کشد، راه دور است».

علامه حسن‌زاده آملی در یکی از اشعارشان این گونه شرح حال می‌دهند:

یکی پرسید از آن بیچاره مجنون	که ای از عشق لیلی گشته دل خون
به شب میلت فزون‌تر هست یا روز؟	بگفتا گرچه روز است عالم افروز،
ولیکن با شبم میل است خیلی	که لیل است و بود همنام لیلی
همه عالم حسن را همچو لیلی است	که لیلی آفرینش در تجلی است
همه رسم نگار نازنینش	همه همنام لیلی آفرینش
همه سر تا به پا غنج و دلال اند	همه در دلبری حد کمال اند
همه افرشته حسن و بهایند	همه آیینه ایزد نمایند
نگارستان عالم با جلالش	حکایت می‌نماید از جمالش
چو حسن ذات خود حسن آفرین است	جمیل است و جمال او چنین است
به سرّ من بسی راز نهفته است	ولیکن قوت نطقم بخفته است
اگر مجنون حسن را دیده بودی	به عقل خویشتن خندیده بودی[1]

سلوک عاشقانه و بی‌توجهی به دنیای دنی و زهد ورزیدن از هر آن چه که انسان را از حق‌تعالی غافل می‌کند، روش این بزرگان است. ایشان در معنای دنیا می‌فرمودند:

«چیست دنیا از خدا غافل بدن	نه قماش و نقره و فرزند و زن[2]»

---

۱ دیوان اشعار، علامه حسن‌زاده آملی.

۲ مثنوی معنوی، مولوی.

ازنظر ایشان دنیا، غفلت از خداست و باید از این غفلت خارج شد. مال‌اندوزی و به فکر خرید زمین و خانه و ماشین بودن (غیر از ضروریات) انسان را دچار غفلت می‌کند. می‌فرمودند:

«این جهان زندان و ما زندانیان حفره کن زندان و خود را وارهان»[1]

روزی از یکی از شاگردان پرسیدند: *«چقدر حقوق می‌گیری و چقدرش خرج زندگی می‌شود؟»* آن شاگرد عرض کرد: فلان میزان حقوق می‌گیرم و هشتاد درصدش صرف مخارج زندگی می‌گردد. استاد پرسیدند: *«با بقیه‌اش چه می‌کنی؟»* شاگرد پاسخ داد: بقیه‌اش را پس‌انداز می‌کنم.

استاد فرمود: *«وقتی ما از این دنیا برویم، ملائکه می‌گویند چه برای خودش فرستاد و بازماندگان می‌گویند چه برای ما باقی گذاشت؟ ببینید چه برای خودتان می‌برید. غُصه روزی را نخورید. خدا رزاق است و این لته*[2] *همیشه سرسبز است. بقیه پول را به‌جای پس‌انداز به فقرای فامیل بدهید».*

این شدت توکل و عدم وابستگی به دنیا در ایشان ظهوری تام و تمام داشت. حضرت استاد می‌فرمود: *«در جبهه که بودم، رزمنده‌ای از بنده پرسید که آیا می‌شود از ساعت، اُورکت و یا وسایلی که از عراقی‌ها باقی می‌ماند استفاده کنیم؟*

به او گفتم: بله، می‌شود اما در آن هنگام که برای باز کردن آن ساعت یا درآوردن آن اورکت حرکت می‌کنی، اگر خمپاره‌ای بیاید و کشته شوی، شهید راه خدایی یا شهید راه اورکت؟»

و در جای دیگر می‌فرمودند به هرچه توجه کنیم، همان می‌شویم. انسان باید توجهش را از دنیا بردارد و به خدا توجه کند. زهد حضرت استاد زهدی سطحی و مصنوعی نبود بلکه بی‌توجهی ایشان به دنیا و عدم تمتع از دنیا، به علت نگاه توحیدی ایشان بود.

---

۱ همان.

۲ لته: یعنی مرتعی که گاو و گوسفند در آن می‌چرند.

ایشان دنیا را پیرزنی عشوه‌گر می‌دانستند که به هیچ شوهری وفا نکرده است و می‌فرمودند:

«دل در این پیرزن عشوه‌گر دهر مبند کاین عروسیست که در عقد بسی داماد است»[۱]

لازم به تذکر است که ایشان شاگردان را از بهره‌مندی و تمتع از نعمات دنیا منع نمی‌کرد و نمی‌فرمود مثلاً خانه بزرگ، ماشین و ... بد است و رُهبانیت را در دین اسلام ممنوع می‌دانست بلکه سفارش می‌فرمود که اولاً حلال باشد و ثانیاً لله.

البته حساب شاگردان سلوکی ایشان که انگشت‌شمار بودند متفاوت است و برای آن‌ها سختگیری‌های بیشتری روا می‌داشتند و باید هم‌چنین باشد زیرا که «**حسنات الابرار سیئات المقربین**»[۲]. خداوند چنین تقربی را روزی همگان بفرماید.

۱ دیوان اشعار، خواجوی کرمانی.

۲ بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۲۰۵.

فصل دهم: شاگرد پروری

در قرآن کریم می‌خوانیم «**یا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللهَ وَأَطِیعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ**»(سوره نساء، آیه٦٠) ای کسانی که گرویده‌اید، از خدا و پیامبر و صاحبان امر خویش فرمان برید.

حضرت استاد، اولی الامر را چهارده نور مقدس عليهم السلام دانسته و اطاعت از آنان را همچون اطاعت از خداوند و رسول صلى الله عليه وآله واجب می‌دانستند.

ایشان معتقد بود ائمه معصومین عليهم السلام مربیان نفوس بشری می‌باشند که مظهریت اسم شریف رب را بر عهده دارند. رب، حقیقتی است که کارش پرورش مربوب است و با دستوراتش و تدبیراتش، او را از قوه به فعلیت و از نقص به‌سوی کمال می‌برد. «**یخرجهم من الظلمات الی النور**»(بقره، آیه۲۵۷) رب، نفس انسانی را از ظلمت عالم ماده به‌سوی نور یعنی عالم ملکوت و فوق آن رهبری می‌کند و این هدایت به‌واسطه وسایط فیض است که ائمه هدی باشند. درواقع ائمه عليهم السلام مربیانی هستند که در ملکوت عالم مأوا گزیده و انسان‌های مستعد را به‌سوی عالم خویش رهنمایی می‌کنند.

«**وجعلناهم ائمه یهدون بامرنا**»(الانبیاء آیه۷٤)، کار امام حق هدایت به امر است و همان‌طور که می‌دانیم امر خداوند متعال ملکوت اوست. ملکوت یعنی باطن عالم ملك. چه کسی شایستگی دارد که انسان را از عالم ملك به باطن عالم هدایت کند؟ کسی که خودش در ملکوت و باطن عالم سکونت داشته باشد که ائمه عليهم السلام و شاگردان حقیقی آنان با حفظ مراتب این گونه‌اند.

بر اساس آیه «**وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا**» (الانبیاء، آیه۷٤) ائمه عليهم السلام و وارثان حقیقی آنان (با حفظ مراتب) ساکن در عالم امر و هادی به عالم امر می‌باشند منتهی هدایتشان نصیب مأمومین حقیقی می‌شود نه مأموم زبانی و لفظی.

به تعبیر عرفای ربانی، رابطه امام و مأموم متضایف است مانند رابطه اُبُوَّت و بُنُوَّت و مانند رابطه استاد و شاگرد. نمی‌شود رابطه فرزند بودن باشد اما رابطه پدر بودن نباشد. وقتی پدر گفته شد، پسر از وی فهمیده می‌شود لذا گفته‌اند این‌ها در وجود همدوش‌اند. نمی‌شود بگوییم شاگرد اما معنای استاد همراهش تصور نشود. شاگرد کسی است که استادی داشته باشد.

پس انسان زمانی به امام یا استاد اقتدا می‌کند و مأموم او محسوب می‌شود که او امام و استاد وی باشد آن‌هم در عمل نه در زبان؛ یعنی زمانی رابطه ماموميت و امام بودن محقق می‌گردد که اندیشه امام و دستورات او در مأموم ظهور داشته باشد و این قاعده در مورد اولیای الهی در عصر غیبت نیز صادق است (با حفظ مراتب).

پس درواقع خدمت هرکسی که زانو بزنیم و به سخن هر که گوش بدهیم و به دستور هرکسی عمل کنیم، در حقیقت مأموم وی محسوب می‌شویم ولو زباناً بگوییم امام ما دیگری است اما این اندیشه و عمل شخص است که مشخص می‌کند امام او کیست.

پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرمایند «**أَنَّ رسول‌الله ص قَالَ مَنْ أَصْغَى إِلَى نَاطِقٍ فَقَدْ عَبَدَهُ فَإِنْ كَانَ النَّاطِقُ عَنِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَقَدْ عبدالله وَ إِنْ كَانَ النَّاطِقُ عَنْ إِبْلِيسَ فَقَدْ عَبَدَ إِبْلِيس**» (بحار ۲/ ۹۴).

هر که به (سخنان) گوینده‌ای گوش دهد او را عبادت و بندگی نموده، پس اگر گوینده از جانب خدا باشد خدا را عبادت و بندگی نموده و اگر گوینده (سخنانش را) از زبان ابلیس گوید ابلیس را عبادت و بندگی کرده.

پس اگر به سخنان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و اهل‌بیت علیهم‌السلام و شاگردان حقیقی مکتب آنان گوش فرا دادیم و از آن‌ها اطاعت نمودیم، در حقیقت خدا را عبادت نمودیم و ازآنجایی که در باطن معنای عبادت، نشان دادن نهفته است، بالاترین مرتبه عبادت این است که شخص در تمام مراتب هفت‌گانه خویش معبودش را نشان دهد و چون ائمه علیهم‌السلام، جز خدا چیزی

ندارند و نمی‌گویند، پس اطاعت آنان در حقیقت پرستش خداست زیرا که «**مَنْ يطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللهَ**»(نساء، آیه ۸۱) کسی که از پیامبر اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده است.

این‌ها را گفتیم تا معنای حقیقی شاگردی و استادی تا حدی روشن شود و اکنون می‌توان گفت: استاد مهدی سمندری، شاگردان حقیقی مکتب اهل‌بیت علیهم‌السلام را همین علامه‌های بزرگوار دانسته و آن‌ها را دارای اذن دستگیری از خاکیان می‌دانستند و خودشان نیز پس از عمری سلوک، به همین مقام نائل‌آمده بودند و از همین حیث است که حضرت علامه حسن‌زاده آملی در مورد استاد مهدی سمندری فرمودند: *«دستان مهدی سمندری نجف‌آبادی در دستان امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است».*

ایشان استادی بودند که صدها شاگرد از محضرشان بهره‌مند شدند اما باید به قاعده فوق توجه داشت. شاگرد زمانی شاگرد است که اندیشه و اوامر استاد در او تجلی داشته باشد. وقتی شاگرد به دنبال شیطنت باشد، در آن لحظه شیطنت، استادش شیطان است. وقتی به دنبال حیوانیت باشد، در آن زمان تابع حیوان است. پس اگر کسی ادعای شاگردی کسی را دارد، این ادعا باید نشانه‌ای داشته باشد. نشانه این ادعا تجلی اندیشه و اوامر استاد در شئونات شاگرد است. فتدبر.

حضرت استاد در مقام شاگرد پروری، الحق و الانصاف توانمند و مؤید به روح‌القدس بودند هرچند به علت نیافتن افراد مستعد، شاید شاگردی که دارایی‌های ایشان را تماماً دارا شود، از ایشان به فعلیت نرسیده[1] اما هرکدام از شاگردان به‌قدر استعداد و سعی خود بهره‌هایی برده‌اند و دستگیری و تربیت ایشان همچنان علی‌الدوام ادامه دارد. ایشان به یکی از اعزه می‌فرمودند: *«من عقیمم وکسی را نیافتم که تمام چیزهایی که دارم را به وی بدهم»*[2].

---

[1] «لَعَلَّ اللهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا»(طلاق، آیه ۱).

[2] باب بهره‌گیری از تعالیم و معارف حضرت استاد پس از وفاتشان نیز همچنان مفتوح است، مخصوصاً برای شاگردان ایشان به قدرت طهارت و ظرفیت، ایشان می‌فرمودند پس از وفات استاد، شاگردان همچنان می‌توانند از او استفاده کنند. (منتهی در معنای شاگرد باید دقت کرد).

ایشان در مقام تأدیب و تعلیم شاگردان عمدتاً از روش غیرمستقیم استفاده می‌کردند و بعضاً بابیان احوال خودشان که در محضر اساتیدشان داشتند و یا نقل‌های تاریخی، روایات، داستان‌های انبیاء علیهم‌السلام و اولیاء و ... به شاگرد پروری مبادرت می‌ورزیدند. مثلاً می‌فرمودند: *«من تابه‌حال که در محضر اساتیدم به‌خصوص دو علامه‌ی بزرگوار، علامه طباطبایی و علامه حسن‌زاده آملی بودم، در درس‌ها تعیین تکلیف صفحه نکردم و همش نور بود»* و جالب است که بسیار پیش می‌آمد استاد هرروز که به جلسه درس تشریف می‌آوردند، از شاگردان می‌پرسیدند که اکنون باید صفحه چند را بخوانیم؟ این سیره تربیتی این بزرگواران است. از یک‌سو می‌فرمایند شاگرد نباید تعیین و تکلیف صفحه کند و از سوی دیگر برای شاگردان بستری فراهم می‌نمودند تا به مطالبی که آموختند عمل کنند.

روش تربیتی ایشان، توجه به قلب و الهامات قلبی خویش جهت تعامل با افراد، متناسب با اقتضائات و نیازهای هر فرد بود. قلب عارف به علت صفا و خلوصی که پیدا می‌کند، مجلای تجلیات و الهامات الهی می‌شود لذا ممکن است چند نفر یک سؤال را از یک عارف بپرسند و هرکدام جوابی متفاوت دریافت کنند[1] و در این وادی نکات باریک بسیاری است که باید محضر اساتید آموخت.

ایشان نکات و تذکرات تربیتی را از طریق شعر، داستان و مزاح بیان می‌کردند و خطاهای شاگرد را به رویش نمی‌آوردند مگر شاگردان خیلی نزدیک که نیاز به تربیت دقیق‌تر و تذکرات جدی‌تر داشتند لذا این افراد تذکرات مستقیم و بعضاً تشرهای سنگینی نیز دریافت می‌کردند.

مثلاً ایشان می‌فرمود: *«ما در محضر اساتیدمان دوزانو می‌نشستیم»* و هیچ‌گاه به کسی نمی‌فرمود شما وقتی به جلسات بنده می‌آیید دوزانو بنشینید.

---

[1] پاسخ‌ها متفاوت است اما متناقض نیست و این تفاوت‌ها ناشی از اختلاف مراتب سائلین است.

گاهی می‌فرمودند: *«اینکه عزیزان می‌آیند دست ما را می‌بوسند، من جایی نشنیدم که پیامبر ﷺ بفرماید که بیایید دست مرا ببوسید. حال اگر یک‌جایی شاگرد دست استاد را می‌بوسد، این‌یک حرف دیگری است و بنده استادِ شما نیستم»*.

وقتی می‌دیدند شاگردان تشنگی لازم را ندارند، می‌فرمودند: *«روزی برای رفتن به درس عجله داشتم و بر روی راه‌پله پایم لغزید و با زانو بر روی پله افتادم و پایم سوخت، بدون توجه به آن سوختگیِ پا، همچنان به سمت کلاس دویدم و یک هفته بعد متوجه شدم پایم خونی شده بود و آن‌وقت تمام نمازهای آن‌یک هفته را قضا کردم»*.

غرض ایشان از بیان این خاطرات این بود که بفهمانند ما از شدت تشنگی، برای حضور در کلاس اساتیدمان از جسم و درد آن غفلت داشتیم، آن‌وقت شما در کنار آب هستید و قدر نمی‌دانید!

سل المصانع رکبا تهیم فی الفلوات   *تو قدر آب چه دانی که در کنار فراتی*[1]

ازنظر حضرت استاد، انسان باید بذر معارف و حقایق را از استادی ربانی دریافت کند. به تعبیر ایشان انسان‌های ربانی کسانی‌اند که خود خداوند جل و علا آنان را تربیت‌کرده است مانند علامه قاضی و علامه طباطبایی. ایشان عالم هستی را کارخانه انسان‌سازی می‌دانستند و می‌فرمودند انسان حتی اگر تمام عمرش را بدود، آنگاه استادی را در پایان عمرش بیابد، بازهم ضرر نکرده است.

نکته آخر اینکه ایشان کسی را رد نمی‌کرد و خیلی‌ها به منزل ایشان و جلسات ایشان رفت‌وآمد داشتند اما حضرتشان به کسی دستورالعمل سلوکی خاص نمی‌داد مگر کسانی را که چند سالی در محاضر درس و بحث ایشان آزموده شده و استعداد و طلب لازم را در وجودشان مشاهده می‌فرمود.

---

۱ دیوان اشعار، سعدی شیرازی.

اگر کسی برای شاگردی سلوکی به ایشان مراجعه می‌کرد او را به علامه عارف حسن‌زاده آملی و یکی دو تن از شاگردان خاص‌الخاص این بزرگوار ارجاع می‌دانند و خیلی‌ها نیز به‌واسطه همین ارجاع‌ها می‌رفتند و ایشان را رها می‌کردند. برخی نیز پس از مدتی رفت‌وآمد، به علت نشنیدن نکات ثقیل عرفانی از ایشان و یا عدم دریافت دستورات عجیب‌وغریب، ایشان را ترک می‌کردند. ایشان مراجعان سلوک را می‌آزمودند و آزمون هر کسی نیز متفاوت بود بدون اینکه بداند در حال امتحان شدن است.

ایشان می‌فرمود استادی که به خودش دعوت کند استاد نیست و سیره بزرگان این بوده که شاگردان را به افراد شایسته ارجاع دهند و برای این امر داستان علامه شعرانی را که علامه حسن‌زاده آملی را به جناب فاضل تونی ارجاع دادند را به‌عنوان شاهد مثال ذکر می‌فرمودند. می‌فرمودند جناب فاضل تونی نیز دوباره علامه حسن‌زاده را به بازگشت محضر علامه شعرانی سفارش کردند و فرمودند ایشان از ما بهترند.

به عزیزان خواننده و خویشتن سفارش می‌کنم، اگر انسانی الهی یافتیم که به فعلیت رسیده بود و لیاقت و قابلیت دستگیری داشت، او را رها نکنیم و بدانیم این بزرگواران به‌سادگی هرکسی را نمی‌پذیرند. اگر در محضر استاد الهی جان‌ودل را تقدیم نکنیم، به‌جایی نخواهیم رسید. نشان دادن طلب و تشنگی اولین گام در پذیرش استاد است.

به والله و به بالله و به تالله　　　قسم بر آیهٔ نصر من الله
که دست از دامنت من برندارم　　　اگر کشته شوم الحکم لله[1]

---

۱ دیوان اشعار، باباطاهر.

فصل یازدهم: حضور و مراقبت استاد

از این شخصیت الهی و عبداللهِ گمنام، چیزکی گفته شد و در عین حال هیچ به قلم نیامد! الفاظ کوچک‌تر از آن‌اند که بتوانند وصف چنین انسان‌هایی را ارائه کنند زیرا این مردان الهی باادب بندگی و گوش جان سپردن به قرآن کریم به‌جایی رسیده‌اند که خود مظهر قرآن شده‌اند (به‌قدر ظرفیت و قابلیت) لذا «**لا یسمه الا المطهرون**»(واقعه، آیه۷۹) این مطهرون را همچو منی نتواند مس کند و طهارتی بالا می‌خواهد که بشود به این مرغان عرش آشیان نزدیک شد، به اذن الله.

غسل در اشک زدم کاهل طریقت گویند *پاک شو آنگه و پس دیده بر آن پاک انداز*[۱]

ایشان را باید مظهر تام حضور و مراقبت عرفانی دانست. الحق، توجه تامٍّ ایشان الی الله بود و لحظه‌ای از این مقامِ حضور غفلت نمی‌کردند. ایشان به‌خوبی قدر گوهر جان خویش را دانسته و از آن مراقبت می‌نمودند تا گردوغباری بر آن ننشیند.

دریاب قدر خویش که دریای گوهری *گر کیمیای دولت جاوید آرزوست*[۲]

تجلیات تازه‌به‌تازه نو به نوی حق‌تعالی در مقابل دیدگان قلبشان لحظه‌به‌لحظه دلبری[۳] و دلداری[۴] می‌کرد. کسانی که در محضر[۵] ایشان مشرف بودند، گاهی متوجه این انقلابات

---

۱ دیوان اشعار، حافظ شیرازی.

۲ مواعظ، سعدی.

۳ تجلی جلالی.

٤ تجلی جمالی.

۵ به کسانی که برای ایشان از کلمه (محضر شما) استفاده می‌کردند، می‌فرمودند برای غیر معصوم نگویید «محضر» بلکه این تعبیر را برای معصوم بگوئید.

درونی و دگرگونی احوالات ایشان می‌شدند اما عارف سَر دهد و سِر ندهد. معراج ایشان در نماز بود و در آن عروج، حالات عجیبی داشتند وگاهی پس از نماز با مزاح و بیان خاطرات و داستان‌ها تلاش می‌کردند آن حالات را پنهان کنند اما این اواخر به علت ضعف جسمانی آن حالات عرفانی مقداری بیشتر در مقام ظاهر نمودار می‌گشت.

روزی در نماز چنان حال سنگینی به ایشان دست داد که نتوانستند از زمین بلند شده و حدود سی الی چهل دقیقه بر روی زمین افتاده بودند. همسر بزرگوارشان که موفق به بلند کردن ایشان نشده بود، با یکی از شاگردان تماس گرفت تا برای بلند کردن ایشان بیاید. آن شاگرد می‌گفت: «آقا را در حالی دیدم که مانند مصیبت‌دیده‌ها مدام تکرار می‌فرمود: *علی را کشتند، علی را کشتند*[۱]».

بلی، انسان‌های الهی آن‌چنان اوج گرفته‌اند که آن چشیده‌هایشان را در مقام جسم و زبان ظهور نمی‌دهند مگر برای اهلش یا جهت تعلیم و دستگیری اما گاهی تجلیات آن‌چنان سنگین و سهمگین است که حتی این بزرگان را نیز بی‌تاب کرده و در مقام جسم نیز ظهور می‌کند.

به تعبیر علامه عارف حسن‌زاده آملی:

به بسم الله الرحمن الرحیم است   تجلی‌ها چو صرصر تا نسیم است[۲]

تجلیات با مثال، نسیم گونه‌اند و برای عارف سختی چندانی ایجاد نمی‌کنند چون شدت و عظموت[۳] صور خیالیه مثالیه نسبت به تجلیات فوق مثال (بی‌مثال) کمتر است. از این

۱ ظاهراً در آن حال کشفی برای ایشان رخ داد که در آن کشف، ماجرای ضربت خوردن حضرت علی علیه‌السلام را شهود کردند.
۲ دفتر دل، علامه حسن‌زاده آملی.
۳ شدت عظمت.

تجلیات به نسیم تعبیر شده زیرا که همچو نسیم نوازش کننده است (هرچند نسیم بودن این تجلیات در برابر تمثلات صرصر(یعنی بی‌مثال) است ورنه ما تاب همین تمثلات با مثال (نسیمی) را نیز نداریم).

حضرت علامه درباره سختی یکی از این حالات که موجب درد دوماهه در مفاصل بدنشان شده بود، می‌نویسند:

«تو خواهی رد کنی یا که قبولش — دو ماهی داشتم درد مفاصل[1]»

استاد عارف مهدی سمندری از این تمثلات بهره و حظ وافر بلکه وفیر[2] داشتند و درعین‌حال دیگر توجهی به این‌ها نداشته بلکه در مقام حیرت قرارگرفته بودند. حیرت اندر حیرت. همان مقامی که رسول‌الله ﷺ از خداوند متعال می‌خواهد: «**رب زدنی فیك تحیرا**» و این مقام والای حیرت برای امت حضرت خاتم ﷺ نیز به‌اندازه استعداد و تلاش میسور است[3].

آری، ملائکه عالین و مهیمین غرق اویند «**ام کنت من العالین**[4]»(ص، آیه۷۵) و جز او نمی‌بینند و نمی‌خواهند و چه خوش است انسانی باجان کندن و خون‌دل خوردن، اختیارا به این مقام برسد.

---

۱ دیوان اشعار، علامه حسن‌زاده آملی.

۲ فراوانی زیاد.

۳ علامه حسن‌زاده آملی: الهی، شکرت که روزنه‌ای از عوالم ملکوت را برویم گشودی «**رَبِّ زِدنِي عِلماً**»، «**رَبِّ زِدنِي فِيكَ تَحَيُّراً**»، «**رَبِّ اَنعَمتَ فَزِد**»(**الهی‌نامه**).

۴ خداوند متعال خطاب به ابلیس فرمود چرا سجده نکردی؟ آیا از عالین بودی یا اینکه استکبار ورزیدی و عالین در این آیه به تعبیر علامه حسن‌زاده آملی اشاره به ملائکه‌ای دارد که در حیرت و هیمان اند و از ماسوی‌الله بی‌خبراند و مکلف به تکلیف نیستند.

باید خون دل خوردن چه خونی که هریک قطره‌اش زهر هلاهل

تحمل باید از سنگ شماتت توکل باید از رنج اراذل[1]

عزیزی نقل می‌کرد: به یاد دارم صبحی برای درس به محضرشان مشرف شدیم و ایشان لطف کردند و مکاشفه‌ای که شب قبل داشتند را تعریف کردند. فرمودند: «*سحرگاهان دیدم که آیت‌الله مرعشی نجفی در صحن امیرالمؤمنین علی* عليه‌السلام *است و به او شهود علی* عليه‌السلام *دست داده است!*».

دقت در صورت واقعه فوق و بیان آن برای جمع انگشت‌شماری از شاگردان گویای درس‌های بسیاری است. اینکه شخصی شهود دیگران را نیز شهود کند، آن‌هم شهود کردن حضرت علی عليه‌السلام را حرفی است که شرح و بسطش را به اهلش واگذار می‌کنیم.

اخلاص داشتن در عبادت و همچنین مراقبت از حضور، مقدمه و نردبانی است تا سالک را به این قله رفیع و این مرتبه عظمی و بهشت علیا برساند و اساساً همه خیرات زیر سر همین حضور و مراقبت است.

حضرت علامه پیرامون برکات و اهمیت حضور و مراقبت می‌نویسند: «*آن‌که به نعمت مراقبت متنعم است می‌داند، که هر چه مراقبت قوی‌تر باشد تمثلات و واردات و ادراکات و منامات زلال‌تر و عبارات که اخبار برزخی‌اند، رساتر و شیواترند. گاهی این بی‌ذوق چیزکی چشیده است که* ***«التوحید ان تنسی غیر الله، معرفة الحکمة متن المعارف، یا حسن خذ الکتاب بقوة،*** *اما تمثلات چه بسیار*[2]».

---

۱ دیوان اشعار، علامه حسن‌زاده آملی.

۲ صد کلمه در معرفت نفس، علامه حسن‌زاده آملی، کلمه ۶۹.

و وقتی یکی از شاگردان حضرت استاد مهدی سمندری، یکی از رویاهای صادقه خویش را برای ایشان تعریف کردند، ایشان پس از تشویق و تائید، او را به اجتناب از خوردن حرام (مادی/معنوی) توصیه فرمودند. در وقتی دیگر در پاسخ به واقعه‌ای مشابه فرمودند: *«قلبِ پاک، این رؤیت‌ها را نیز در پی دارد»*. قلبی که حرم الله است و از آلودگی‌ها پاک شود و از غذاهای حرام و شبهه‌ناک مادی و معنوی دوری کند، مجلای حقایق الهیه خواهد شد و مورد تعلیم الهی قرار خواهد گرفت. **یعلمکم الله.**

حضرت استاد، مراقبت و مداومت در حشر با قرآن و صله داشتن با انبیاء ﷨ را موجب تقویت حضور و کشف حقایق می‌دانستند. به تعبیر علامه حسن‌زاده آملی: *«قرآن، منبع آب حیات است و از اوصافی که برای خودش آورده است این است که فرموده: من آب حیاتم **«یا ایها الذین آمنوا استجیبوا لله و للرسوله اذا دعاکم لما یحییکم»**، انسان باید این آب حیات را بنوشد تا شاداب و شکوفا بوده باشد تا سعادت ابدی پیدا کند. به نوشیدن این آب حیات اسماء الله تکوینی در او پیاده می‌شود، خودش می‌شود اسماء الله، نه‌تنها به مفاهیم اسماء آگاهی پیدا می‌کند؛ بلکه آن حقایق را می‌یابد، می‌چشد، لمس می‌کند، دارا می‌شود[1]»*.

استاد سمندری، بر آداب و دستوراتی که سالکان الی الله بر آن مداومت دارند، مداومت داشتند و این اواخر که ازنظر جسمی ضعیف شده بودند (پس از جراحی دوم قلب)، بالاجبار برخی از آداب و برنامه‌ها را ترک کرده بودند. می‌فرمودند من همیشه دوزانو می‌نشستم اما پس از جراحی قلب دیگر نمی‌توانم و همچنین در جای دیگری می‌فرمودند من از استادم علامه حسن‌زاده آملی دستور داشتم که هر شب قبل از خواب، سور مسبّحات را بخوانم اما پس از بیماری، هر زمانی که مقدورم باشد آن را می‌خوانم و به رسول‌الله ﷺ و اهل‌بیت عصمت و طهارتش ﷨ هدیه می‌کنم.

۱ پندهای حکیمانه، صفحه ۸۶

جهت استحضار خوانندگان عزیز، لازم به تذکر است که علامه حسن‌زاده آملی از قول علامه طباطبایی و ایشان هم به‌تبع اساتیدشان می‌فرمودند: «*هر شب پیش از خواب، اگر توانستید سوره مسّبحات یعنی: سوره حدید، حشر، صف، جمعه، تغابن و اعلی را بخوانید و اگر نتوانستید، تنها سوره حشر را بخوانید...*[1]»؛ مداومت بر خواندن سور مسبّحات برکاتی دارد که در کتب اهلش به تفصیل مطرح شده است.

سالک الی الله علاوه بر حضور و مراقبه، اهل محاسبه نیز می‌باشد و از خود حساب می‌کشد تا مبادا لحظه‌ای از صراط مستقیم غفلت کند. حضرت استاد نیز در طول ایام سلوکشان همین‌گونه بودند و علاوه بر اینکه اهل حساب بودند، مکرراً به محاسبه سفارش می‌فرمودند اما پس‌ازآنکه تقوا در وجودشان ملکه شد عملاً محاسبه از واجب، حرام، مکروه و مستحب دیگر برای ایشان و امثال ایشان موضوعیتی ندارد و در آن مقامات والا مفاهیمی همچون مراقبه و محاسبه تفاوتی بنیادی پیدا می‌کند.

علامه عارف حسن‌زاده آملی در اهمیت محاسبه در درس‌ها می‌فرمودند: «*عزیزان! خودتان را حساب کنید تا مصداق «**یدخلون الجنه یرزقون فیها بغیرحساب**» باشید، از بدی‌ها استغفار کنید و از خوبی‌ها حمد کنید که محاسبه، مراقبه می‌آورد و مراقبه، حضور و حضور، فتوح به دنبال دارد!*[2]».

حضرت استاد پس از عمری محاسبه و مراقبه، در حضور تام الی الله مستغرق و اهل فتوحات بودند.

حضوری گر همی خواهی از او غایب مشو حافظ ... متی ما تلق من تهوی دع الدنیا و اهملها[3]

---

۱ چهل نامه عرفانی، ص ۱۳۵.

۲ صراط سلوک، علی محیطی، ص ۴۹.

۳ دیوان اشعار، حافظ شیرازی.

و اگر عزیزان خواننده تشنگی‌ای در درون خویش حس نمودند و خواستند در جرگه اهل مراقبه وارد شوند، می‌توانند با این‌گونه آیات حشر بیشتری داشته باشند:

- «**ما یلفِظُ مِنْ قَوْلٍ إلاّ لَدَیه رَقیبٌ عَتیدٌ**»(ق، آیه۱۸) آدمی‌هیچ سخنی را از دهان بیرون نمی‌افکند، مگر اینکه مراقبی آماده نزد اوست.
- «**أَلَمْ یعْلَمْ بِأَنّ اللهَ یری**»(علق آیه۱۴) آیا نمی‌داند که خدا می‌بیند.
- «**وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الإِنْسانَ وَ نَعْلَمُ ما تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلیهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِیدِ**»(ق، آیه ۱۶) و ما انسان را آفریدیم و می‌دانیم که نفس او چه وسوسه‌ای به او می‌کند و ما از شاهرگش به او نزدیک‌تریم.
- «**إنّ اللهَ کانَ عَلَیکُمْ رَقیباً**»(نساء، آیه۱) خدا همواره بر شما نگهبان است.
- «**وَ اعْلَمُوا أَنّ اللهَ یعْلَمُ ما فی أَنْفُسِکُمْ فَاحْذَرُوهُ**» (بقره، آیه۲۳۵) بدانید خدا آنچه در سینه دارید، می‌داند، پس از او حذر کنید.

حسن ختام این فصل را صورت واقعه‌ای ملکوتی و یک توصیه از حضرت استاد قرار می‌دهیم: *«در نماز جماعت ظهر با همسرم، رسول‌الله ﷺ در هاله‌ای از نور جلوی ما نماز می‌خواند، بیتابم فرموده بود و در نماز عصر چنان بی‌تابی و گریه که نمی‌توانستم نماز بخوانم. الان ساعت نیم بعدازظهر یکشنبه ۸۶/۳/۹ و دعا درباره بچه‌ها و این‌همه لطف خواجه با بندگی مجاز ماست، گر به حقیقت آن بود خواجه به ما چه‌ها کند. حالا ساعت یک بعدازظهر است و قاری قرآن می‌خواند قَالَ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ اللّٰهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَیْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَکُونُ لَنَا عِیدًا لِأَوَّلِنَا وَآخِرِنَا وَآیَةً مِنْكَ وَارْزُقْنَا و أَنْتَ خَیْرُ الرَّازِقِینَ*[1]»

[1] تفسیر سوره قدر حضرت استاد مهدی سمندری.

و اما توصیه ایشان این بود که: «این کلمه‌ی «**سبوح قدوس**» را قبل از نماز صبحتان یا مثلاً بعد از نماز صبح بخوانید. خیلی بهتر است که در حالت سجده بگوید: ***«سبوح قدوس ربنا و رب الملائکه و الروح***[1]*»، این ذکر مقدسی است، آن‌وقت برای آدم پیش می‌آید که براثر تکرار این ذکر و مداومت بر آن، یک‌وقتی می‌بیند که درودیوار هم دارند همین ذکر را می‌گویند. درختان هم همین ذکر را می‌گویند. می‌بیند ذرات وجود و ملائکه و کل وجود یکپارچه همین ذکر را می‌گویند. «**سبوح قدوس ربنا و رب الملائکه والروح**» هم‌آوا شدن با ذرات عالم در این ذکر کم مسئله‌ای نیست، به‌هرحال بیداری‌ها می‌خواهد* که ان‌شاءالله خداوند *عنایت بفرماید».*

۱ بحارالانوار، علامه مجلسی، ج ۱۸، ص ۳۵۴، ب ۳، ح ۶۶.

فصل دوازدهم: تصرف در نظام هستی

به تعبیر استاد، انسان موجودی مجرد از ماده است که از خاک متکون و از متن کثرات متولد می‌شود. او تا پیش از بلوغ دارای اندیشه‌ای پراکنده است اما پس از بالغ شدن، استعداد سیر و سلوک یافته و به تاج تکلیف مزین می‌گردد تا با اطاعتِ اوامر الهی، جانش تزکیه شده و اندیشه پراکنده وی به «همِّ واحد[۱]» مبدل گردد.

ایشان معتقد بودند غایتِ فوق، بسته به استعداد و سعی افراد، دیر یا زود قابل تحقق است و اگر کسی بتواند خویش را از این گیرودار پراکندگی اندیشه رها نماید، بر مملکت وجودی خویش مسلط می‌گردد و پادشاهی کشور جان خود را بر عهده می‌گیرد و این امر میسر نیست جز با اطاعتِ اوامر الهی، تزکیه و همِّ واحد داشتن.

با پراکندگی، اضطراب و تشتت اندیشه نمی‌شود به پادشاهی کشور وجود خویش رسید و حضرت استاد سمندری از نسل عارفانی است که پس از چهل سال دویدن به دنبال اساتید، به این امر نائل آمد[۲]. ایشان به این مضمون می‌فرمود برای من چهل یا پنجاه سال با سلوک طول کشید تا به ملکه تقوی که مُلکت و پادشاهی بر مملکت وجود است دست‌یافتم.

ازنظر حضرت استاد، انسان را مراتب هفتگانه‌ای است که شامل:

۱)حس، ۲)خیال، ۳)وهم، ۴) عقل، ۵)سر، ۶)خفی و ۷) اخفی است.

---

۱ «وَ تَخَلّی مِنَ الهُمُومِ الاّ هَمّاً واحِداً انْفَرَدَ بِهِ» (نهج البلاغه، خطبه۸۶) (انسان‌های الهی) از همه هموم خالی شدند و همِّشان واحد شد (در توجه به خداوند متعال).

۲ در زندگی‌نامه آخوند ملاحسینقلی همدانی آمده است که ایشان پس از بیست‌ودو سال به نتیجه رسیدند و در زندگی علامه قاضی آمده ایشان پس از چهل سال موفق شدند. (این اختلافات حق است و به عوامل متعدد بستگی دارد).

اگر شخصی بتواند به حول الهی، خویشتن را از کثرات و گیرودار عالم کثرت خلاص نماید، آنگاه بر تمام مراتب هفت‌گانه کشور وجود خویش مسلط می‌گردد، اما اگر دست‌وپایش زنجیر به این دار غَرور شود، هرروز اسیر دست یکی از این مراتب است. گاهی خیال او را به بازی می‌گیرد و گاهی حس رهزن او می‌گردد و گاهی اسیر وهم می‌شود و یا نهایتاً در حد عقل متوقف می‌شود و از بالاتر از آن غافل می‌گردد.

حضرت استاد می‌فرمودند به دررفتن از تعلقات دنیا مهم است و پس‌ازآن سیر و بالا رفتن ساده‌تر می‌شود. آن امری که اکثری را پای بند دنیا کرده همین تعلقات است.

طیران مرغ دیدی تو ز پایبند شهوت — به درآی تا ببینی طیران آدمیت[1]

ایشان جان را خود به خود متمایل به بالا دانسته و جسم و جسمانیات را زنجیری سخت به‌پای روح قلمداد می‌کردند[2]. ایشان داستان حضرت ابراهیم ﷺ که با دیدن ستارگان و ماه و خورشید می‌فرمود: «**قالَ لا أُحِبُّ الْآفِلِينَ**» را شهود پیامبری حضرت خلیل ﷺ دانسته و آن را به این معنی می‌دانستند که در هیچ مظهری نباید متوقف شد و باید تمام توجه را به ***«فاطِر السماوات و الارض»*** نمود. ایشان می‌فرمودند:

«این جهان زندان و ما زندانیان — رخنه کن زندان و خود را وارهان[3]»

و می‌فرمودند:

«جان گشاید سوی بالا بال‌ها — تن زده اندر زمین چنگال‌ها[4]»

---

۱ غزلیات، سعدی شیرازی.

۲ **«الیه یصعد الکلم الطیب»(فاطر، آیه ۱۰)** کلم طیب یعنی روح انسانی به‌سوی او صعود می‌کند.

۳ مثنوی معنوی، مولوی.

۴ همان.

انسان ملکوتی خودش را از گیرودار کثرات رها می‌سازد و علاوه بر پادشاهی مقتدرانه بر کشور وجود خویش، به اذن الله بر عوالم هستی نیز مسلط می‌گردد. در این مقام، اذنِ «**کن فیکون**» به او داده می‌شود و می‌تواند با ولایت خویش در عالم تصرف کند و کار خدایی نماید و به تعبیر دقیق‌تر، حقیقت «***بسم الله الرحمن الرحیم***» در وجودش پیاده می‌گردد.

حضرت علامه می‌فرمایند:

به بسم الله الرحمن الرحیم است *که عارف در مقام کن مقیم است*[1]

و حضرت استاد در چنین مقامی مقیم بودند. حضرتشان پس از دادن ذکر بسم‌الله به یکی از شاگردان، درباره خویش فرمودند که بنده دائماً در ذکر بسمله هستم و این بیت را خواندند:

بسم الله است ورد زبانم روز و شب *من کلب آستان توام یا علی مدد*

زمانی که حضرت استاد در آمل سکونت داشتند، خواجه ابوسعید ولایی که از خواص شاگردان حضرت علامه و مردی اهل کرامت بود، دختربچه نابینایی را به همراه مادرش نزد حضرت استاد آورد و از استاد تقاضای شِفای کودک را نمود. استاد به او فرمود شفا کار خداست! من چه کسی هستم که شفا بدهم؟ جناب خواجه عرض کرد: آقا، عنایتی بفرمائید. سپس جناب استاد متوجه دختربچه شدند و با دو انگشت شصت خویش، دو پلک کودک را بالا دادند و فرمودند «*چه دختر خوشگلی هستی شما*» و به مادرش فرمودند «*این دختر چشم‌هایش سالم است. مراقب باشید چشم‌هایش را نبندد!*».

---

۱ دفتر دل، علامه حسن‌زاده آملی.

آری، انسان دارای مقام «**کن فیکون**»، می‌تواند به اذن الله در عالم هستی تصرف کند و حضرت استاد به شاگردان تأکید می‌فرمودند کرامات اولیای الهی برای دیگران نیز ممکن است و راه برای همگان باز است و به تعبیر ایشان:

«فیض روح القدس گر باز مدد فرماید — دگران هم بکنند آنچه مسیحا می‌کرد»[۱]

دوستی می‌گفت در خاطر دارم که روزی حضرت استاد یکی از لباس‌های خود را به یکی از شاگردان داد تا به برادر بیمارش بدهد! برادر وی از بیماری هپاتیت رنج می‌برد و در کمال حیرت، بعد از مدتی کوتاه، بیماری وی شِفا یافت!

و از این خاطرات بسیار دیدیم و شنیدیم که پرداختن به آن ما را از هدف این سطور دور می‌کند و شاید برخی ما را به غلو متهم نمایند.

حق‌تعالی در قرآن کریم می‌فرماید «**وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ**»(نحل، آیه۱۲).

او شب و روز و خورشید و ماه را مسخر شما ساخت؛ و ستارگان نیز به‌فرمان او مسخر شمایند؛ در این، نشانه‌هایی است برای گروهی که عقل خود را به کار می‌گیرند!

نظام هستی مسخر انسانی است که پادشاه اقتدار کشور وجود خویش است و در مقام کن مقیم است، هرچند این آیه از حیث ظاهری در مورد همه انسان‌ها نیز صادق است و شاعر آن را خوش به شعر درآورده است:

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند — تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری[۲]

---

۱ دیوان اشعار، حافظ شیرازی.

۲ گلستان، سعدی شیرازی.

اما هنر آن است که انسان با سیروسلوک الی الله به‌جایی برسد که ید الله، عین الله، اذن الله و رجل الله گردد. به تعبیر حضرت علامه در ابیات مازندرانی:

تا شه خوده برکنار هاکردمه از گیرودار *پادشاه اقتدار هفت کشور هسّمه*[1]

ترجمه: تا خودم را از گیرودار برکنار نمودم، پادشاه اقتدار هفت‌کشور وجودی خویش (که همان مراتب هفتگانه انسان است) گشته‌ام.

اما باید توجه داشت، عارفی که به این مقام می‌رسد باید مراعات ادب مع الله را نموده و در مواقعی که میان تصرف در نظام هستی یا عدم تصرف مخیر است، دست تصرف دراز نکند. لذا می‌بینیم که از کُملین[2] کرامات کمتری نسبت به متوسطین ظهور می‌کند زیرا ادب مع الله این بزرگان را از تصرف بازداشته است.

حضرت علامه این معنی را به زیبایی ترسیم فرمودند: «*الهی، عارف را به مفتاح بسم الله، مقام «کُن» عطا کنی، که با «کُن» هر چه خواهی کنی کن. با این جاهل بی مقام هر چه خواهی کنی کن که آن کلید دارد و این کلیددار*».

و حضرت استاد نیز بر همین سیره بودند و دست تصرف در هستی دراز نمی‌کردند مگر وقتی‌که مُلهَم به این امر می‌گشتند و در همان موارد نیز طوری عمل می‌نمودند که شخصی متوجه عمل ایشان نشود الا قلیلا. چنین انسان‌هایی در میان خلق زندگی می‌کنند اما غریبانه. روزی حضرت استاد طی تماسی تلفنی به علامه حسن‌زاده آملی بیان نمود: «*بنده در این شهر غریبم!*» علامه در پاسخ فرمود: «*بله، حق است و طوبی للغربا*[3]».

---

۱ اشعار مازندرانی، علامه حسن‌زاده آملی.

۲ کملین عارفان کامل و مکملی هستند که در هر عصری انگشت‌شماری از آنان ظهور می‌کنند که استاد عارف مهدی سمندری از این دسته مردان مرد و الهی بود، روحی فداک مرد بزرگ.

۳ خوشا به حال غریبان.

و حضرت استاد در جوار حرم مطهر امام رضا ﷺ به یکی از اعزه فرمودند من در این دنیا غریبم و خوشا به حال غریبان و سلام بر غریب الغربا علی ابن موسی‌الرضا.

در این فصل به همین میزان بسنده می‌کنیم و در این وادی حرف بسیار داریم منتهی تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

فصل سیزدهم: اهل شب و سحر

حضرت استاد مردی اهل شب و سحر بودند و به تأثیر آن در وحدت تأکید اکیدی داشتند. دراین‌باره حضرت علامه حسن‌زاده آملی نیز در دیوان اشعارشان ابیات زیبایی دارند که ذکر آن خالی از لطف نیست. ایشان می‌فرمایند:

دلا عالم همه الله نور است — بباید آنکه دائم در حضور است

ترا تا آینه زنگار باشد — حجاب دیدن دلدار باشد

دلا تو مرغ باغ کبریایی — یگانه محرم سرّ خدایی

بنه سر را به خاک آستانش — که سر بر آوری از آسمانش

دلا مردان ره بودند آگاه — زبان هریکی انّی مع الله

شب ایشان به از صد روز روشن — دل ایشان به از صد باغ گلشن

دلا شب را مده بیهوده از دست — که در دیجور شب آب حیاتست[1]

در دیجور شب می‌باید آب حیات را یافت و شب را اسراری است که از شماره خارج است. دیجور، شبی است به‌غایت سیاه و تاریک و چه جالب است که همه برکات زیر همین تاریکی و شب است. هر چه شب تیره و تارتر، خلوت‌تر و ساکت‌تر، برکات و حالات بهتر و عرشی‌تر[2].

شب، هنگامِ انزوای از خلق و انقطاع از کثرات روز است که این انصراف از مشاغل دنیوی و رفت‌وآمدها موجب می‌گردد شخص از کثرت به‌سوی وحدت برود. استاد

---

۱ دیوان اشعار، علامه حسن‌زاده آملی.

۲ در حقیقت جان انسان باید شب باشد یعنی ساکت و آرام باشد تا بتواند حقایق را کشف کند و جان شلوغ حتی در دل ساکت‌ترین شب‌ها نیز بهره چندانی نخواهد داشت.

سمندری شاگردان را به داشتن شب و خلوت سفارش می‌کردند و می‌فرمودند مقام محمود به‌قدر قابلیت برای امت حضرت خاتم ﷺ نیز میسور است منتهی شب‌زنده‌داری‌ها و قیام‌ها و سحرها و اشک‌ها می‌خواهد. ایشان می‌فرمودند شیرجه بروید در دریای وحدت و این وحدت در شب بیشتر قابل‌لمس است.

مقام وحدت، مقام قطع تعلقات است. هرگاه تعلقات قطع شد، تعقل پیش می‌آید و تعقل با تعلق نمی‌سازد. حضرت علامه حسن‌زاده آملی در این رابطه می‌فرمایند:

«نفس مطمئنه، علوم و معارف را می‌گیرد، نفس مضطربه، به‌جایی نمی‌رسد. شخص پریشان‌خاطر، عالِم نمی‌شود. همّ واحد می‌خواهد. اصولاً تعقل با تعلق جمع نمی‌شود[1]».

هرچند انسان‌های واصل همیشه در محضر خدایند و همه ساعات روز برایشان خلوت و تنهایی است، ولو جسمشان در جلوت باشد، اما شب را مزه و برکات دیگری است. به تعبیر علامه حسن‌زاده آملی:

دل دیوانه زند جهان سوز   چو شب آید نخواهد در پیش روز[2]

عاشقِ صادق در شب بی‌قرار است زیرا که شب زمان و وعده‌گاه دیدار یار برای وی محسوب می‌گردد.

شد وعده دیدار من و یار شب تار   از خواب شب تار گذشتیم علی الله[3]

حضرت علامه در غزل امشب چه زیبا می‌سرایند:

بحمدالله که با دلدارم امشب   ز بخت خویش برخوردارم امشب
به تحفه آمده از کوی جانان   برات وعده دیدارم امشب

۱ مصاحبه با مجله حوزه.

۲ دیوان اشعار، علامه حسن‌زاده آملی.

۳ همان.

بود در آستان کعبه عشق	همه بیدار و من بیدارم امشب
نشینم در حضور یار و گویم	هر آن حرفی که در دل دارم امشب
ز بی‌تابی خود در این سحرگه	چه گویم در چه کار و بارم امشب
تو خود آگاهی ای دانای احوال	که من اندر چه گیرودارم امشب
گهی خاموش و گاهی در خروشم	گهی مست و گهی هشیارم امشب
خداوندا به حق آیت نور	جلایی ده به جان تارم امشب
خداوندا به مستان جمالت	نما در عشق خود ستوارم امشب
خداوندا به حق هشت و چارت	بحل فرما به هشت و چارم امشب
شب حال است و نی گاه مقال است	ببندم دفتر اشعارم امشب
اگر از آملی پرسی که چونی	هزاران زار در گلزارم امشب[1]

حق آن است که عاشق، وقتی در روزبه سر می‌برد به انتظار شب و لحظه دیدار جمال یار در شب می‌نشیند تا جایی که شب و روز او همیشه شب گردد و او یکپارچه در هیمان و حضور تام بسر ببرد[2]. حضرت استاد مهدی سمندری شب را جهت ظهور هیمان و حیرت، دارای تأثیری عجیب می‌دانستند و می‌فرمودند: «*سعی کنید عبادات و برنامه‌های سلوکی خویش را در شب انجام دهید*» و در دل شب شکارهای بسیاری از حقایق دار هستی نصیب ایشان و برخی شاگردانشان می‌گشت به‌قدر استعداد و با حفظ مراتب.

عمده آثارِ خود ایشان نیز در سحرگاهان نوشته‌شده است و مکاشفاتی که به زبان یا قلمشان ظهور کرده عمدتاً مربوط به شب و سحرگاهان است. برای مثال ایشان کل سه رساله نور را رساله‌ای سحری معرفی می‌فرمودند و اذعان داشتند که این حقایق در سحر

۱ دیوان اشعار، علامه حسن‌زاده آملی.

۲ حضرت استاد جهت اخذ بسیاری از حقایق آن‌سویی به انتظار سحر می‌نشستند و می‌فرمودند سحر و بین الطلوعین وقت شکار است و البته در این سال‌های پایانی عمرشان روزشان نیز شب بود!

به ایشان افاضه شده است و یا می‌فرمودند دیشب در نافله شب حالی دست داد که در آن حال به سِرِّ صادر اول عرفا و رق منشور حکما رسیدم و برایم تحقق یافت[۱] و هکذا.

همان‌طور که می‌دانید زمان و مکان در حالات انسان تأثیرات عجیبی دارد. مثلاً با اندک دقتی در کتاب عرشی انسان در عرف عرفان می‌بینیم که عمدتاً مکاشفات حضرت علامه در اوقات زمانی خاصی مانند شب جمعه، ماه رمضان، اعیاد و ... بوده است.

دل اهل الله بادل شب آشناست و در دل شب حالات و انقلابات شیرینی دارد. استاد سمندری می‌فرمودند نیاز نیست همیشه در نماز یا ذکر باشید، گاهی در دل شب سکوت کنید. دل را از غیر خالی کنید تا از بالا به شما بدهند و این از برکات خلوت شبانه است. حضرت علامه در این رابطه می‌فرمایند:

نمی‌دانم چه تقدیر و قضایی است — *دلم را با دل شب آشنایی است*[۲]

در قرآن کریم نیز آیات بسیاری را می‌یابیم که به شب و برکاتش اشاره دارد که اهمیت این ساعت زمانی را می‌رساند و چه عجیب است که بزرگ‌ترین نزول و شریف‌ترین عروج در شب بوده است، نزول «**انا انزلناه فی لیله القدر**»(قدر، آیه ۱) و عروج «**سبحان الذی اسری بعبده لیلا**»(اسراء، آیه ۱).

بزرگ‌ترین و شریف‌ترین پرواز انسانی، عروج و پرواز معنوی حضرت خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله بوده است که معراج‌های مردان و زنان امت ایشان از شئون و ظهورات آن عروج محسوب می‌شوند. اینکه حضرت علامه به زبان مازندرانی می‌فرمایند: «کمّه چی پروازها با این‌که بی‌پر هسّمه»، به معنای عروج و معراج‌های ایشان است. به تعبیر استاد، انسان هرچقدر قوی‌تر شود به مقام پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله قرب پیدا می‌کند، منتهی مراتب محفوظ است.

---

۱ برای اهلش در مقامات ایشان همین یک جمله بس است. **العارف یکفی بالاشاره.**

۲ دیوان اشعار، علامه حسن‌زاده آملی.

خود حضرت استاد را باید از مردان شب‌زنده‌داری دانست که با مداوت بر تهجد به‌جایی رسیده بودند که روزشان نیز شب شده بود و حقیقتاً ایشان را باید مصداق این عبارت از الهی‌نامه دانست: *«الهی! درویشان بی‌سروپایت[۱] در کنج خلوت، بی‌رنج پا سیر آفاق عوالم کنند که دولتمندان را گامی میسّر نیست[۲]».*

در شرح دفتر دل آمده است: *«لیل غیب است و انسان را به غیب و باطن می‌کشاند و می‌رساند. از جناب آیت‌الله آسید علی قاضی قدس سره نقل شد که می‌فرمود: خداوند زبان حالی دارد که می‌فرماید «اللیل لی» شب برای من است»[۳].*

حضرت علامه حسن‌زاده در جای دیگری از دیوان اشعار، پروازهای خویش در دل شب را با عنوان سیر سماوات یاد می‌نمایند و می‌فرمایند:

در ظلمت شب سیر سماوات خوش است — در خلوت شب بزم مناجات خوش است
اندر دل شب ز دل برآوردن آه — در بارگه قاضی حاجات خوش است[۴]

این سیر سماوات‌ها لازمه مقام انسانیت است و موجب برتری انسان بر کل مخلوقات گشته است و انسان در دل همین شب‌ها به انسانیت می‌رسد. در شب‌ها حقایقی شکار انسان می‌گردد که به لفظ درنمی‌آید و این مدعیان در طلبش بی‌خبران‌اند.

دوستی می‌گفت که روزی در معیت حضرت استاد در حرم مطهر رضوی مشرف بودم که فرمودند: *«روزی به همراه خواجه ولایی خدمت استادم علامه حسن‌زاده آملی روحی فداه رسیدیم. خواجه از من خواست که از علامه بپرسم **«فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ»**(یونس، آیه۹۲) یعنی چه؟ من از علامه پرسیدم و ایشان فرمودند همان **«فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ»**».*

---

۱ منظور از بی سر و پا، انسانی است که انانیت نداشته و خود نمی‌بیند و فانی فی الله بلکه فانی از فنای خویش است.

۲ الهی‌نامه، علامه حسن‌زاده آملی.

۳ شرح دفتر دل.

۴ دیوان اشعار، علامه حسن‌زاده آملی.

بعدازآن دیدار، خواجه به من گفت: آقا، این پاسخ به دلم ننشست (یعنی مسئله برایم حل نشد). شما تفاسیر را ببینید و شب ببینید چه به شما می‌دهند.

*من بدون اینکه تفاسیر را ببینم، شب عنایتی شد[1] و سحرگاهان زنگ زدم برای خواجه و گفتم همان‌که حضرت استاد فرمودند: «**فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ**»(یونس، آیه۹۲)»*

بله، آنچه حضرت علامه پیرامون این آیه شهود کرده بودند گفتنی نبود و آنچه به حضرت استاد نیز در شب عنایت گشت گفتنی نبود و باید انسان از این الفاظ به در رود و بچشد. تا نچشیم ندانیم و این‌ها از برکات شب است.

به تعبیر حضرت علامه *«هر چه که داشتیم از آن شب‌ها داشتیم و اگر این چند صباح ریاضت نبود که در روایت آمده است «**من اخلص الله اربعین صباحا ظهرت ینابیع الحکمة من قلبه علی لسانه**» این مقدار هم نمی‌شد»*[2].

حضرت استاد مهدی سمندری نیز پیرامون سوزش سحرگاهی خویش پیش از رسیدن به استاد می‌نویسند: *«ما را در آن خامی جوانی، تشنگی، ظهوری نداشت، ولی سوزش درونی گاه‌گاه زبانه می‌کشید به‌ویژه سحرگاهان»*؛ و این اشک‌ها و سوزهای سحری دست ایشان را گرفته و به دامان این دو علامه بزرگوار، علامه سید حسین طباطبایی و علامه حسن حسن‌زاده آملی راهنمایی کرده است.

ایشان قرآن را در نماز شب خویش تلاوت می‌کردند و ایستاده در برابر نظام هستی، غرق هستی مطلق گشته و رفته‌رفته از خود بی‌خود می‌گشتند و می‌فرمودند انسان در نماز به‌بهت می‌رسد؛ یعنی دیگر نمی‌داند کیست و چیست و کجاست و حتی برای چه کسی نماز می‌خواند! حیرت است اندر حیرت.

---

۱ یعنی برایم در دل شب کشفی رخ داد و معنایی که حضرت علامه به اشاره فرمودند را دریافتم.

۲ شرح دفتر دل.

ایشان می‌فرمودند وصف نماز رسول‌الله ﷺ دو کلمه است: کوتاه و تمام؛ و نماز حضرت استاد نیز به تأسی از پیامبر خاتم ﷺ که فرمودند «**صلوا کما رایتمونی أصلی**»[۱] کوتاه بود و تمام، اما می‌فرمودند کسی از شبِ آقا رسول‌الله ﷺ و نماز شبشان و اشک‌ها و سوزها و بی‌تابی‌های ایشان خبر ندارد و خود حضرت استاد نیز حقیقتاً مرد شب، تهجد و سحر بودند.

این‌ها را گفتیم اما حق مطلب این است که در این سالیان پایانی عمر حضرت استاد که محضرشان مشرف بودیم، میان روز و شب ایشان فرقی مشاهده نکردیم و می‌دیدیم که از زمان به دررفته‌اند. ایشان از تقویم و تاریخ و ساعت فارغ بودند و می‌فرمودند دیگر این‌ها را نمی‌دانم. چنان غرق ملکوت عالم بودند و در بحر توحید مستغرق که روزشان نیز شب و جلوتشان نیز خلوت گشته بود. لحظه‌لحظه در شهود و قلبشان در انقلابات بود. می‌فرمودند: «*بعد از آن هفت سالی که در محضر استادم علامه حسن‌زاده آملی بودم دیگر ازل و ابدم یکی شده است و قبل و بعد برایم معنا ندارد!*».

سخن دراین‌باره چه گویم که جای سکوت است و این سکوت مفتاح است. ان‌شاءالله.

---

۱ حضرت استاد می‌فرمودند در اوایل حضرت رسول ﷺ را در نمازهایم در مقابلم تجسم می‌کردم و به وی اقتدا می‌کردم.

فصل چهاردهم: اطوار انسانی در قرآن

هرچه از این مرد فرزانه گفته شود، بیشتر در ورای حجاب الفاظ پنهان می‌گردد زیرا الفاظ درعین‌حال که روزنه‌ای برای معنایند، حجاب معنی نیز هستند. لفظ مفهوم را تنزل و در حدی مادون محصور می‌کند و انسان باید از این حجاب گذشته و به مفهوم پی ببرد لذا به خوانندگان عزیز عرض می‌شود عرایض ما را روزنه‌ای به‌حقیقتِ استاد بدانند و در حد الفاظ این کتاب، خویش را متوقف نکنند که جانِ این انسان الهی فوق این عرایض ماست.

استاد سمندری می‌فرمودند از علامه طباطبایی درباره اشعار حافظ سؤال شد که چرا حافظ در ابتدا و وسط و انتهای یک غزل حالات گوناگونی دارد و بر یک منوال نیست؟! علامه فرمودند باید حافظ شد تا حافظ را فهمید و الحق باید سمندری شد تا سمندری را فهمید.

من مرغ به یک شعله کبابم بگذر — کین آتش را سمندری می‌باید[1]

انسان باید قرآنی شود یعنی قرآن در وجودش پیاده شود نه اینکه کتابی بر روی طاقچه یا کتابخانه بماند! استاد به پیاده کردن قرآن در متن زندگی تأکید اکید داشتند و خود نیز به این نعمت متنعم بودند. روزی به یکی از دوستان فرمودند که آیا در منزل تفسیر المیزان دارید؟ آن بنده خدا عرض کرد بله. فرمودند بالای طاقچه خاک می‌خورد؟ این کتاب برای طاقچه نیست برای خواندن و عمل کردن است و به شخص دیگری فرمودند حتی یک روز تأخیر در خواندن المیزان نیز خسارت است، هرچند این کتاب استاد می‌خواهد.

---

۱ رباعیات، ابوسعید ابوالخیر.

قرآن کریم علاوه بر اینکه احکام فقهی و اخلاقی را به انسان عرضه می‌کند، به سرگذشت انبیاء ﷺ پرداخته تا بفهماند ای انسان سالک، تو نیز در زندگی‌ات همینگونه‌ای و این داستان‌ها سرگذشت توست. باید عمل کرد تا همچو سمندری شد.

در آب دیده گاه شناور چو ماهیی — که در میان آتش غم چون سمندری[1]

در قرآن کریم خطاب به رسول خاتم ﷺ آمده: «مانند پیامبران اولوالعزم (مخصوصاً نوح) صابر باش و در جای دیگر می‌فرماید چون یونس مباش». در قرآن کریم، اولوالعزم و حضرت یونس ﷺ را داستان‌های خواندنی بسیاری در سیر و سلوک انسانی است.

خداوند سبحان صبر پیامبران اولوالعزم مانند نوح ﷺ را که بیش از نُه قرن با رنج امت خود ساخت، می‌ستاید و از پیامبر خاتم ﷺ می‌خواهد تا چون پیامبران اولوالعزم شکیبا باشد: «**فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَلَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ**»(الاحقاف، آیه۳۵) صبر کن آن‌گونه که پیامبران «اولوالعزم» صبر کردند و برای (عذاب) آنان شتاب مکن و از او می‌خواهد تا چون یونس نباشد که نسبت به امت خود صبوری نکرد: «**فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوتِ إِذْ نَادَى وَهُوَ مَكْظُومٌ**»(قلم، آیه۴۸) صبرکن و منتظر فرمان پروردگارت باش و مانند صاحب ماهی (حضرت یونس) مباش که در تقاضای مجازات قومش عجله کرد و در آن زمان که با نهایت اندوه خدا را خواند.

حضرت یونس ﷺ، پیامبر معصوم خداست که گرد گناه، خطا و حتی سهو و نسیان بر دامنش ننشسته است منتهی «**حسنات الابرار سیئات المقربین**»، در آن مقامات مافوق چه لطایف و حساسیت‌هایی وجود دارد؟ ما نمی‌دانیم و الله‌اعلم. آن جایگاه و آن مقام،

---

۱ دیوان اشعار، فرخی سیستانی.

مافوقِ گناه و خطا و سهو و نسیان است و این امور نازله و مبتذل برای عوامی چون ماست نه برای انبیای الهی علیهم‌السلام.

حضرت استاد سمندری نیز مردی در اوج صبر بود. می‌فرمودند شاگردی داشتم که بیست سال برایش زحمت‌کشیده و به او درس دادم. از ابتدا نیز می‌دانستم به‌جایی نخواهد رسید و این بذرها سبز نمی‌شود اما کارم را کردم و بعد از بیست سال فحشم داد و رفت. ایشان می‌فرمودند شبی در مکاشفه‌ای دیده بودم که در زمینی سنگلاخ بیل می‌زنم و بذر می‌پاشم و بااینکه سنگلاخ بود اما کارم را کردم و می‌دانستم در این بستر بذری رشد نمی‌کند و این زمین همین شاگردم بود!

و حقیقتاً آیا این‌گونه رفتار از سنخ رفتار انبیاء علیهم‌السلام نیست؟ بلی حضرت استاد نیز به مقام نبوت انبائی نائل‌آمده بودند و خواننده آگاه مستحضر است که باب نبوت انبائی برای همگان باز است اما نبوت تشریعی با حضرت خاتم‌الانبیاء صلی‌الله‌علیه‌وآله ختم گردیده است و جهت مطالعه بیشتر پیرامون نبوت انبائی و تشریعی به کتاب فصوص الحکم مراجعه شود.[1]

حق‌تعالی رسول خویش و وارثان انبیاء علیهم‌السلام یعنی علما را به صبری چون صبر پیامبران اولوالعزم علیهم‌السلام دعوت می‌نماید و او را از کم‌صبری و واقعه‌ای چون داستان حضرت یونس علیه‌السلام بر حذر می‌دارد. این دستور حق متعال در حقیقت فرمان به همه انسان‌هاست.

استاد سمندری نیز به تأسی از قرآن، همیشه شاگردان را به صبر در برابر سختی‌ها و مشکلات روزگار دعوت می‌فرمودند. ایشان معتقد بودند که برخی در برابر قضای الهی زبان به اعتراض می‌گشایند وعده‌ای نیز خود را ناچار از صبر می‌بینند اما حقیقت مطلب

---

۱ منظور از نبوت انبائی همان ولایت است که انسان سالک با طهارت و عمل به دستورات الهی و تحت تربیت انسان کامل، به‌جایی می‌رسد که از حقایق عالم هستی انباء کرده و خبر می‌دهد اما چنین انسانی پیامبر تشریعی نیست، بلکه وارث انبیاء علیهم‌السلام است زیرا که علما ورثه انبیاء علیهم‌السلام هستند. اللهم ارزقنا.

این است که بهتر ازقضای الهی مگر قابل‌تصور است؟ صبر بر مشکلات زمانی است که مشکل پیش‌آمده تلخی‌ای داشته باشد اما ازنظر ایشان که در مقام رضا بودند، مشکلات شیرین است و قضای الهی بهترین قضای ممکن است و بهتر از آن قابل‌تصور نیست ولو قضای حق‌تعالی رنج و سختی ظاهری برای انسان باشد. به تعبیر مولوی:

در بلایم می‌چشم لذات او   مات اویم، مات اویم، مات او[1]

هرکدام از انسان‌ها دارای سرگذشت و حالات و پیش‌آمدهای متفاوتی می‌باشند و از دل این حوادث و اطوار گوناگون می‌باید به سرمنزل مقصود خویش نائل شوند. درواقع انسان دارای اطوار و حالات مختلفی است. «وَقَد خَلَقَكُمۡ أَطۡوَارًا»(نوح، آیه۱۰). داستان انبیاء علیهم‌السلام بیان همین اطوار انسانی است و دستور حضرت استاد این بود که با انبیاء علیهم‌السلام صله داشته باشید.

ازنظر ایشان قرآن، کتاب داستان نیست که صرفاً داستانی نقل کند. قرآن کتاب خودشناسی و خودسازی است. تمام داستان‌های قرآنی را می‌باید در قالب تفسیر انفسی در نفس انسانی پیاده نمود. برای مثال، یونس علیه‌السلام به تعبیری همان نفس انسانی است که در دل ظلمات طبیعت گرفتارشده است و به ذکر خدا پناهنده گردیده و از این ظلمت طبیعت به ملکوت عروج می‌کند و همین‌طور دیگر شخصیت‌های قرآنی نیز همین گونه‌اند.

تمام داستان‌های قرآن بیان سرگذشت انسان و حالات گوناگون و جورواجور جان آدمی است. حضرت علامه حسن‌زاده آملی در کلمه نودوپنج رساله صد کلمه در

---

۱ مثنوی معنوی، مولوی.

معرفت نفس می‌فرمایند: *«آن‌که در منزل یقظه قدم نهاد و عارف به منطق وحی است، برای او شایسته است یک دوره قرآن کریم را به دقّت به این عنوان قرائت کند.*

اسمائی را که پروردگار متعال بدان‌ها خویشتن را وصف می‌فرماید و نیز آنچه را ملائکه او را بدان‌ها ندا می‌کنند و نیز دعای انبیاء و اولیاء را که خداوند سبحان در پیش آمد شداید اوضاع‌واحوال آنان از زبانشان نقل فرموده است که در آن شداید احوال و اوضاع خدای تعالی را به اسمی خاص و دعایی مخصوص خوانده‌اند انتخاب کند...

*مثلاً چون انسان یونسی مشرب شده است خدای جلّ جلاله را به ذکر یونسی بخواند که: «**لا إله إلا أنت سبحانك إنّي كنت من الظالمين**» و چون ایوبی مشرب شده است، حق تعالی را به ندای ایوبی نداء کند که: «**رب أنّي مسّني الضرّ وأنت أرحم الرّاحمين و علي هذا القياس**»»*[1].

گفتیم که هریکی از داستان‌های قرآنی را با حالات و مقامات و اطوار نفس انسانی مشابهت و تناسب‌های حیرت‌آوری است. جناب ابن عربی در کتاب شریف فصوص الحکم این داستان‌ها را مدنظر قرار داده و تناسب آن‌ها با نفس انسانی را در قالب بیست‌وهفت فص بیان داشته‌اند. برای مثال حضرت استاد مهدی سمندری در تعلیقات خویش بر فصوص الحکم[2] در ذیل حکمت یوسفی آورده‌اند که اگر انسان چشم از نامحرم ببندد و خود را حفظ کند، علم تأویل رؤیاها و احادیث به وی داده خواهد شد و خودشان نیز از این علم بهره‌ها داشتند.

---

۱ صد کلمه در معرفت نفس، علامه حسن‌زاده آملی.

۲ این تعلیقات به زیور طبع متحلی نشده است و امید داریم روزی این پری روی شاهد هرجایی گردد.

الغرض، انسان در یک موطن و حالی یونسی مشرب است و در شرایطی دیگر یعقوبی مشرب. گاهی یوسفی مشرب گشته و گاهی موسوی مشرب و شرح این اطوار سر دراز دارد. این‌ها را گفتیم تا بگوییم: حضرت استاد مهدی سمندری انسانی قرآنی بود و می‌شد سرگذشت و یکایک اطوار فوق‌الذکر را در وجودشان به نظاره نشست.

ایشان نسبت به اهل‌بیت علیهم‌السلام مخصوصاً امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام و حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلام یعقوبی مشرب عشق ورزیده و می‌گریستند[1] و در برابر بت‌پرستان روزگار، ابراهیمی‌مشرب، با تبر برهان، بت‌های هواپرستی را خُرد می‌نمودند. حضرتشان بر خُلق محمدی بودند و برای همگان رحمت اندر رحمت جلوه می‌نمودند و چون عیسی روح‌الله، دم مسیحایی داشته و به اذن الله در عالم تصرف می‌نمودند و همه این‌ها به اذن الله و با حفظ مراتب نسبت به انسان‌های معصوم علیهم‌السلام است. درواقع علما ورثه انبیاءند و امثال حضرت استاد از مشکات ولایت استضائه کرده و متنعم بودند و به شرف دریافت کلاه سبز عرفان از دست حضرت علامه مشرف بودند و با امضا و تائید حضرت علامه در عرفان به مقام استادی نائل آمدند.[2]

پیرامون ایشان یک از هزاران به قلم نیامد و همین میزان برای اهل اشاره بس است و کسی که از فطرت پاک بهره‌مند باشد با همین اوراق می‌تواند به درد خویش پی ببرد و به دنبال درمان خود راهی شود همان‌طور که ما به واسطه اسرار الصلوة حضرت استاد

---

۱ روزی یکی از شاگردان در حضور ایشان، نام بی‌بی فاطمه زهرا علیهاالسلام را به زبان آوردند. استاد از شنیدن این نام بغض کردند و باحالت گریه فرمود: «پسرم، نام بی‌بی را نیاور که قلبم طاقت ندارد»؛ خواننده آگاه مستحضر است این‌گونه حالات برای عارف بالله بسیار رخ می‌دهد که گاهی تحت تأثیر تجلی اسمی از اسماء الله قرارگرفته و بی‌تاب شود و قلب عارف به‌صورت مداوم تحت تصرف اسماء جمال و جلال در انقلاب است.

۲ اشاره به واقعه‌ای دارد که شرحش را این زمان بگذار تا فصل دگر.

شیفته ایشان شدیم و ایشان را شهر به شهر جستیم و نیافتیم و خودشان به سراغ ما آمدند. روحی فداک مرد بزرگ.

و آخر دعوانا ان الحمدلله رب العالمین، وَتَمَّت کَلِمَتُ رَبِّكَ.

بخش دوم

مقدمه

انسان مرغ باغ ملکوت است که اصل و حقیقت او را روح منفوخ حق‌تعالی تشکیل می‌دهد. این روح الهی از عوارض و ویژگی‌های جسم و جسمانیت مبرا است لذا بُعد مسافت را برنمی‌تابد و برای او زمان و مکان بی‌معنا است.

غرض گر آشنایی‌های جان است　　　چه غم گر صد بیابان در میان است[1]

این جان و روح مجرد که از شأنی از شئونات آن به دل نیز تعبیر می‌شود، احوال گوناگونی دارد. گاه دلی را با دلی آشنا می‌یابی و گاه دلی را از دلی روی‌گردان. به قول علامه عارف حسن‌زاده آملی:

چو ارواح اند خلق دسته دسته　　　همی پیوسته، هستند و گسسته
دلی را با دلی پیوسته بینی　　　دلی را از دلی بگسسته بینی[2]

گاه مشاهده می‌شود که انسان باکسی که برای اولین بار او را ملاقات می‌کند حس دوستی و محبتی دیرینه دارد اما باکسانی که سال‌ها با آن‌ها سروکار داشته این‌گونه نیست. این آشنایی و دوری دل‌ها را حق متعال حین سرشتن گِل انسان با دل او نوشته است:

عجب احوال دل‌ها گونه گون است　　　بیا بنگر که دل‌ها چند و چون است
دلی چون آفتاب پشت ابر است　　　دلی مرده است و تن او را چو قبر است

---

۱ دیوان اشعار، وحشی بافقی.

۲ دیوان اشعار، علامه حسن‌زاده آملی.

دلی روشن‌تر از آب زلال است　　　دلی تیره‌تر از روی زغال است
دلی استاره و ماه است و خورشید　　　دلی خورشید او را همچو ناهید
دلی عرش است و دیگر فوق عرشست　　　که فوق عرش را عرشت چو فرشست
دلی همراه با آه و انین است　　　دلی همچو تنور آتشین است
دلی چون کوره آهنگران است　　　دلی چون قله آتش فشان است
دلی افسرده و سرد است چون یخ　　　سفر از مزبله دارد به مطبخ[۱]

به خاطر دارم سال‌ها پیش بامطالعه کتاب «اسرار الصلوة یا معراج عشق» در کمند سر زلف انسانی الهی گرفتار آمدم. گویی سال‌ها است تشنه اویم و با تمام وجود مایل به ملاقات او هستم. در پی او گشتم اما نه نشانی از او یافتم و نه حتی تصویری! تا اینکه حق متعال عنایتی خاص بر ما کرد و حضرت استاد را در کمال ناباوری به شهر ما فرستاد. ما در پی او می‌گشتیم و او خود به سراغ ما آمد. **الحمدلله رب العالمین.**

آری چرا شیفته او نباشم چون‌که او شخصی است که از برکات انفاس قدسی اساتیدی چون علامه حسن‌زاده آملی و علامه سید محمدحسین طباطبایی نهال توحید صمدی و ولایت نبوی و وصایت علوی و عصمت مصطفوی را در جان خویش پرورش داده و بر لب کوثر حضرت خاتم نشسته است و خود عصاره و زبده این علامه‌های بزرگوار است. بسا افتخاری است که به کمند سر زلف چنین فرزانه‌ای گرفتار آمدن.

به کمند سر زلفت نه من افتادم و بس　　　که به هر حلقه موییت گرفتاری هست
گر بگویم که مرا با تو سروکاری نیست　　　در و دیوار گواهی بدهد کاری هست[۲]

---

۱ دیوان اشعار، علامه حسن‌زاده آملی.

۲ غزلیات، سعدی شیرازی.

اکنون‌که مشغول نگارش این جملات هستم نمی‌دانم چه بنویسم و چگونه وصف این عبدالله را بنمایم که حق مطلب ادا شود؛ هرچند هیهات که چون منی بتواند چون اویی را وصف کند.

در طول این مدتی که توفیق تحصیل در خدمت این استاد فرزانه روزی شد، هم دل‌شاد بودیم که به‌حکم رحمت رحمانیه الهی این باب برای ما مفتوح است و هم حسرت می‌خوردیم که چرا قابل در قابلیت آن‌چنان نقص دارد که در ابتدائیات مسیر این‌گونه لنگ می‌زند هرچند در سر سودای رحمت رحیمیه الهیه را داشته و داریم. اللهم ارزقنا.

توضیحی درباره بخش دوم کتاب

بخش پیش رو عصاره و چکیده‌ای از نوشته‌هایی است که در محافل و محاضر درس و بحث حضرت استاد مهدی سمندری نجف‌آبادی روزی گردیده است. بحمدالله اخیراً توفیقی دست داد تا این نکات را از لابه‌لای دفاتر استخراج گردد.

اوراقی که ازنظر می‌گذرانید حاوی مطالب و نکاتی است که قابلیت تنظیم و چاپ داشته و برای همگان قابل‌استفاده باشد. این نکات بعضاً به نقل از اساتید ایشان بیان‌شده و در برخی دیگر انشاء حضرتشان است. هرچند ایشان می‌فرمودند: *«بنده هرچه دارم از این اساتید بزرگوار دارم».*

دو تذکر

تذکر اول: در متن این فصل مطالبی که از حضرت استاد نیست و توسط شاگردان پرسیده یا بیان‌شده است درون پرانتز قرارگرفته تا از کلام استاد تفکیک شود.

تذکر دوم: یقیناً اگر نقصی در مباحث رؤیت شد، از ناحیه مؤلف است نه حضرت استاد زیرا که روایتگری بی‌خطا کار معصوم است و غیر از آن‌ها همگی ممکن‌الخطا هستیم.

دیگر پیدا نمی‌شود!

آیا دیگر مانند علامه طباطبایی پیدا می‌شود؟ سید حسین طباطبایی صاحب المیزان در تفسیر قرآن؛ بنده سه سال شاگرد ایشان بودم و از اول قرآن تا آیه «**وَعَلَّمَ آدَمَ الأَسْمَاء كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلاَئِكَةِ فَقَالَ أَنبِئُونِي بِأَسْمَاء هَــؤُلاء إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ**»(بقره آیه۳۱)، را محضر ایشان درس گرفتم.

از محضر علامه حسن‌زاده آملی هفت سال صباحا و مسائا بهره بردم و در ماه مبارک رمضان علاوه بر صباح و مساء، سحرگاهان نیز با ایشان درس داشتیم.

آیا مانند آیت‌الله بروجردی دیگر پیدا می‌شود؟ سه سال شاگرد ایشان بودم.

(شاگرد: چرا دیگر مانند این حضرات پیدا نمی‌شود؟)

جناب استاد: زیرا که امروز حلال و حرام به هم‌آمیخته شده است.

نخستین درس استاد

اول چیزی که استادم علامه حسن‌زاده آملی در روستای ایراء به من تعلیم فرمود این آیه بود: «**اتّقوا اللّه و یعلّمکم الله**»(بقره، آیه۱۸) آقاجان. این را نوشتم و یادداشت کردم و چهل سال طول کشید تا در من ملکه شد.

در مورد این آیه به تفسیر استادم، علامه طباطبایی مراجعه فرمایید. اوایل سوره بقره.

*(شاگرد: آقا. راه ملکه کردن این آیه «**اتقوا الله و یعلمکم الله**» چیست؟)*

جناب استاد: نمی‌شود. استاد می‌خواهد.

(شاگرد: راهکاری به ما دهید).

جناب استاد: راهی ندارد. چاره‌ای نیست. ما هم چاره‌ای نداشتیم. برای من چهل سال طول کشید تا ملکه شود.

باتقوا باش

علامه بزرگوار حسن‌زاده آملی می‌فرمود همیشه باتقوا باشید. وضو مهم نیست[۱] بلکه تقوا مهم است. تقوا یعنی خط قرمزها را نروید. مانند ماشین‌سواری که از چراغ‌قرمزها عبور نمی‌کند. پرهیز از حرام به‌طورکلی تقوا است.

بارها گفته‌ام این استاد بزرگوار اولین چیزی که در روستای ایراء تعلیممان فرمودند آیه **«اتقوا الله و یعلمکم الله»**(بقره، آیه۱۸) بود. این آیه چهل سال طول کشید تا ملکه شود؛ یعنی طوری شود که تغییرناپذیر باشد.

پای زدن بر سر هستی

استاد مهدی الهی قمشه‌ای یکی از اساتید بنده بودند که سه سال در محضرشان شاگردی کردم. این ابیات از ایشان است:

عاشقی و رندی و مستی خوش است — *پای زدن بر سر هستی خوش است*[۲]

پسر جان پاتو بکوب بر سر هستی.

همچو تو شهباز بلند آشیان — *گر نزدی خیمه به پستی خوش است*
ای دل دانا ز کمند خیال — *کس نرهد گر تو برستی خوش است*
وهم تو دام دل دانای تست — *گر خم این دام گسستی خوش است*
جسم بتی در ره و جان هم بتی است — *گر بهم این هر دو شکستی خوش است*
زیر دو رنگی فلک ای دل چو کوه — *فارغ از اندیشه نشستی خوش است*

---

۱ یعنی در قیاس باتقوا که طهارت باطنی است، وضو که طهارتی ظاهری است اهمیت کم‌تری دارد. مراتب طهارت را می‌توانید در کتاب اسرارالصلوة ایشان مطالعه کنید.

۲ دیوان اشعار، آیت‌الله الهی قمشه‌ای.

بادهٔ انگور خمار آورد مستی صهبای الستی خوش است
دید الهی گذر عمر و گفت عاشقی و رندی و مستی خوش است[1]

ادب در برابر قرآن کریم

(شاگرد: در محضر استاد سمندری بودم. تبلت و کتاب قرآنی در دستم بود. سهواً تبلت را بر روی قرآن گذاشته بودم).

جناب استاد: آن چیست که روی قرآن گذاشتید؟

(شاگرد: عرض کردم تبلت است).

جناب استاد: آن را روی قرآن نگذارید. علامه روزی احتیاج به قرآن داشتند، فرمودند آیا در محضر قرآن هستید؟ نفرمودند آیا قرآن در محضرتان هست. این ناشی از ادب بالای این مرد بزرگ است.

همین علامه بزرگوار می‌فرمودند در اتاقی که قرآن هست پا به سمت قرآن دراز نکنید. طوری باشد که احترام قرآن حفظ شود.

عبدالله باشید

فرق اسم الله با دیگر اسماء الله در این است که «الله» مستجمع تمام کمالات الهی است اما دیگر اسماء الله این‌گونه نیستند.

بر این اساس جناب استاد علامه حسن‌زاده آملی می‌فرمودند عبدالله باشید و عبدالمنتقم و عبدالرزاق و عبد دیگر اسماء نباشید زیرا که اگر کسی عبدالله باشد تمام اسماء الله و کمالات الهی در آن نهفته است.

---

۱ دیوان اشعار، آیت‌الله الهی قمشه‌ای.

با طهارت باش

علامه حسن‌زاده آملی می‌فرمودند: بنده بی‌طهارت دست به نان، گیاه و درخت و ... نمی‌برم؛ زیرا که تمام این‌ها ناموس خدا هستند و کسی حاضر نیست به ناموس خویش بی‌حرمتی کند، چه رسد به ناموس الله. (دقت کنید که ایشان) فرمودند بی‌طهارت، نه بی‌وضو.

ظرافت‌های توحیدی

پس از نگارش کتاب اسرار الصلوة هنگامی که به‌صورت طوماری بود، آن را خدمت جناب استاد علامه حسن‌زاده آملی تقدیم نمودم و عرض کردم جناب استاد یک نظر سطحی بیندازید. نگاهی انداختند و بعد فرمودند اینکه نوشته‌اید به صحرا بنگرم صحرا تو وینم غلط است باید بنویسید صحرات وینم:

به صحرا بنگرم صحرات وینم — به دریا بنگرم دریات وینم
به هر جا بنگرم کوی و در و دشت — نشان از قامت رعنات وینم[1]

فقط تویی و دیگر هیچ‌چیزی نیست. صحرا و دریا تو وینم غلط است. صحرات وینم. دریات وینم.

دعای کمیل

دعای کمیل که شب جمعه می‌خوانیم، استادم علامه‌حسن‌زاده می‌فرمودند که امیرالمؤمنین علیه‌السلام آن را در سجده می‌خواندند.

---

۱ دیوان اشعار، باباطاهر عربان.

گوشمال می‌خواهید

در مسجد معصومیه قم محضر علامه حسن‌زاده آملی درس می‌خواندیم. تعدادمان زیاد بود هرچند در اواخر کلاس تنها ده و دوازده نفر می‌ماندیم. یک روز طلبه تازه‌واردی به جلسه آمد. آن روز استاد کمی دیر آمد. آن طلبه بی‌ادب گفت «استاد، ده دقیقه دیر آمدید». استاد فرمود «بله بله. درست است».

آقاجان، بعدازآن جلسه علامه درس را تعطیل کردند. بنده با محمود امامی یک سال تمام می‌رفتیم دم خانه ایشان در کوچه ممتاز و تقاضای درس می‌کردیم. می‌فرمودندکه ان‌شاءالله، ان‌شاءالله.

یک سال تمام شد. گفتیم آقا اگر ممکن است عنایت بفرمایید و جلسات را شروع کنید.

فرمودند این سبزی‌ها و گیاهان نیاز به گوشمال دارند. اگر پی‌درپی آب دریافت کنند تیره می‌شوند و خراب می‌گردند. بگذارید گوشمال بخورند. بعد از گوشمال اگر به آن‌ها آب‌داده شود رشد می‌کنند. شما هم نیاز به گوشمال دارید. مدتی باید بگذرد. پی‌درپی نمی‌شود درس داد.

این علامه بزرگوار نیز خودشان شاگرد علامه شعرانی بودند. می‌فرمودند: یک روز برفی بود و جاده‌ها لغزنده. با تردید به جلسه درس رفتم. علامه شعرانی به من فرمودند آیا در مسیر که می‌آمدید گداها در مسیر نشسته بودند؟ فرمودند شما گدایید.

باید انسان در طلب علم همچون گداها باشد و حتی در روز برفی نیز دست از گدایی برندارد.

کار خود را بکنید

استادم علامه حسن‌زاده فرمود: خداوند ابتدا جبرئیل را آفرید و بعدها شیطان را. هردوی این‌ها در وجود ما هست. در وجود همه ما. جبرئیل کار خودش را می‌کند، یعنی هدایت و شیطان نیز کار خودش را می‌کند یعنی اضلال و شما هم کار خودتان را بکنید (یعنی بندگی)[۱].

فاطمه شناسی

استاد علامه حسن‌زاده آملی فرمودند: اگر سادات که از نسل فاطمه زهرا علیها السلام هستند، بیشتر از دیگران مادرشان را بشناسند، آن‌ها مقدم‌ترند اما اگر دیگران (غیر سادات) فاطمه زهرا علیها السلام را بیشتر بشناسند، بر سادات تقدم دارند. هر که بیشتر فاطمه شناس باشد او مقدم است.

رساله اُم ابیها رساله‌ای سحری بود که اولین رساله از کتاب سه رساله نور است و به حضرت فاطمه زهرا علیها السلام اختصاص دارد.

عساکر اسماء

این‌که در قرآن درجاهای مختلف آمده است (نحن)، به فرمایش استادم علامه حسن‌زاده آملی روحی فداه به معنای اسماء الله است که عساکر الله‌اند.[۲]

---

۱ استاد می‌فرمودند مخاطب این فرمایش حضرت علامه، محمود امامی و بنده بودیم.

۲ یعنی حق‌تعالی در چنین آیاتی درصدد بیان این است که ما و ملائکه ما فلان کار را می‌کنیم لذا از ضمیر (نحن) که جمع هست و به معنای (ما) هست استفاده می‌شود و آنجایی که کاری را به ذات خود نسبت می‌دهد و از ضمایر (هو) و (انا) استفاده می‌کند؛ به معنای او و من؛ به علت بالا بودن شان و مرتبه عمل، آن را به ذات خود نسبت داده نه به اسماء الله.

جواهری بر گردن خوک

گاهی علم و دانش برای برخی افراد همچون جواهری است که بر گردن خوک آویخته شده است. قال عیسی بن مریم عليه‌السلام: «**لا تعلقوا الجواهر فی اعناق الخنازیر**»[1]، به گردن خوک‌ها جواهرات گران‌بها را آویزان نکنید.

عده‌ای خوک صفت‌اند. خوک کثافت خودش را می‌خورد و گوشتش هم حرام است.

می اندر جام زر از دست ترسا — *حرام اندر حرام اندر حرام است*

معنای این شعر این است که مِی(شراب ظاهری) فی‌نفسه حرام است، غذا خوردن هم در جام زر حرام است. ترسا هم مسیحیان‌اند که البته از یهودیان بهترند.

نوشیدن مِی در جام زر از دست نامسلمان مسیحی حرام اندر حرام اندر حرام است. ما این لطافت‌ها را از محضر این علامه بزرگوار آموختیم.

عیادت عالمانه در بیمارستان

در بیمارستان چمران اصفهان بعد از عمل دوم قلب بستری بودم. از جانب استادم علامه حسن‌زاده آملی تماس گرفتند که می‌خواهند تشریف بیاورند. ده دقیقه نشد که آمدند. در آنجا سه‌ربع ساعت درباره «**قل هو الله احد**»(توحید، آیه ۱) صحبت فرمودند.

گفتم جناب استاد، حاضری در خدمت باشیم. فرمودند شهر رضا بیمار دیگری دارم. یک شخص نابینایی بود که دستی کشیدند و شِفا یافت.

(شاگرد: ان‌شاءالله شما هم آن سه‌ربع ساعت را برای ما بفرمایید).

---

۱ عیون الأخبار، ج ۲، ص ۱۲۴.

جناب استاد: یکٔ دقیقه‌اش را هم نمی‌توانم. او علامه بود، من معلومه هم نیستم.

(شاگرد: به‌هرحال «**الولدُ سرُ ابیه**»).

جناب استاد: بله، بله. ولد که هستم ازنظر معنوی، هستم ان‌شاءالله تعالی.

محل گناه

استادم علامه حسن‌زاده‌آملی می‌فرمودند: درجایی که گناه واقع‌شده، چه خودتان مرتکب شده باشید چه دیگران، به آنجا بازنگردید زیرا که شیطان هست و وسوسه می‌کند.

القائات آن‌سویی

(شاگرد: چرا عنوان فص فاطمیه به خود علامه القا نشد و به جناب خواجه ولایی چنین کشفی دست داد؟)

استاد: القائات مطابق باحال اشخاص است. مثلاً همین آدمکش که مجسمه‌اش آن بالاست.

(شاگرد: نادرشاه؟)

جناب استاد: بله. این شخص بسیار خون‌ریز بود. وی قصد کشورگشایی داشت. رفته بود به سمت منطقه‌ای که آن را پیش‌تر فتح کرده بود. از او پرسیدند اینجا چه چیزی به‌عنوان یادبود بنویسیم؟ گفت بنویسید: «**یدالله فوق ایدیهم**»[1].

۱ این عبارت به او القاء شده بود و از خودش نبود.

دوباره پرسیدند چه بنویسیم؟ گفت نمی‌دانم. همان‌که گفتم بنویسید. بله، فراموش کرده بود.

(شاگرد: پس هم به افراد بد و هم به افراد خوب القاء می‌شود؟)

جناب استاد: بله، نادر خیلی جنایتکار بود.

(شاگرد: آیا خود کتاب فص فاطمیه هم القاء بود؟)

جناب استاد: برای ایشان این چیزها ساده است.

مراتب قرآن

روخوانی ظاهر قرآن فارغ از فهم معنی و تدبر در آن چندان به درد نمی‌خورد. به قول استادم، قرآن مانند اقیانوس است. عده‌ای لبی‌تر می‌کنند وعده‌ای جرعه‌ای می‌نوشند وعده‌ای غرق می‌شوند. باید غرق شد. معنای قرآن هم بی‌نهایت است. برای مثال امام علی عليه‌السلام می‌فرمایند: «**انا نقطه بین الباء**»، این یعنی چه؟

(شاگرد: بزرگواری می‌فرمود باء به‌منزله نظام هستی است و نقطه، انسان کامل است در نظام هستی که اگر انسان کامل نباشد نظام هستی از معنی می‌افتد).

استاد: ما روح منفوخ حضرت حقیم. «**فاِذا سویته و نفخت فیه من روحی فقعوا له سجدین**»(سوره حجر، آیه ۲۹)، ما روح خداییم و روح هم مکان ندارد. پس انسان کامل مکان ندارد که بگوییم در نظام هستی است پس این پاسخ غلط است.

شاگرد ممتاز

در خاطرم هست که در درس مصباح الانس که چهار نفر بودیم، یکی از شاگردان ممتاز بود. امتیاز ایشان به پدرشان بود، خیلی پدر مهم است، خاکی بود.

(شاگرد: آیا طهارت پدر به فرزند سرایت کرده است؟)

جناب استاد: بله، «**الولد سر ابیه**».

تألیف در شب قدر

کتاب تفسیر المیزان ۲۰ جلد است که در طول بیست سال توسط استادم علامه طباطبایی نگاشته شد. بنده سه سال محضر ایشان درس خواندم. آن موقع این تفسیر چاپ‌نشده بود لذا ایشان می‌گفتند و بنده می‌نوشتم.

جلد آخر این تفسیر در بیست و سوم ماه مبارک رمضان به پایان رسید؛ یعنی «لیله جُهَنی»، ماجرای «لیله جُهَنی» این است که شترچرانی به اسم جُهَنی آمد خدمت رسول‌الله ﷺ و عرض کرد من نمی‌توانم هر شب قدر خدمت شما برسم. آن شب قدر حقیقی را به من بفرمائید. رسول‌الله ﷺ فرمودند شب **۲۳** رمضان و بعدازآن این شب به «لیله جُهَنی» معروف شد.

الغوث الغوث[۱] گفتن در آن شب خوب است اما ایشان (علامه طباطبایی) در آن شب مشغول نگارش تفسیر بودند.

امضاء از عمامه

من در منزل علامه حسن‌زاده آملی در قم بودم. ده یازده نفر آمدند اطراف علامه نشستند. کاغذی را گذاشتند جلوی آقا و گفتند امضا کنید. ایشان فرمود نمی‌توانم.

۱ اشاره به دعای جوشن کبیر دارد که خواندنش در شب قدر مستحب است و فرمایش استاد کنایه از مناجات و عبادات در شب قدر دارد.

از آن‌ها اصرار و اصرار ولی آقا فرمود آقاجان نمی‌توانم امضا کنم سپس عمامه را از سر برداشتند و در جلوی مجلس گذاشتند و گفتند از این امضا بگیرید. آن افراد هم حیا کردند و پا شدند رفتند.

اهمیت استاد

چیزی که بیش از همه مهم است استاد است. شخصی گفت من آثار علامه حسن‌زاده را می‌خوانم و سی‌دی‌ها و نوارهای ایشان را گوش می‌دهم. گفتم بخوان. اشکالی ندارد؛ اما چیزی عایدت نمی‌شود. باید حتماً نزد استاد نشست.

هیچ کس بی اوستا چیزی نشد		هیچ آهن خنجر تیزی نشد[1]

قرآن و عرفان

ما در محضر این عارف ربانی یعنی علامه حسن حسن‌زاده‌آملی شاگردی کردیم. خودمان هیچ هیچ هیچ هستیم اما وقتی ایشان در دروس به تدریس عرفان[2] رسیدند دیدیم قرآن، محض عرفان است.

حرمت سلف صالح

یک‌وقتی خدمت استاد علامه حسن‌زاده آملی عرض کردم آقا اینکه می‌گویند سلمان ده درجه علم و تقوا را پیداکرده، آیا جناب علامه طباطبایی و وجود مقدس خودتان کمترید؟

فرمودند: طوری نیست. ولی حرمت سلف صالح را باید پاس داشت.

---

۱ مثنوی معنوی، مولوی.

۲ منظور حضرت استاد درس مصباح الانس است که تدریس آن دو سال و نیم طول کشید.

ذکر ذرات وجود

استادم علامه طباطبایی می‌فرمود کسی را سراغ دارم که ذرات وجود به نحوی در گوش سِر و قلبش همان ذکر را ولوله می‌کنند که نمی‌گذارند نمازش را بخواند.

ایشان نفرموده بود که آن شخص چه کسی است؛ اما می‌دانیم که آن شخص خود ایشان بود زیرا که حالات ایشان را می‌دانیم.

لگد به جنازه شیطان نزنید

«**فان النفس امارة بالسوء**»(یوسف، آیه۵۳)، نفس اماره به بدی است. اماره صیغه مبالغه است؛ یعنی خیلی امر می‌کند. نفس انسان را بسیار به بدی امر می‌کند.

نفس اژدرهاست او کی مرده است؟ 	*از غم بی‌آلتی افسرده است*[1]

استاد علامه حسن‌زاده آملی روحی فداه می‌فرمود: هنگامی‌که دارید نماز می‌خوانید شیطان در نماز می‌آید. لگد به مرده شیطان لعین رجیم نزنید. نمازتان را بخوانید. توجهتان الی الله باشد.

استاد دیگرم علامه سید حسین طباطبایی رضوان الله تعالی علیه و روحی‌فداه می‌فرمودند: یک روزی آمدم نماز بخوانم که مشاهده کردم دو حوری در دو طرفم ایستادند و از من تمنا داشتند. وقتی تکبیر نماز را گفتم و وارد نماز شدم دیگر چیزی نفهمیدم؛ اما وقتی‌که نماز تمام شد برای آن‌ها غصه‌ام شد که چرا به آن‌ها توجه نکردم.

---

۱ مثنوی معنوی، مولوی، دفتر سوم.

علف‌زار سرسبز است

علامه حسن‌زاده آملی می‌فرمودند: گاوها می‌روند به صحرا، لَتِه (علفزار) را می‌خورند. وقتی می‌خواهند برگردند، یک نگاهی به پشت سرشان می‌کنند و غصه‌شان می‌شود. شیرشان را می‌دهند به صاحب ظاهری خود و تا صبح لاغر می‌شوند. فردا صبح که برمی‌گردند سر همان لَتِه، می‌بینند در کمال شگفتی سرسبز است. آقاجان مزرعه همیشه سرسبز است، غصه نان وزندگی را نخورید.

این علامه بزرگوار در جای دیگر می‌فرمودند: گاوها می‌روند به صحرا. غذا می‌خورند و شکمشان سیر می‌شود. در این هنگام صدای زوزه حیوان درنده‌ای می‌آید که موجب می‌شود آن‌ها بترسند و به سمت طویله بدوند. بعد علامه می‌فرمودند: درندگان هم در خدمت انسان‌اند.

رَحِم از رحمانیت حق است

علامه حسن‌زاده آملی می‌فرمود: زن دارای رحِم است و رحِم از رحمانیت حضرت حق است. او را به دست چاقوی دکترها ندهید که این رحِم، رحمت است برای جنین. اگر این رَحِم یک خش کوچک بردارد، دیگر هیچ.

زن به‌طور کلی رحمت اندر رحمت است.

رحمت اندر رحمت آمد تا به سر بر یکی رحمت فرو ما ای پسر[1]

---

۱ مثنوی معنوی، مولوی.

رستخیز داریم

این علامه دهر یا ذوالفنون حسن‌زاده آملی می‌فرمود: اگر انبیاء علیهم‌السلام نبودند ما افقی بودیم.

مثل گاو و خران باربردار — به ز مردمان مردم آزار[۱]

ولی چون راست خیزیم، رستخیز داریم؛ یعنی قیامت داریم.

تشنه شراب

حسن فدای تو خم ده پیاله چیست — امروز ده به نقد به فردا حواله چیست

مخمورم و به میخانه است کار من — مردم قبول توست کتاب و قباله چیست[۲]

می‌خواهند خُم شراب را یک‌دفعه بالا بکشند. منظور از شراب در اینجا همان سوره انسان است که فرمود «**وسقاهم ربهم شرابا طهورا**»(انسان، آیه۲۱) یعنی از آن می‌خورده که طهور هم هست. یعنی پاکی که پاک‌کننده است.

لکه بهشتی‌ها

یک قانون در طلبگی داریم که می‌گوید غذاهایی که از جنبه ظاهری حلال‌اند مصرف کردنش بلامانع است، حال در باطن می‌خواهد دزدی باشد و یا ربا باشد. ما مأمور به‌ظاهر هستیم اما این باطن تأثیر خود را خواهد گذاشت.

جناب استاد علامه حسن‌زاده آملی می‌فرمود: «بهشتی‌ها در بهشت متوجه می‌شوند که لکه‌هایی بر روحشان وجود دارد و از دیدن آن ناراحت می‌شوند. می‌گویند خدایا ما با

---

۱ گلستان، سعدی شیرازی، باب اول.

۲ دیوان اشعار، علامه حسن‌زاده آملی.

این‌ها چه‌کار کنیم؟ خداوند بر آن‌ها انساء (فراموشی) را قرار می‌دهد؛ یعنی فراموش می‌کنند و دیگر نمی‌بینند که بر روی روحشان لکه‌هایی است».

عرض کردم حضرت استاد، آیا هست و فراموش می‌کنند؟ فرمود: «بله، کاری‌اش نمی‌توان کرد.» این‌ها در روح ما هست. اگر توجهی به خودتان بکنید، می‌بینید که هم‌اکنون نیز در روح شما نیز این لکه‌ها هست و تنها در وجود چهارده نور مقدس علیهم‌السلام این لکه‌ها وجود ندارد.

یادی از استاد

شعری از استادم علامه طباطبایی برایتان بخوانم:

مهر خوبان دل و دین از همه بی‌پروا برد / رخ شطرنج نبرد آنچه دل شیدا برد
من به سرپنجه خورشید نه خود بردم راه / ذره‌ای بودم و مهر تو مرا بالا برد
من خسی بی‌سروپایم که به سیل افتادم / او که می‌رفت مرا هم به دل دریا برد
کف مینوی تو بود و رخ نیکوی تو بود / یک‌به‌یک جلوه ز من نام و نشان یکجا برد[1]

علامه طباطبایی خیلی بُکاء بودند جانم. یکی از شاگردانشان نقل می‌کرد وقتی در حضور ایشان بیت زیر خوانده شد ایشان که در دستانشان دستمالی بود، هُرهُر اشک می‌ریختند.

کاروان رفت و تو در خواب و بیابان در پیش / کی روی؟ ره ز که پرسی؟ چه کنی؟ چون باشی؟[2]

۱ شعری از علامه طباطبایی.

۲ دیوان اشعار، حافظ شیرازی.

معنای تقوا

تصور کنید که در یک بیابان بی‌آب‌وعلفی به یک چشمه رسیده‌اید و آبی به‌صورت زده ولی می‌بینید که بیابان در پیش است. می‌روید تا می‌رسید به‌جایی که خار مغیلان دارد.

علامه طباطبایی می‌فرمودند تقوا یعنی اینکه در چنین بیابان پُر خاری پا که بر زمین می‌گذاریم مدت زیادی طول می‌کشد تا پای دوم را بگذاریم، چون اطرافمان پر از خار است. این راه هم به‌زودی تمام نمی‌شود و کاروان نیز رفته است و بیابان هم در پیش است.

اقسام عشق

به فرموده استادم علامه حسن‌زاده آملی، عشق از عَشَقِه است. عَشَقِه یعنی پیچکی که دور درخت می‌تند و عاشق خودش را طوری در برمی‌گیرد که او را محو می‌کند.

یک نوع عشق وجود دارد که عشق خدایی است:

عشق از اول سرکش و خونی بود　　تا گریزد هر که بیرونی بود[1]

یک نوع عشق هم داریم که عشق زلیخایی است.

عشق‌هایی کز پی رنگی بود　　عشق نبود عاقبت ننگی بود[2]

---

۱ مثنوی معنوی، مولوی، دفتر سوم.

۲ همان، دفتر اول.

برنگردی!

روزی خدمت حضرت استاد علامه حسن‌زاده آملی رفتم. عرض کردم آقا می‌خواهند مرا به حج ببرند. شما دستور یا فرمایشی ندارید؟ فرمودند چرا دارم، الهی برنگردی!

این جمله اوایل برایم خیلی گران بود. بعد که از منزلشان از کوچه ممتاز بیرون آمدم فهمیدم که منظورشان این بود که الهی آدم‌بشوی و بعد برگردی.

خر عیسی گرش به مکه برند چون بیاید هنوز خر باشد[۱]

فرمایشات این مردم بزرگ دو ویژگی دارد. کوتاه است و تمام.

نصیحتی کامل و جامع

(شاگرد: آقاجان، نصیحتی جامع و کامل بفرمایید).

جناب استاد: اگر می‌نویسید می‌گویم. در ایراء خانه استادم حسن‌زاده آملی روحی فداه، اول کلمه‌ای که تعلیمم فرمودند این بود **اتقوا الله و یعلمکم الله**(بقره، آیه۲۸۲)، حدود ۴۰ یا ۵۰ سال طول کشید تا ملکه شود. در مورد این آیه به تفسیر استاد دیگرم علامه طباطبایی مراجعه کنید.

امِّ اَبیها

رساله اُمّ ابیها[۲]، رساله‌ای سحری است که در سحر به بنده عنایت شده است. در ابتدای این رساله باید این بیت شعر نوشته باشد که در چاپ‌های آن نیامده است:

---

۱ گلستان، سعدی، باب هفتم.

۲ کتاب سه رساله نور کتابی عرشی است که شامل سه رساله با عناوین امابیها، رجعت و حج است که در موضوع خویش بسیار مغتنم می‌باشد.

اشک حرم نشین نهان خانه مرا | زان سوی هفت پرده به بازار می‌کشی[۱]، ام ایها

ملکه شدن یاد مرگ

«یَا بُنَيَّ أَكْثِرْ مِنْ ذِكْرِ الْمَوْتِ وَ ذِكْرِ مَا تَهْجُمُ عَلَيْهِ وَ تُفْضِي بَعْدَ الْمَوْتِ إِلَيْهِ حَتَّى يَأْتِيَكَ وَ قَدْ أَخَذْتَ مِنْهُ حِذْرَكَ وَ شَدَدْتَ لَهُ أَزْرَكَ وَ لَا يَأْتِيَكَ بَغْتَةً فَيَبْهَرَكَ» (نهج‌البلاغه، نامه ۳۱).

ای پسرم، بسیار یاد مرگ بکن و نیز یاد آن احوال و اوضاعی که ناگهان با آن‌ها مواجه می‌شوی و آنچه را که بعد از مرگ به آن می‌رسی تا چون مرگت فرارسد خود را آماده کرده و برای آن، نیروی خود را محکم نموده باشی نه اینکه ناگهان مرگ تو فرابرسد و تو را درمانده ساخته و به تعب بیندازد.

أَكْثِرْ یعنی پسر جانم تو باید خیلی مواظب باشی و یادش کنی. این یاد کردن نباید یاد کردن ظاهری باشد بلکه باید این یاد، یاد قلبی باشد. نه بالاتر آقاجان. باید این یاد، یاد سِرّی باشد. این حرف هم اشتباه است. از این هم بالاتر بلکه این یاد و ذکر مرگ باید برای شخص ملکه شود.

یتیمی که ابجد نخواندی درست!

یتیمی که ابجد نخواندی درست | کتب خانه هفت عالم بشست[۲]

در این بیت واژه کُتب آمده است نه کتاب. کُتب جمع کتاب است. با این توضیح معنای مصرع دوم این می‌شود: رسول‌الله ﷺ که یتیمی مکتب نرفته است، کتابخانه‌های سراسر عالم را شسته است، زیرا او دارای همه علوم و اول معصوم نظام هستی است.

---

۱ دیوان اشعار، حافظ.

۲ بوستان، سعدی (در چاپ‌های مرسوم بوستان، این بیت این‌طور آمده است: یتیمی که ناکرده قرآن درست/ کتب خانه چند ملت بشست).

از کدام دسته‌ای؟

یک عده‌ای مانند برق از صراط عبور کردند و آن‌طرف بهشت هستند. بهشت هم درجات دارد که بالاترین مقام آن مقام عندیت است.

یک عده‌ای هم آهسته‌آهسته می‌گذرند اما می‌گذرند. ولی عده‌ای آویزان‌اند و در وحشت سقوط در جهنم به سر می‌برند، بنگریم از کدام دسته‌ایم.

انشاء عقد ازدواج

بسیاری از این افرادی که خطبه عقد می‌خوانند، انشاء نمودن بلد نیستند و اگر برای عقد نمودن تقاضای پول بکنند، آن پول حرام است مگر آنکه به‌عنوان هدیه مبلغی به آن‌ها داده شود.

(شاگرد: آقاجان، برخی از عاقدها در مقام خواندن خطبه عقد توجه ندارند و یا انشاء کردن عقد را بلد نیستند، تکلیف آن عقدهایی که توسط این‌ها خوانده می‌شود چیست؟)

استاد: ما مأمور به‌ظاهر هستیم. این عقد مُجزی است اما مقبول نیست.

خانم ولگا

خانمی آمریکایی به اسم ولگا شیعه شد. ایشان قصد داشت مرا به آمریکا ببرد اما نپذیرفتم. بنده در ابتدای کتاب ایشان این شعر را نوشتم:

رومی نشد از سر علی کس آگاه   زیرا که نشد کس آگه از سر اله
یک ممکن و این همه صفات واجب   لاحول و لاقوه الابالله[1]

ایشان بامطالعه این شعر بی‌تاب شده بود. کلمه علی او را متحول کرد.

---

۱ مثنوی معنوی، مولوی.

همسر ایشان دکترای هتلداری داشت و تا حدی فارسی می‌توانست صحبت کند اما این خانم به‌سختی صحبت می‌کرد.

کتاب من نیست

(شاگرد: بنده سال ۸۶ با کتاب اسرار الصلوة شما آشنا شدم. عبارت «با مقدمه آیت‌الله حسن‌زاده» مرا جذب کرد و واداشت کتاب را تهیه کنم).

جناب استاد: آن عبارت اشتباه است، باید نوشته می‌شد «علامه حسن‌زاده آملی»؛ آیت‌الله مال دیگران است؛ شما چاپ چندم این کتاب رادارید؟

(شاگرد: چهارم یا پنجم. آن کتاب را چند بار خواندم. ما که نمی‌فهمیم اما کتابی است که حقیقتاً جان دارد).

جناب استاد: بله، همین‌طور است. کتاب از من نیست.

تحصیل زبان

بنده در انجمن زبان ایران و انگلیس، زبان انگلیسی را خواندم. می‌توانستم بنویسم اما نمی‌توانستم صحبت کنم. سپس به کلاس دیگری رفتم. آنجا مُدَرسی خارجی بود. درِ گوشِ ما گوشی بود و جلوی ما کتاب‌باز بود.

در انتهای سفرنامه آلمان نوشتم:

من هرچه خوانده‌ام همه از یاد من برفت   الّاحدیث دوست که تکرار می‌کنم[1]

این شعر را درباره زبان نوشتم.

---

۱ دیوان اشعار، سعدی.

امری غیرممکن

(شاگرد: یکی از عزیزان نکاتی که محضر استاد شنیده بود را مکتوب نمود و برای تائید اصلاح به محضر ایشان تقدیم کرد. استاد مشغول تصحیح این نکات بودند که به این جمله رسیدند: در سختی‌های زندگی باید مانند امیرالمؤمنین علیه‌السلام باشیم).

جناب استاد با جدیت فرمودند: غیرممکن است؛ اما پیروی از ایشان لازم است.

محضر معصوم

(شاگرد: دوست داریم بیشتر محضر شما برسیم).

فرمودند: من که محضری ندارم. محضر برای معصوم است. برای غیر معصوم استعمال نکنید و معصومین هم به نحو اطلاق تنها چهارده نفر هستند.

نجاست قلبی است

حضرت حق می‌فرماید: «**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ**»(توبه، آیه۲۸) ای کسانی که ایمان آورده‌اید، همانا مشرکین نجس‌اند پس نزدیک مسجدالحرام نباید بشوند.

این‌ها نباید به مسجدالحرام نزدیک شوند. با این‌که خیلی تمییزند اما قلب آن‌ها مشرک است. نجاست مربوط به قلب است و قلب مشرک نجس است.

نتیجه بندگی

این‌که می‌گویند بندگی کن تا که سلطانت کنند. این حرف غلطی است. بندگی کن تا به بندگی قبولت کنند. ما برای سلطنت بندگی نمی‌کنیم. چون بنده‌ایم باید بندگی کنیم. باید عبد باشیم.

نماز شب را این‌گونه بخوان

اگر اهل نماز شب هستید. بدانید نماز شب بر ما واجب نیست بلکه واجب به رسول‌الله ﷺ است اما بعضی‌ها دوست دارند بخوانند. اگر قصد لله باشد خواندنش خوب است اما اگر می‌خواهم بخوانم[۱] باشد نخوانید.

اگر لله نماز شب خواندید، آن را به دو عنوان داشته باشد. اولی‌اش قضا و دومی ما فی‌الذمه؛ یعنی نماز را به نیت نماز قضا بخوانید و اگر دلتان آرام شد که دیگر نماز قضایی ندارید، نماز را به نیت ما فی الذمه بخوانید با این کار، هم به حضرت حق ادای دین کرده‌اید و هم نماز شبتان را خوانده‌اید.

خدایا من یاغی نیستم!

آخوند کاشی در مدرسه صدر اصفهان لب حوض نشسته بود. یک لُری آمد، یک‌مشت آب ریخت روی صورتش و ایستاد به نماز. در نماز یک کله ملقی[۲] زد و سجده‌اش هم مانند سجده غُراب.

آخوند صدایش زد و گفت: نه وضویت وضو بود و نه نمازت نماز. آن شخص گفت: من آمدم به خدا بگویم که من یاغی نیست، همین.

می گویند آخوند یک هفته می گریست و می گفت من که عالِمم این‌طور نیستم. بااینکه این شخص کسی بود که در صبح در ذکر «**سبوح قدوس**» خود صدای ذکر سبوح قدوس کاشی‌های مدرسه را می‌شنید.

---

۱ یعنی مُحرک ما برای نماز شب باید فرمان الهی باشد نه خواهش دل و یا حتی لذت مناجات و هوای بهشت و ...

۲ کنایه از نماز بسیار سریع و بدون رعایت آداب شرعی.

ماندگاری در دل‌ها

اگر شخصی مدرسه‌ای، حمامی و یا چیزی را برای رضای خداوند برای رفاه مردم درست کند، خداوند این کار او را به دهان و قلب دیگران می‌اندازد طوری که از یادشان نرود و همیشه در خاطرشان باشد. «**الله یجری**»، خدا جاری می‌کند. ما خودمان در نظام آفرینش کاره‌ای نیستیم. ما فقط عبدالله‌ایم؛ اما اگر کاری برای رضای خدا انجام نشود از یادها خواهد رفت و در حافظه‌ها نخواهد ماند.

در جهنم نیز خدا را نمی‌خوانند

دربان جهنم «**مالك**» نام دارد؛ یعنی به اذن الله ملکیت جهنمی‌ها در دست اوست. افرادی که ظلم نمودند در جهنم، در چاه ویل هستند، یعنی وای آن‌ها بلند است.

جهنمی‌ها می‌گویند «**یا مالك نَجِّنا**»، یعنی خدا مطرح نیست. حتی در جهنم نیز به‌جای آنکه خدا را صدا بزنند، مالك را صدا می‌زنند.

یک نگاه به نامحرم

یک نگاه از روی لذت به زن نامحرم تیری است که صاف می‌زند توی قلب انسان. حالا این قلبی که **قال الصادق** عليه السلام: «**القلب حرم الله فلا تسکن فی حرم الله غیر الله**[1]»، قلب حرم خداست، در این حرمِ خدا، غیر او را سکونت نده.

آیا در این قلب، خدا جا می‌شود؟

اینجا حرم خدا بوده اما تو ناموس مردم و اجنبی را در آن جای می‌دهی؟ «**فلا تسکن فی حرم الله غیرالله**»، خیلی عجیب است که در حرم خدا شیطان در حال وسوسه‌گری است.

---

۱ بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۲۵.

«**الذی یوسوس فی صدور الناس**»(سوره ناس، آیه۵)، در این قلب هم جن‌ها دخالت دارند و وسوسه می‌کنند و هم ناس.

ایمان فرعون

(شاگرد: آیا ایمان فرعون پذیرفته شد؟)

جناب استاد: اگر قبول شد پس چرا غرق شد و چرا گفت «**قَالَ ءَامَنتُ أَنَّهُ لَا إِلَاهَ إِلَّا الَّذِی ءَامَنَتْ بِهِ بَنُواْ إِسْرَءِیلَ وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِینَ**» (یونس آیه۹۱)، چرا نگفت الله؟ بلکه گفت به کسی که بنی‌اسرائیل به او ایمان آوردند ایمان آوردم. آری. زبان را نمی‌بندند بلکه زبان‌بسته است.

رویای صادقه

شیخ مفید نویسنده کتاب الارشاد معروف به شیخ الشریعه است. ایشان در سحرگاه در رؤیایی مشاهده کرد که حضرت فاطمه زهرا علیها السلام دست دو پسرش را گرفته و به درس شیخ آورده است و می‌فرماید: «**یا شیخ علمهما**»، ای شیخ به آن‌ها علم بیاموز.

ایشان از این رؤیا تا صبح می‌لرزید. مگر فاطمه زهرا علیها السلام را می‌توان به‌سادگی دید؟ آن‌هم به همراه حسنین! شیخ تا صبح خوابش نبرد. صبح سر درس بود که دید فاطمه بنت ناصر دست دو پسرش، سید مرتضی برادر بزرگ‌تر و سید رضی برادر کوچک‌تر را گرفته است و می‌گوید: «**یا شیخ علمهما**».

در مورد این دو پسر باید بگویم که سید مرتضی دارای حدود ۲۰۰ اثر ارزشمند است و سید رضی هم جمع‌آوری‌کننده نهج‌البلاغه و مؤلف برخی آثار دیگر می‌باشد.

حشر تو با کیست؟

تذکری می‌دهم که خیلی طول می‌کشد تا ملکه شود و برای آدم تحقق پیدا کند. هر کس را که دوست داشتیم حشرمان هم با اوست. یک سنگ را، یک بت را، «**حشره الله معه**»، خدا با همان محشورش می‌کند. برخی می‌گفتند نماز پشت سر علی و سفره، سفره معاویه. این‌طور نمی‌شود. هر کس را که دوست داری با او محشوری.

ورود به جهنم

در فصوص الحکمِ محیی الدین ابن عربی به تصحیح قیصری آمده است که: رسول‌الله ﷺ مرارا به جهنم می‌رود و دست اُمت را گرفته و بیرون می‌آورد. منظور از دخول در جهنم چیست؟ جهنم همین دنیا است.

«**وَ إِن مِّنكمُ إِلا وَارِدُهَا كاَنَ عَلىَ رَبِّكَ حتماً مَّقْضِيًّا، ثمُ َّ نُنَجِّى الَّذِينَ اتَّقَواْ وَّ نَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا**»(مریم، آیات ۷۱ و ۷۲).

هیچ‌کس از شما نیست مگر این‌که در آن وارد می‌گردد، این امر همواره بر پروردگارت حکمی قطعی است، آنگاه کسانی را که پرهیزگار بوده‌اند می‌رهانیم و ستمگران را به‌زانو درافتاده در [دوزخ] رها می‌کنیم.

اما رسول‌الله ﷺ در رابطه با خود می‌فرماید: «**جزناها و هی خامده**»، ما عبور کردیم از جهنم در حالی که خاموش بود. این خاموش بودن نیز به علت مقام عصمت ایشان است. «**لمقام العصمه**»، ایشان اول معصوم عالم وجود است.[۱]

---

۱ علامه حسن‌زاده آملی در این موضوع می‌فرمایند: ای عزیز! باطن دنیا، جهنّم است... به قضای حتم الهی همه باید وارد دنیا بشوند و این پل که بر روی جهنّم کشیده شده است صراط مستقیم است که به لحاظ عقل عملی؛ عدالت متوسط بین افراط‌وتفریط است. (انسان در عرف عرفان)

ختمی مجرب

ختم ۱۴۰۰۰ صلوات ختمی است حتمی و بسیار مجرب. چهارده نفر هرکدام هزار صلوات بفرستند. این ختم برای کسانی که معنای صلوات را بفهمند موجب حاجت‌روایی است. «**اللهم صل علی محمد و آل محمد**».

مثنوی مولوی

مثنوی او چو قرآن مدل *هادی بعضی و بعضی را مضل*[1]

برخی خشک‌مقدس‌ها مثنوی را با انبر می‌گیرند. چون می‌گویند نجس است. بنده برای خریدن مثنوی در قطع کوچک به فروشگاهی رفتم و گفتم مثنوی مولوی دارید؟ آن آقای فروشنده با غلظت گفت: «**لعنت الله علیه**»، این عین عبارت «لعنت الله» را هم با غلظت تمام تلفظ کرد.

بخشش بی‌حد

درویشی بر روی حصیری خوابیده بود. چیزی نداشت. شبی دزدی به منزل او آمد. آن دزد در گوشه و کنار منزل جست‌وجو کرد و چیزی برای دزدی پیدا نکرد. درویش که بر روی حصیری خوابیده بود، دلش سوخت. غلتی زد و خودش را انداخت آن‌طرف تا آن دزد بتواند حصیر را بردارد. این کار آن درویش به این معنا بود که بیا محروم نشو، این حصیر را بگیر و برو.

---

۱ شیخ بهایی.

در قرآن کریم آمده است: «**وَلا تجعَل َیدَکَ مَغلولة ً الی عُنقِکَ وَلا تبسُطها کُلَّ البَسطِ فتقعُدَ مَلوما ً مَحسُورا**»(اسراء، آیه۲۹). دستت را باز نکن که همه‌چیز را بدهی و بنشینی ملامت شده و ناراحت که چرا همه را دادم و چیزی ندارم.

دختری آمد نزد رسول‌الله ﷺ و عرض کرد چیزی به من بدهید. ایشان فرمود چیزی ندارم؛ دختر گفت پیراهنتان را بدهید تا بدهم به مادرم. رسول خدا ﷺ پیراهن خویش را داد به ایشان، پیراهن عربی.

به قول استادم خدا تشر زده به رسول‌الله ﷺ که چرا همه دستت را باز کردی؟ آمدند دنبال رسول‌الله ﷺ که الآن وقت نماز است اما ایشان لباسی نداشت و آن را بخشیده بود.

سخن دیگر مفسران را اکنون کاری ندارم و نمی‌خواهم به آن بپردازم اما برداشت بنده این است که پیامبر ما این‌گونه است؛ یعنی هرچه دارد می‌دهد.

زندگانی کوتاه

توی مِنا که عرب‌ها به آن می‌گویند مُنا، یخ فروشی بود که یک یخ بزرگ را برای فروش گذاشته بود. فریاد می‌زد: «**تعال، تعال، اشتراها، اشتراها، خسارا، خسارا**».

عمر برف است و آفتاب تموز | اندکی ماند و خواجه غره هنوز

ای که پنجاه رفت و در خوابی | مگر این پنج روز را دریابی[1]

---

[1] گلستان، سعدی شیرازی.

آلودگی خلائق

بر اساس آیه «**إنما یُرِیدُ اللهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً**»(احزاب، آیه۳۳)، این چهارده نور مقدس علیهم السلام همه‌شان پاک‌اند. این‌ها خانواده عصمت و طهارت‌اند. غیرازاین چهارده نور مقدس علیهم السلام، بقیه افراد رجس‌اند، بله. همگی.

ماها از وقتی مکلف شدیم یک نگاه با ریبه به نامحرم نکردیم؟ یک خش به دیواری نینداختیم؟یک پوست موز یا خیار یا هندوانه در خیابان نینداختیم که کسی به‌واسطه آن زمین بخورد؟ این‌ها همه رجس و آلودگی است. تمام نارواها رجس است.

عذاب النار

وقتی برای قنوت دست را به‌پیش روی خویش می‌گیریم. می‌گوییم: «**ربنا آتنا فی الدنیا حسنه و فی الاخره الحسنه وقنا عذاب النار**».

این عذاب النار یعنی عذاب بُعد و دوری از وجود مقدس الله که بدترین عذاب می‌باشد.

آتش خود

نقل است که درویشی به شاگردش گفت برو از جهنم برایم آتش بیاور تا قلیان خویش را چاق کنم. شاگرد از نزد درویش خارج شد و پس از مدتی بازگشت و گفت: در جهنم آتش نبود بلکه هر کس در آتش خودش می‌سوخت.

سایه بوم

شخصی به بنده گفت فلان شخص استاد سیر و سلوک است. گفتم:

کس نیاید به زیر سایه بوم — *ورهما از جهان شود معدوم*[1]

---

۱ گلستان، سعدی شیرازی، باب اول.

«**اذا کان الغراب دلیل قوم سیهدیهم الی دار البوار**[1]» هنگامی که کلاغ راهنما و پیشوای قومی باشد، به‌زودی همه را به گمراهی و هلاکت می‌کشاند. کسی علامه بزرگوار حسن حسن‌زاده آملی روحی فداه را رها می‌کند و می‌رود سراغ دیگری؟!

معراج

معراج رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله این‌گونه بود که:

چو گویی رفت و آمد، رفت و آمد

یعنی تا شما این عبارت (رفت‌وآمد) را بگویید، او رفت‌وآمد و در رابطه با معراج باید دانست که:

به همراهی خواجه انس و جان توان برشدن تا به اعلی المکان

یعنی به همراهی خواجه‌ای که سرور آدمیان وجنیان است می‌شود بالا رفت. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید «**إِنّی أَبِیتُ عِنْدَ رَبِّی یُطعِمُنی وَ یَسْقِینِی**[2]» یعنی شب را نزد پروردگار خویش گذراندم و او مرا اطعام نمود و شراب [معرفت] نوشانید.

من معنای این سخن را نمی‌دانم. اینجا شرمنده‌ام. بروید از خودشان بپرسید.

انتخاب نام کودک

هر نام مناسبی که بر روی دخترتان گذاشتید اشکالی ندارد اما در ابتدا نام او را فاطمه یا زهرا بگذارید و این برای سعادت خود دختر خوب است. برای پسر نیز در ابتدا نام او را علی بگذارید. برخی هم می‌گذارند محمدعلی که خوب است.

---

۱ امثال‌وحکم دهخدا، ص ۹۳.

۲ عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۱۳۸.

نزول از آسمان

(شاگرد: آقاجان، معنای عبارت «**انا انزلنا الاسماء من السماء**» (ما اسم‌ها را از آسمان نازل می‌کنیم)، چیست؟)

جناب استاد: تمام خیرات از آسمان نازل می‌شود. «**و انزلنا من السماء ماء طهورا**»(فرقان، آیه۴۸)، طهور یعنی آنچه هم طاهر است و هم مطهر. همه‌اش «**انزلنا**»، ما فرو فرستادیم. تمام خیرات همین‌گونه است یعنی از آسمان نازل می‌شود.

مشاهده نور

(شخصی به حضرت استاد گفت که در این مکان که شما تدریس می‌فرمایید نور مشاهده کردم).

جناب استاد: این چند شبی که در خدمت شما بودم نورعلی بوده است. ما که نور نداریم. «**انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا**»(احزاب، آیه۳۳).

مصداق این آیه، این ۱۴ نور مقدس‌اند و طاهر تنها این‌هایند. «**الله نور السماوات و والارض**»(نور، آیه۳۵).

کسی فکر نکند جانم که من نور دارم. همه تاریکی است. رجس، پلیدی است. «**لیذهب عنکم الرجس**»، یعنی از وجود این ۱۴ وجود مقدس رجس را برده است. آن‌هم الله. «**انما**» برای تأکید است.

قلب‌ها ظرف‌اند

«**يَا كُمَيْلَ بْنَ زِيَادٍ إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ أَوْعِيَةٌ فَخَيْرُهَا أَوْعَاهَا**»(نهج‌البلاغه، حکمت۱۴۷)، ای کمیل بن زیاد! دل‌ها همانند ظرف‌هاست پس بهترین آن‌ها ظرفی است که مقدار بیشتری را بتواند نگهداری کند.

مراد از این قلب‌ها، نه این قلب صنوبری است بلکه قلبی است که «**قلب المؤمن بین الاصبعین من اصابع الرحمن**[1]»، است؛ یعنی قلب در بین دو کار منقلب است. کار خلاف و کار خوب.

قلب‌ها با یکدیگر فرق دارند. بزرگ‌ترین قلب، قلب حضرت رسول ﷺ است که همه دنیا و آخرت را تصرف کرده است.

مردم سه دسته‌اند

«**اَلنّاسُ ثَلاثَةٌ: فَعالِمٌ رَبّاني وَ مُتَعَلِّمٌ عَلي سَبيلِ نَجاةٍ وَ هَمَجٌ رَعاعٌ اَتْباعُ كُلِّ ناعِقٍ يَميلونَ مَعَ كُلِّ ريحٍ لَمْ يَسْتَضيئوا بِنورِ العِلْمِ وَ لَمْ يَلجَؤوا الي رُكنٍ وَثيقٍ**»(نهج‌البلاغه، حکمت۱۴۷).

مردم سه گروه‌اند: دانشمند خداشناس، دانشجوی در راه رستگاری و فرومایگانی بی‌اراده و سرگردان که هر دعوتی را اجابت می‌کنند و به هر طرف که باد بیاید به همان طرف می‌روند، از نور دانش روشنایی نمی‌گیرند و به پایگاه محکمی پناه نمی‌برند.

یک عده کسانی هستند که عالم ربانی هستند. دنبال پول و مال دنیا و غیر ذلک نبودند. لازم به ذکر است که هرکسی که برای سخن حق پول گرفت حرام اندر حرام

---

۱ بحارالانوار، علامه مجلسی، ج۶۷، ص ۴۰.

است. حتی امام جماعت. البته او به‌هرحال ارتزاق می‌خواهد و زن و بچه دارد. اگر پول را خودتان به او هدیه بدهید خوب است اما اگر او طلب پول کند حرام است.

پارسایان روی در مخلوق پشت بر قبله می‌کنند نماز[1]

دسته دوم هم تلمیذ اند. شاگرد است و می‌خواهد نجات پیدا کند از زخارف دنیا «**عَلي سَبيلِ نَجاةٍ**».

دسته سوم افرادی‌اند که با باد حرکت می‌کنند. هرکجا که صدا بزنند می‌روند. حضرت امیرالمؤمنین عليه‌السلام می‌فرمایند: «**الدّهر أنزلنی ثمّ أنزلنی حتّی قیل معاویة و علی**»[2]، آن‌قدر مرا فرود آورد که مردم اول گفتند معاویه و بعدازآن گفتند علی.

این کار کسانی است که طرف هر کس که ندا دهد می‌روند. امام حسین عليه‌السلام باشد می‌روند و یزید هم باشد می‌روند. این‌ها به هر بادی می‌لرزند، چون از نور علم استفاده نکردند. آن‌هم علم آقا. تکیه به ستون محکمی‌هم نکردند تا آن‌ها را از انحراف حفظ کند.

رکوع و سجود

رکوع خضوع در پیشگاه حضرت حق است.

در نماز هم دو سجده داریم. در سجده اول می‌گوییم «**سبحان ربی الاعلی و بحمده**»، اما در رکوع می‌گفتیم «**سبحان ربی العظیم و بحمده**»، آن عظیم بود و این اعلی. ببینید چقدر تفاوت است.

۱ گلستان، سعدی، باب دوم.

۲ حدیقه الشیعه، ج ۱، ص ۲۰۸.

سجده اول «**فناء فی الله**» است و سجده دوم «**فناء عن الفناء**»، کسی که این‌گونه باشد در نماز نمی‌فهمد که خودش هست و دارد نماز می‌خواند.

حفظ قرآن

این‌که بچه‌ها را می‌فرستند ظاهر قرآن را حفظ کنند، چندان کار خوبی نیست. البته قرآن حفظ کردن خوب است اما مهم‌تر از حفظ ظاهر قرآن، فهم معانی آن است. اگر کسی یک صفحه از کتابی به زبان فرانسه را حفظ کند اما معنایش را نفهمد چه سودی دارد؟ باید کاری کرد که معنایش را بفهمم.

به فرموده استادم علامه طباطبایی، قرآن را به فرزندان پسر و دختر خود بیاموزید اما طوری بیاموزید که معنایش را بفهمند و درک کنند نه آنکه تنها ظاهرش را حفظ کنند.

دیوانه‌ای عاقل

یک طلبه‌ای بود در قم که دیوانه شده بود. در ماه مبارک رمضان داشت غذا می‌خورد. گفتند مگر تو روزه نیستی؟ گفت روزه‌ام. گفتند پس چرا می‌خوری؟

گفت: «**اخذ ما وهب، سقط ما وجب**».

عقلی که خداوند به من داده بود از من گرفت لذا روزه بر من واجب نیست و ساقط است.

مال شبهه‌ناک

امیرالمؤمنین علیه‌السلام در نامه‌ای به عثمان بن حنیف، کارگزار خود در بصره می‌فرماید: «ای پسر حنیف! به من خبر رسیده که مردی از جوانان بصره تو را به ولیمه‌ای دعوت کرده و تو به آن شتافته‌ای... پس بنگر که بر سر این سفره بر چه غذایی دندان می‌نهی،

آنچه را که حلال و حرامش بر تو آشکار نیست، از دهان بیرون افکن و آنچه را به پاکی راه‌های فراهم آوردنش یقین داری بخور».

آنجایی که شک دارید غذا از کجاست نخورید. غذایی را بخورید که «**بطیب وجوهه**»، یعنی از همه جهت به حلیت آن مطمئنید؛ یعنی غذای شما ربا نباشد، دزدی نباشد، دیه بدهکار نباشد.

چه‌بسا در کودکی مثلاً در ده یا نه‌سالگی پوست موزی روی زمین انداختیم و کسی لغزید و پایش شکست و یا روی ماشینی خش انداختیم. همه این‌ها موجب ایجاد حقی بر دیگران و بدهی از سوی ما می‌شود. در کل طوری باشید که دیه‌ای بدهکار نباشید و تلاش کنید حق‌الناسی به گردن نداشته باشید.

مرگ می‌آید

عزیزانم، نگویید جوانم و یا پیرم. مرگ خبر نمی‌کند. حضرت علی علیه‌السلام می‌فرماید «**فلو ان احدا یجد الی البقاء سلما او الی دفع الموت سبیلا لکان ذلك سلیمان ابن داود الذی سخر له ملك الجن و الانس مع النبوة و عظیم الزلفة**»(نهج‌البلاغه، خطبه۱۸۲).

اگر کسی برای ماندن و بقا راهی داشت و می‌توانست از مرگ در امان بماند، همانا سلیمان علیه‌السلام بود که جن و انس در تسخیر او بودند و مقام نبوت را دارا بود و قرب و منزلتی بزرگ داشت.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمایشاتش ازلی و ابدی است. سلیمان علیه‌السلام کسی بود که «**سُخِّرَ لَهُ مُلْكُ الْجِنِّ وَ الاِنْسِ**»(نهج‌البلاغه، خطبه۱۸۲) روی تختش نشسته بود و عصایش هم به دستش.

مرگ او را فراگرفت و خشکش زد و تا مدتی جنیانی که تحت تصرف او بودند مشغول کار بودند. او حشمت داشت لذا جنیان می‌ترسیدند از او و به وی نزدیک نمی‌شدند. تا اینکه موریانه‌ای آمد «**دابه الارض**[1]» و عصای سلیمان را خورد. عصا شکست و سلیمان بر زمین افتادش. این‌همه حشمت! آیا کسی حشمتی به‌اندازه او گرفته است؟ عزیزانم به این شعر حافظ که می گویم دقت کنید:

پیوند عمر بسته به مویی است هوش دار — غمخوار خویش باش غم روزگار چیست[2]

دنیا دنی است، پَست است لذا دنبال کسی بروکه جاودانی است.

آنچه تغیر نپذیرد تویی — آن که نمرده است و نمیرد تویی[3]

و همین‌طور:

ما همه فانی و بقا بس تراست — ملک تعالی و تقدس تراست[4]

بعد از مرگ ما، یک عده از مردم می‌گویند چه گذاشته برای ما و عده دیگری می‌گویند چه چیزی آورده؟ لذا هم‌اکنون به یاد مرگ و آخرت خویش باشیم و دل به این دنیای دنی نبندیم.

حق‌الناس

(شاگرد: اگر به کسی که حقی به گردنمان دارد جهت ادای حق‌الناس دسترسی نداشتیم چه کنیم؟).

---

۱ **فلما قضينا عليه الموت ما دلهم علي موته الا دابه الارض تاكل منساته(سبا، آيه ۱٤).**

۲ دیوان اشعار، حافظ شیرازی.

۳ نظامی، مخزن‌الاسرار.

۴ همان.

جناب استاد: باید به فرزندان و نوادگانشان دهیم. دعا[۱] برای آن‌ها هیچ کاری نمی‌کند. دعا خوب است اما خودتان باید دعا بشوید[۲].

حرم خدایی

قال الصادق ؏: «القلب حرم الله فلا تسکن فی حرم الله غیر الله[۳]» حضرت فرمود: قلب حرم خداست. در این حرم خدا اجنبی را راه ندهید، ساکن نکنید. غیر الله همگی اجنبی هستند.

تا تو در بند عیالی زن و زر چاره نیست		*عاشقی شو تا هم از زر فارغ آیی هم ز زن[۴]*

زن و مرد فرقی نمی‌کند. هر دو در زندگی مکمل هم‌اند اما انسان باید فارغ از هرچه غیر الله باشد. این شعر هم خیلی عالی است:

با دو قبله در ره معشوق نتوان رفت راست		*یا رضای دوست باید یا هوای خویشتن[۵]*

می‌شود آدم به دو قبله نماز بخواند؟ نمی‌شود.

ضرب‌المثل ساده و بچه‌گانه‌اش این است که: یا طالب خدا باش یا خرما. کدام را می‌خواهی؟ دوست را بگیر یا دشمن را. استغفرالله، یا علی را یا معاویه را. پس عزیزان. اگر عاشق شدید او را رها نمی‌کنید و در دل جز او را سُکنی نمی‌دهید.

---

[۱] منظور دعای زبانی و لقلقه زبان است.

[۲] یکی از معانی (دعا شدن) این است که تمام مراتب وجود انسان خواهان حاجتی باشد.

[۳] بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۲۵.

[۴] دیوان اشعار، سنایی.

[۵] همان.

استوار باشید

ما اگر پیغمبرشناس باشیم، اگر امام‌شناس باشیم، بیگانگان و دشمنان ما را نمی‌دزدند و نمی‌برند. استوار باشید در زندگی. در رأی خود استوار باشید، رأی شما هم برای الله باشد.

هیچ‌ندارم

وقتی در نماز دستان خویش را می‌شکنید یعنی خدایا هیچی ندارم و چون تو را دارم همه‌چیز دارم ولو هیچ نداشته باشم.

سفارش به بانوان

دخترم، با غنج و دلال با نامحرم صحبت نکن، عشوه‌گری مکن برای او. چرا؟ چون افرادی که قلبشان مریض است به تو طمع می‌کنند. اگر همان‌طور که با پدر و برادرت صحبت می‌کنی با آن‌ها صحبت کنی، به تو طمع خواهند ورزید.

شهر پُر از آلودگی و آلودگان است. در خانه خویش بنشین و برای امور غیرضروری در بیرون منزل حاضر مشو. «**جِهَادُ الْمَرْأَةِ حُسْنُ التَّبَعُّلِ**[1]» جهاد زن، خوب شوهرداری کردن است. در جاهلیت خودشان را می‌آراستند و جلوی مردها خودنمایی می‌کردند. به‌رسم جاهلیت عمل نکنیم.

ایام عادت بانوان

خدمت خواهرانی که برای نماز منع دارند عرض می‌کنم که برای شرکت در جلسات ما، احتیاطاً از یک دربیایند و از در دیگری بیرون بروند.

---

۱ الکافی، ج ۵، ص ۹.

برای نماز نیز اشکالی ندارد که وضو بگیرند و در همان حالت بر روی سجاده خود بنشینند و ذکر خدا بگویند. اگر قرآن هم خواستند بخوانند «**لا یمسه الا المطهرون**»(واقعه، آیه۷۹)، قرآن را مس نکنند اما خواندنش اشکالی ندارد.

عمل کن

نوشتن تنها فایده ندارد جانم.

سعدیا گرچه سخن‌دان و مصالح گویی
به عمل کار برآید به سخن‌دانی نیست[۱]

«**اتقوا الله**»، یعنی تقوای خدایی پیدا کنید، بعدها: «**یعلمکم الله**».

عزیزان من. دانشگاهی‌ها و غیر آن. ملکه شدن کار ساده‌ای نیست. نوشتنی نیست جانم. تن باید بدهید عزیزان. امام صادق ﷺ فرمودند: «**القلب حرم الله فلا تسکن فی حرم الله غیر الله**[۲]» همان قسمت اولش «**القلب حرم الله**»کفایت بود اما برای مثل منی که چیزی متوجه نیستم و برای عوام‌الناس ادامه‌اش را فرمود: «**فلا تسکن فی حرم الله غیر الله**».

حرم الله

در حریم خانه شما دختران و همسر شما هستند. آیا حاضرید اجنبی را به آن وارد کنید؟ حالا حرم خدا جای خداست. چرا غیر الله را به آن راه می‌دهید؟

غرض ز نماز

شعری درباره نماز برایتان می‌خوانم:

اگر نه روی دل اندر برابرت دارم
من این نماز حساب نماز نشمارم

---

۱ قصاید، سعدی شیرازی.

۲ بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۲۵.

زعشق روی تو من رو به قبله آوردم / وگرنه من ز نماز و ز قبله بیزارم
مرا غرض ز نماز آن بود که پنهانی / حدیث درد و فراق تو، با تو بگذارم
وگرنه این چه نمازی بود که من با تو / نشسته روی به محراب و دل به بازارم
نماز کن به صفت چون فرشته ماند و من / هنوز در صفت دیو و دل گرفتارم
از این نماز ریایی چنان خجل شده‌ام / که در برابر رویت نظر نمی آرم[1]

جهاد اکبر

رفتند جنگ کردند و آمدند و گفتند یا رسول‌الله. ما جنگ کردیم، فرمود این جنگ که کردید جنگ ظاهری بود. جنگ واقعی جنگ با هوای نفس است. جهاد اکبر مهم‌ترین جنگ است.

نفس اژدرهاست او کی مرده است / از غم بی آلتی افسرده است[2]

با نفس هر چه بکنید بازهم او زنده است. نمی‌میرد.

در نماز نباید به غیر الله توجه کرد. اگر کسی شاهد حضرت یکتای آفرینش[3] باشد دیگر چیزی نمی‌فهمد. حالا ده‌ها و صدها زیبارویان را بیاورند. این زیبایی‌ها زیبایی کیست؟ زیبایی الله تبارک‌وتعالی است.

---

۱ مثنوی معنوی، مولوی.

۲ همان.

۳ اشاره به «**قل هو الله احد**»(**توحید، آیه ۱**)

شهید اُورکت

در جبهه کسی آمد به من گفت اگر ما اُورکت و ساعت کشتگان عراقی را برداریم، اشکالی دارد؟ گفتم نه؛ اما اگر کسی در همان حال و با همان نیت که دارید، تیری به پیشانی شما بزند، شهید اُورکت شده‌اید یا شهید راه الله؟

توصیه‌ای به نمازگزاران

در حین قرائت قرآن و اذان سکوت کنید، آن‌هم سکوت محض. نمازخواندن خوب است ولی جا و زمان مناسب خودش را می‌خواهد لذا انسان باید وقت‌شناس باشد.

صدقه دادن

کراراً عرض کردم که اولاً صدقه را پنهانی بدهید که اگر این کار را کردید، حتی ملائکه نمی‌دانند که از کدام درب بهشت وارد بهشت خواهید شد. تنها حق‌تعالی آگاه است زیرا که او «**عالم السر و الخفیات**» است.

صدقات را نیز اول باید به خانواده و یا هم‌خانه خودمان که فقیر است بدهیم. دوم به فقرای فامیل و سپس به فقرای همسایه.

محبت به فرزند

استاد خطاب به یک خانمی از شاگردانشان: بچه‌ات را دوست داری؟

(شاگرد: بله).

استاد: خدا را چطور؟

(شاگرد: بله).

استاد: هر دو را که نمی‌شود.

بادو قبله در ره معبود نتوان رفت راست — *یا رضای دوست باید یا هوای خویشتن*[۱]

فرزند را باید دوست داشت اما باید بدانیم قلب جای خداست و فرزند و همسر را باید برای خدا دوست بداریم.

شراب طهور

(شاگرد: حال حضرت استاد سمندری کمی نامساعد بود. شخصی به ایشان عرض کرد چیزی خورده‌اید؟).

فرمودند: بله. «**وسقاهم ربهم شرابا طهورا**»(انسان، آیه ۲۱)، ان‌شاءالله خداوند روزی همه عزیزان بکند.

صاحبان ابصار

صاحبان ابصار که حضرت علی علیه‌السلام در خطبه ۱۱۵ نهج‌البلاغه می‌فرمایند به چه معناست؟ باید دانست که ابصار جمع بصر است. بصر هم یعنی چشم؛کسی چهارچشم که ندارد. پس مراد از ابصار چیست؟

مراد از ابصار این است که اگر خدا بخواهد، شخص بتواند ازهرجهت که بخواهد به وجود مقدس حق‌تعالی نگاه کند.

در مورد رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله نوشته‌اند که ایشان در نماز همان‌طور که جلوی خویش را می‌دیدند، پشت سرخود را هم مشاهده می‌کردند. این یعنی ایشان ازل و ابد را می‌دید.

نماز به دو قبله

آن‌کس که او را مشاهده کرد، دیگر چیزی نمی‌خواهد.

---

۱ دیوان اشعار، سنایی.

با دو قبله در ره معشوق نتوان رفت راست *یا رضای دوست باید یا هوای خویشتن*[۱]

آقاجان. آیا می‌شود به دو قبله نماز خواند؟ «**مَا جَعَلَ اللهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَیْنِ فِي جَوْفِهِ**»(احزاب، آیه ٤)، خدا دو قلب به انسان نداده است و امام صادق علیه السلام نیز فرمود: «**القلب حرم‌الله فلا تسکن فی حرم الله غیرالله**[۲]».

شما یک قلب دارید، یا آن را به دنیا بدهید و یا به خدا؛ نمی‌شود به‌سوی دو قبله نماز خواند.

صدای قلب مادر

دقت کنید، هنگامی که بچه بهانه سینه مادر را می‌گیرد. مثلاً مادر به بیرون منزل رفته و کاری داشته است و بچه هم بهانه‌گیری می‌کند. وقتی مادر برمی‌گردد، بچه که صدای کفش مادر را می‌شنود، بال‌وپر می‌گیرد. بی‌تابی او هم تمام نمی‌شود تا آن‌وقت که مادر بیاید و او را بر روی سینه خود بگذارد. کودک که سر خویش را بر روی قلب مادر گذاشت و صدای قلب مادر را شنید، آرام می‌شود. این کودک، زمانی که جنین بود نیز همین‌طور بود.

ما نیز کودکی هستیم که محتاج آغوش الهی هستیم و تا به او نرسیم به آرامش نخواهیم رسید.

---

۱ دیوان اشعار، سنایی.

۲ بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۲۵.

مُجزی یا مقبول؟

اگر در حین نماز، شخص چند میلی‌متر از قبله منحرف باشد نمازش قبول است اما اگر در نماز ولو یک‌لحظه توجه قلبی از حضرت حق برگردد، نماز مجزی است اما مقبول نیست.

بزرگ‌تر از وصف

مطلبی می‌گویم که در قلبتان یادداشت کنید. شخصی نزد امام صادق علیه‌السلام می‌گوید: «**الله‌اکبر**» (خدا بزرگ‌تر است)، امام از ایشان می‌پرسند خدا از چه چیز بزرگ‌تر است؟ و وی در پاسخ می‌گوید از همه‌چیز! امام علیه‌السلام به آن مرد می‌فرمایند که خدا را محدود ساختی، آن مرد پرسید چگونه بگویم؟ امام در پاسخ فرمودند: «**الله‌اکبر من ان یوصف**[1]»، خدا بزرگ‌تر از آن است که در وصف آید.[2]

وصفش نتوان گفت به هفتاد مجلد — این بس که خدا گوید ماکان محمد[3]

لقمه‌های نبوی

(شاگرد: چرا رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله، آقا امیرالمؤمنین علیه‌السلام را در طفولیت بامحبت لمس می‌کردند و به سینه می‌چسباندند و از لقمه‌های خود در دهانشان می‌گذاشتند؟)

استاد: چون رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله اول معصوم نظام هستی است و باید علی علیه‌السلام برای دوم معصوم شدن آماده شود. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در آن لقمه‌ها تلقین می‌کرد. این لقمه‌های نبوی است تا او را برای جانشینی آماده کند.

---

۱ کافی (ط – الإسلامیة)، ج ۱، ص ۱۱۸.

۲ انسان کامل نیز جز از سوی خدا و انسان کاملی دیگر، قابل وصف نیست.

۳ دیوان اشعار، ادیب‌الممالک فراهانی.

کوه اِنیّت موسی ﷺ

«قال رب ارنی انظر الیك قال لن ترانی و لکن انظر الی الجبل فان استقر مکانه فسوف ترآنی فلما تجلی ربه للجبل جعله دکا و خر موسی صعقا فلما افاق قال سبحانك تبت الیك و انا اول المؤمنین»(اعراف، آیه۱۴۳).

پروردگارا، خودت را به من بنما که ترا بنگرم، گفت: هرگز مرا نخواهی دید ولی به این کوه بنگر اگر بجای خویش برقرار ماند، شاید مرا توانی دید و همین‌که پروردگارش بر آن کوه جلوه کرد، آن را متلاشی نمود و موسی بی‌هوش بیفتاد و چون به خود آمد گفت منزهی تو، سوی تو بازمی‌گردم و من اولین مؤمن هستم.

موسی ﷺ گفت: پروردگارا، خودت را به من نشان بده اما پاسخ شنید «**لن ترانی**»، ای موسی نمی‌توانی ببینی. «**ولکن انظر الی جبل**»، اگر این کوه انیت تو در جای خودش قرار گرفت مرا خواهی دید. «**فلما تجلی ربه للجبل جعله دکا دکا**»، با تجلی الهی، کوه انیت و خودیت موسی پودر شد. موسی بی‌هوش شد و وقتی به هوش آمد توبه کرد.

قطع شدن شهریه

بنده از نماینده یکی از مراجع تقلید آن زمان شهریه می‌گرفتم. ابتدا هفت ریال بود که بعدها شد ۳۰ ریال، یک روز این آقا نام مرا خواند و گفت به مهدی سمندری شهریه ندهید، چون به دانشگاه رفته است!

(شاگرد: در دانشگاه چه رشته‌ای خواندید؟).

جناب استاد: باید پایان‌نامه‌ام را ببینید.

(شاگرد: موضوع پایان‌نامه شما چیست؟).

جناب استاد: «**الاهواء و الاراء فی المهدی الموعود** ؑ».

تحول فرزند یزید

یزید نام فرزند خود را معاویه گذاشت تا هم نام پدرش باشد. معاویه ابن یزید در شهر شام دستور داد اعلام شود: «**الصلاة الجامعة**».

همه مردم جمع شدند و او به منبر رفت و گفت این خلافت بر روی دوشم سنگینی می‌کند و بعد بی‌تابی کرد و گریست. گفت پدرم با حسین چه کرد؟ جدم با علی چه کرد؟ و سپس منبر و خلافت را رها کرد.

مادرش از این مسئله ناراحت شد و با کمک شخص دیگری از بنی‌اُمیه به او زهر خورانیدند و او را کشت. پس‌ازآن، بررسی کردند تا از منشأ تحول او باخبر شوند. گشتند و استاد این پسر را یافتند.

ماجرای این تحول روحی این بود که روزی معاویه ابن یزید به استاد خود گفت: جناب استاد، من امروز منبر بود و یادم رفت علی را لعن و سب کنم.

استاد در پاسخ این سخن یک جمله به او گفت. فرمود: آیا تو علی را می‌شناسی؟

همین جمله باعث تحول این جوان شد. او جوان بود. قلبش نرم بود. وقتی سن بالا می‌رود قلب سخت می‌گردد. کودک که باشد مانند تَرکه نرم است و می‌شود به هر طرفی او را گرداند. سرانجام این استاد را زنده‌زنده دفن کردند.

اتحاد عامل و عمل

در قرآن کریم در ماجرای حضرت نوح ؑ آمده که وقتی ایشان از خداوند خواست که فرزندش را نجات دهد، خداوند فرمود: «**إِنهُ عَمَلٌ غَیرُ صَالِحٍ**»(هود، آیه۴۶)، یعنی او عمل

غیر صالح است. این فرزند از تکرار عمل غیر صالح به‌جایی رسیده است که این اعمال برایش ملکه شده است، یعنی غیرقابل تغییر شده است. لذا این عامل با عمل خودش متحد است.

حرمت‌خانه نبی

«**یا نساء النبی من یأت منکن بفاحشة مبینة یضاعف لها العذاب ضعفین**»(احزاب، آیه ۳۰)، ای همسران پیامبر! هرکدام از شما گناه آشکار و فاحشی مرتکب شود عذاب او دوچندان خواهد بود و این برای خدا آسان است.

فاحشه یعنی هر کار زشت. عذابِ کار زشت همسران پیامبر ﷺ دو برابر است. چرا آقاجان؟ زیرا که در صورت ارتکاب کار زشت، حرمت‌خانه پیامبر ﷺ را نگه نداشته‌اند و اگر این حرمت شکسته شود تا آخر شکسته خواهد شد.

چشم خدای‌بین

گر چشم خدای‌بین نداری باری *خورشیدپرست شو نه گوساله‌پرست*[1]

اگر انسان چشم خدای‌بین ندارد حداقل خورشیدپرست شود نه آنکه به سراغ گوساله‌پرستی برود. البته این حرف غلط است اما بی‌راه نیست. اگر نمی‌توانی حضرت حق را ببینی و شهود برایت تحقق پیدا نمی‌کند. حداقل خورشیدپرست شو که نورِ «**الله نور السماوات و الارض**»(نور، آیه۳۵) را به دنیا می‌تاباند نه گوساله‌پرست.

قربانی عقل

(شاگرد: آقاجان، فردا روز عید قربان است. مطلبی بفرمایید).

---

۱ دیوان اشعار، ابوسعید ابوالخیر.

استاد:

عقل قربان کن بپیش مصطفی — حسبی الله گو که الله ام کفی
هم چو کنعان سرز کشتی وامکش — که غرورش داد نفس زیرکش
که برآیم بر سر کوه مشید — منت نوحم چرا باید کشید[1]

سودای الهی

دنیا و آخرت به نگاهی فروختیم — سودا چنین خوش است که یکجا کند کسی[2]

البته این نگاه، نگاه مادی نیست. نمی‌شود او را دید بلکه او را می‌توان شهود کرد. دیدار او ناممکن است اما شهود حضرت حق امکان‌پذیر است.

اگر کسی این‌طور شد و توانست او را با چشم جان شهود کند دیگر دنیا و آخرت می‌خواهد چه‌کار؟ وقتی او باشد دیگر چه می‌خواهی جانم؟

با دو قبله در ره معشوق نتوان رفتن راست — یا رضای دوست باید یا هوای خویشتن[3]

ظرف علم

علی ابن ابیطالب علیه‌السلام: «**کل وعاء یضیق بما جُعل فیه الا وعاء العلم فانه یتسع**»، درون هر ظرفی که چیزی ریخته شود پُر خواهد شد و تنگ می‌گردد «**الا وعاء العلم**»، به‌غیراز ظرف علم که «**فانه یتسع**»، ظرف علم با تحصیل آن گشوده و گشوده‌تر می‌گردد و وسعت

۱ مثنوی معنوی، مولوی، دفتر چهارم.
۲ دیوان اشعار، قصاب کاشانی.
۳ دیوان اشعار، سنایی.

می‌یابد. چنین ظرفی آن‌قدر وسیع است که اگر دنیا و آخرت را به او بدهند می‌گوید نمی‌خواهم بلکه بالاتر را می‌خواهم.

پس جانم:

دنیا به دین خریدنت از بی‌بصارتیست | ای بدمعامله به همه هیچ می‌خری[۱]

آیا همه‌چیز یعنی جوار الله را از دست می‌دهی و در عوض پوچ می‌خری؟

زندان دنیا

این جهان زندان و ما زندانیان | حفره کن زندان و خود را وارهان[۲]

این دنیا زندان است. باید حصار این زندان را بشکافی و سوراخ کنی و از آن فرار کنی. در این دنیا چه می‌خواهیم؟

شیرینی خوردن

در ایام طلبگی ما یک لُر ساده‌دلی به شیرینی فروشی‌ای واقع در بازار بزرگ اصفهان رفت و دید که شیرینی فروش درون مغازه ایستاده است و شیرینی‌های جورواجور در مقابل اوست اما چیزی نمی‌خورد. دستانش را به جلوی چشم شیرینی فروش حرکت داد و گفت چشم‌هایت می‌بیند؟ اگر می‌بینی پس چرا نمی‌خوری؟ آن شیرینی فروش هم شیرینی به او داد و خورد «**حتی بلغت الحلقوم**».

بعد از سیر شدن گفت پیل ندارُم[۳]. تو گفتی بخور من خوردم.

---

۱ مواعظ، سعدی شیرازی.

۲ مثنوی معنوی، مولوی، دفتر اول.

۳ یعنی پول‌ندارم.

حرص در علم

از صفات متقین که در نهج‌البلاغه آمده این است که «**حریصا فی العلم**»، یعنی در کسب علم حریص هستند. این حریص بودن طوری است که می‌فرماید: «**اطلب العلم ولو بالصین**»، علم را طلب کنید ولو در چین. البته در چین که علم دین نیست اما این شدتِ طلب و تشنگی به علم را می‌رساند.

رسول‌الله ﷺ فرمودند: «**اطلب العلم من المهد الی الحد**»، دانش را طلب کنید از گهواره تا لب گور. آن شاعر بزرگوار این حدیث رسول خدا ﷺ را این گونه ترجمه کرده است:

چنین گفت پیغمبر راست گوی — *ز گهواره تا گور دانش بجوی*[1]

امام جماعت

اگر امام جماعت بداند آن‌کس که به او اقتدا کرده است در دو چیز یعنی علم و تقوا بر او مقدم است و با علم به این مسئله امام جماعت شود، «**لا یزل امره الی السفال الی یوم القیامه**[2]».

همه باید دقت داشته باشیم، در مطلق نمازهایمان چه فرادی باشد و چه به جماعت، اقتدای واقعی خود را به رسول‌الله ﷺ کنیم.

۱ این شعر منسوب به فردوسی است.
۲ من لا یحضر، ج ۱، ص ۳۷۸.

چهل‌سالگی

در تشهد نماز می‌گوییم: «**اشهد ان محمد عبده و رسوله**»، به رسول‌الله ﷺ در ابتدا عبدیت را دادند و بعدها رسالت را به ایشان اعطا نمودند. به رسالت رسیدن ایشان هم چهل سال طول کشید. تا به سن چهل سال نرسیده بودند این امر را به ایشان ندادند.

حافظ هم می‌گوید:

چهل سال رنج و غصه کشیدیم و عاقبت *تعبیر ما به دست شراب دوساله بود*[1]

شراب دوساله یعنی خوب جاافتاده. شراب که دو سال ماند، شراب خوبی می‌شود. این شراب هم همان «**سقاهم ربهم شرابا طهورا**»(انسان، آیه ۲۱) است. طهور یعنی **طاهر لنفسه، مطهر لغیره**[2].

دست خدا

دست فقیر نباید زیر باشد زیرا که دست فقیر دست خدا است و به‌حکم آیه «**یدالله فوق ایدیهم**»(فتح، آیه ۱۰)، دست فقیر باید بالای دست فرد عطاکننده باشد.

دل‌شکسته

نادرشاه انسان ظالم و خون‌ریزی بود. او کسانی که توان پرداخت مالیات را نداشتند، شکنجه سختی می‌کرد و یا می‌کشت. عُمال وی برای گرفتن مالیات به منزل شخصی به نام محمد شفیع رفتند. به او گفتند مالیات بده اما چیزی نداشت که بدهد.

---

۱ دیوان اشعار، حافظ شیرازی.

۲ یعنی ذاتاً پاک و پاک‌کننده غیر خود.

عُمال نادرشاه هم او را به‌سختی شکنجه کردند و مجبورش کردند تا دو دخترش را به‌عنوان مالیات بدهد. آن دو دختر مستوره را به نزد تاجر تُرکَمان بردند. او نظری کرد و گفت نپسندیدم. محمد شفیع دستش را بالا گرفت و گفت: خدایا تاجر ترکمان نپسندید تو هم مپسند.

همان شب سر نادرشاه را بریدند و به همه جای ایران پیام دادند که نادر مُرد. آقاجان. خواهرها، برادرها. دلی را نسوزانید.

حرم امام رضا ﴿ع﴾

یک شفاخانه در ایران هست (علی بن موسی‌الرضا ﴿ع﴾) از مرقد مطهر او تا هرکجا که دل‌ها به یاد حضرتش می‌تپد، مُلک آقاست. «**اَشْهَدُ اَنكَ تَشْهَدُ مَقامي وَ تَسْمَعُ كَلَامِي وَ تَرُدُّ سَلامي**[1]»، فکر نکنید راه دور است و سلام نکنید به آقا «**ترد سلامی**»، او جواب سلام را می‌دهد.

شعری برایتان بخوانم:

ای دل غلام شاه جهان باش و شاه باش
پیوسته در حمایت لطف اله باش

از خارجی هزار به یک جو نمی‌خرند
گو کوه تا به کوه منافق سپاه باش

قبر امام هشتم و سلطان دین رضا
از جان ببوس و بر در آن بارگاه باش[2]

ولی من تاب نداشتم و نمی‌توانستم در جوار ایشان زیاد صبر کنم و بمانم.

---

۱ زیارت امام رضا ﴿ع﴾.

۲ دیوان اشعار، طبع خلخالی، حافظ شیرازی.

سیدالشهدا ؑ

شعری را که درباره امام حسین ؑ است برایتان می‌خوانم:

بادا سرم فدای بلند آستان تو ... این سر که هیچ نامده بر درگهی فرود

دردا که از قیام تو این قوم بی تمیز ... نشناختند ایده جانبازیت چه بود؟[1]

بادا سرم فدای بلند آستان تو، آقا امام حسین ؑ، این سر من که هیچ جا آن را فرونیاوردم فدای آستان بلند تو.

الحق نماز آن بدر بی نیاز کرد ... کز خون وضو گرفت و به مقتل نماز کرد

عشق از شه شهید بیاموز هرچه داشت ... از جان و دل به درگه جانان نیاز کرد

گه در تنور رفت سرت گه فراز نی ... در راه دوست طی نشیب و فراز کرد[2]

امام حسین ؑ وقتی می‌خواست به‌سوی عراق بیاید ایستاد و خطبه‌ای خواند. آنجا فرمود: مرگ گردن گیر فرزندان آدم است، همچون گردنبند بر گردن دختر جوان. چقدر مشتاقم تا به دیدار اجدادم بشتابم مانند اشتیاق یعقوب به یوسف ؑ.

اشارات علمی قرآن

«**خلق الانسان من علق**»(علق، آیه۲) انسان از علق آفریده‌شده است.

از زمان نزول این آیه قرن‌ها می‌گذرد اما دانشمندان خیلی وقت نیست که فهمیده‌اند که علق به دیواره رحم می‌چسبد لذا نامش را علق گفته‌اند. این علق از همان موقع علق

---

۱ شعری از ناصر یمین مردوخی.

۲ دیوان اشعار، صغیر اصفهانی.

بودنش زنده است و اگر کسی سقطش کند «**کانما قَتل الناس جمیعا**»(مائده، آیه۳۲)، گویی همه انسان‌ها را کشته است.

زلزال در نماز

برای ما که در ابتدای راه هستیم، در حین نمازهایمان سوره زلزال تحقق پیدا می‌کند اما رسول‌الله ﷺ در نماز خیلی آرام است. ما لرزانیم و او استوار.

دیوانه دوست

شبی باباطاهر عریان محتلم شد. می‌خواست نمازش را بخواند اما نیاز به غُسل داشت. به برکه‌ای رفت اما مشاهده کرد که برکه یخ‌زده است و یخ قطوری بر روی سطح آب را پوشانده است.

آری، باباطاهر دیوانه شده بود و این خداوند است که دیوانه می‌کند.

دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی — دیوانه تو هر دو جهان را چه کند[1]

یخ را شکست و در آب سرد غسل کرد. به‌واسطه این کار خداوند همه‌چیز را به او داد. دل‌شکستگی را به او عنایت کرد زیرا:

در کوی ما شکسته دلی می خرند و بس — بازار خودفروشی از آن سوی دیگر است[2]

۱ دیوان شمس، مولوی.

۲ کشکول، شیخ بهایی، دفتر پنجم.

روزگار جنون

(شاگرد: در مسیر فرودگاه برای استقبال از حضرت استاد، در ذهنم این سؤال شکل گرفت که از ایشان بپرسم که برنامه تشرف شما به مشهد مقدس چگونه است؟ چه می‌شود گاهی بافاصله زمانی کم و گاهی طولانی‌تر مشرف می‌شوید؟ اما این سؤال را مطرح نکردم و در ذهنم به آن می‌اندیشیدم که ایشان سکوت را شکسته و فرمودند):

خوش‌تر ز روزگار جنون روزگار نیست / نیکوتر از دیار محبت دیار نیست

سود و زیان عشق به حکم ضرورت است / ما را در این معامله هیچ اختیار نیست[1]

طعام و جماع

توصیه‌ای به شما می‌کنم:

اندرون از طعام خالی دار / تا در آن نور معرفت بینی[2]

«اجعل طعامك كل يوم مره واحذر طعاما قبل هضم طعام، اقلل جماعك ما استطعت فانه ماء الحياه يراق فی الارحام»[3].

نصحیتی به زوجین

زوجین باید به همدیگر محبت کنند و در برابر خطای فرد مقابل، شما محبت کنید تا او شرمنده شود و از خطایش برگردد.

---

۱ ما را در این معامله هیچ اختیار نیست یعنی ما از خود اختیاری نداریم زیرا که رشته‌ای بر گردنم افکنده دوست، می‌کشد هر جا که خاطرخواه اوست.

۲ گلستان، سعدی شیرازی.

۳ قصائد، شیخ‌الرئیس ابن‌سینا. یعنی طعام خویش را در طول شبانه‌روز دومرتبه قرار بده و از خوردن غذا قبل از هضم غذای سابق بپرهیز و جماع خود را کم کن زیرا که منی تو آب حیاتی است که در ارحام ریخته می‌شود.

دلی دیرم خریدار محبت | کز او گرم است بازار محبت
لباسی دوختم بر قامت دل | ز پود محنت و تار محبت[1]

حیات نطفه

نطفه از همان ابتدا حیات دارد و اگر طبیب و یا هرکس دیگری او را سقط کند حتماً باید قصاص شود حتی اگر اندازه‌اش به‌اندازه یک ماش باشد، بازهم قصاص دارد[2].

باید شکسته شویم

استادم علامه حسن‌زاده آملی فرمودند: تا شمارا نشکنند چیزی به شما نمی‌دهند.

شاگرد بی‌ادب

درس فصوص‌الحکم در مسجد معصومیه بود. یک روز از بس تعجیل داشتم دویدم. توی پله‌ها روی سنگ‌ها افتادم. بعد دیگر چیزی نفهمیدم؛ و همین فصوص الحکم را یک شاگرد جدید آمده بود. گفت استاد: «ده دقیقه دیر آمدید»، فضول، آخر به تو چه؟

بی‌ادب تنها نه خود را داشت بد | بلکه آتش بر همه آفاق زد[3]

نمی‌فهمیدند که استاد یعنی چه! من همین‌طور که می‌آمدم افتادم روی سنگ‌ها. دیدم پایم سوخت. یک هفته تمام با این پای خونی نماز خوانده بودم. خون بود. تمام این نمازها را بعدازاینکه خودم را پاک کردم قضا کردم و حضرت استاد دیگر درس ندادند. هرچه با آقای امامی می‌رفتیم درِ خانه ایشان در کوچه ممتاز که آقا درس را عنایت بفرمائید. می‌فرمودند ان‌شاءالله، ان‌شاءالله.

---

۱ دیوان اشعار، باباطاهر عریان.

۲ این نظر فقهی حضرت استاد بسیار قابل‌تأمل است.

۳ مثنوی معنوی، مولوی.

سر یک سال که شد، فرمودند این سبزی‌ها اگر پی‌درپی آبش بدهید تیره می‌کند، محصولی ندارد و اگر آبش ندادید و تا می‌خواهد پژمرده شود، دوباره آبش دادید. محصول خیلی خوبی خواهد داد. بسیار محصول خوبی خواهد داشت؛ و اگر به شما پی‌درپی درس داده بودیم، یک درس‌خوانده بودید. مطالب را خوب درک نمی‌کردید. ولی وقتی یک سال طول کشید تا حالت پژمردگی پیدا کردید، درس را خوب می‌فهمید.

حشر با چهارده معصوم علیهم‌السلام

آقاجان، من دنبال این (سیاسی بازی‌ها) نبودم. حشرم نیز با این چهارده نور مقدس علیهم‌السلام است. هر کس که چیزی را دوست داشت ولو «**من أحب حجرا حشره الله معه**[۱]»، چون بعضی از بت‌ها را از سنگ می‌تراشیدند. اگر کسی همان سنگ را دوست بدارد، خدا با آن‌ها محشورش می‌کند و اگر محبوبمان این چهارده نور مقدس علیهم‌السلام باشند، پیداست که حشرمان با آن‌ها است.

عطار نیشابوری

عطار در مغازه‌اش مشغول عطاری بود. درویشی رسید و گفت بااین‌همه ثروت چه طور خواهی مرد؟ عطار پاسخ داد مثل تو. درویش گفت مثل من؟ چیزی گذاشت زیر سرش و مُرد. عطار بعد از مشاهده این واقعه، دیگر همه‌چیز را رها کرد. این حرف‌ها نوشتنی نیست بلکه عمل کردنی است.

عطار روح بود و سنایی دو چشم او *ما از پی سنایی و عطار می‌رویم*[۲]

۱ امالی صدوق، ص ۷۹، مجلس ۲۷.

۲ شعر منسوب به مولوی.

نیت الهی

عارفی به منزل دوستی رفت. از او پرسید که چرا پنجره باز است؟ دوستش پاسخ داد باز گذاشتم تا هوا درون منزل بیاید. گفت کاش پنجره را باز می‌کردی تا صدای اذان به گوشت برسد.

یافتن استاد

فرمایش استادم علامه طباطبایی روحی فدا در یافتن استاد. می‌فرمودند اگر تمام عمر را بگردید تا یک استاد پیدا کنید، خسارت نکردید.

نام نجف‌آباد

می‌دانید چرا نام نجف‌آباد شد نجف‌آباد؟ دو بارِ شتر (که حاوی سکه‌های نقره شاه‌عباس بود) را می‌بردند برای عمران حرم امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام، به دلایلی شیخ بهایی این دو بار را در منطقه نجف‌آباد کنونی برای ساخت شهر و نجف‌آباد مصرف کرد و این‌طوری نام آنجا شد نجف‌آباد.

خشوع قلب

باید قلب خاشع شود لله. قلب باید فروبریزد. مثل «**اذا زلزلت الارض زلزالها**»(زلزال، آیه ۱)، از خودستایی و خودباوری؛ یعنی جمعِ جمع شود.

عجز از معرفت خدا

رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرمایند: «**الهی، ما عرفناك حق معرفتك و ما عبدناك حق عبادتك**[1]» بخش اول این عبارت «**ما عرفناك حق معرفتك**» خیلی عجیب است. آن عرفانُ اللهی که

۱ بحار جلد ۶۸، ص ۲۳.

بفهمیم خدا کیست را کسی ندارد و اول همه عارفان بالله، رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله است. چه کسی می‌تواند خدا را آن‌طور عبادت کند که حق معرفت اوست؟ و همه کارها هم باید لله باشد.

آب شیرین و شور

از دو پسر آدم و حوا، هابیل و قابیل شروع شد. قابیل، هابیل را کُشت و او را روی دوشش گذاشت، دور دنیای آن روز می‌گشت. خدا لطفی کرد و کلاغ (غراب) را مأمور کرد تا بادام یا گردویی را زیرخاک پنهان کند. قابیل با دیدن این کلاغ آموخت که داداشش را زیرخاک کرد. اول گورکن اوست. بعداً نادم شد از این‌که برادرش را کشت اما این برادرکشی و قتل دیگر هست تا به امروز.

رگ رگ است این آب شیرین با آب شور *در خلایق می رود تا نفخ صور*[1]

عنایت اساتید

پسر جان، روزی که تو متولد شدی چیزی می‌دانستی؟ تعلیمت کردند. حالا اگر علامه باشد که بالاتر از همه است. علامه سید حسین طباطبایی و علامه حسن حسن‌زاده آملی روحی فداهما.

بنده، جاهلِ جاهل بودم اما به عنایت این اساتید یک‌چیزهایی شد. در ایراء آیه «**اتقوا الله و یعلمکم الله**»(بقره، آیه۲۸۲) را به بنده دستور دادند و چهل سال با سلوک در پی این استاد دویدم و فرمایشاتشان برایم وحی مُنزل بود تا تقوا برایم ملکه شد. ملکه یعنی چه؟ غیرقابل تغییر. تقوا یعنی خط قرمزها را نروید.

---

۱ مثنوی معنوی، مولوی، دفتر اول.

دنیای بی‌وفا

دنیا زنی است عشوه‌ده و دل‌ستان ولیک — با کس به سر نمی‌برد او عهد شوهری
آبستنی که این همه فرزند زاد و کشت — دیگر که چشم دارد از او مهر مادری[۱]

این دنیا همین‌طور می‌زاید و از آن‌طرف می‌کُشد. آیا این مادر می‌شود؟ دیگر که چشم دارد از او مهر مادری؟ آنی که هست و همیشه هست خداست، فقط خدا.

کلید فتوحات

محیی الدین فرماید من آنچه دارم از سجاده دارم؛ و دیگری فرماید دیدم مادرم یک‌شبی آب خواست. ظرفی آب کردم و آمدم بالای سرش. خوابش برد. تا صبح بالای سرش ایستادم تا کی بیدار شود. صبح بیدار شد. گفت پسرم هنوز ایستاده‌ای؟ گفتم بله. دعا کرد درباره‌ام و هرچه دارم از دعای مادرم دارم.

فتوحات مکیه

کتاب فتوحات مکیه برای ابن عربی در مکه فتح شد، یک جلد بود. می‌گوید گذاشتم بر بام کعبه. یک سال تمام آنجا بود و در این مدت باران‌های غزیر[۲] مکه، هیچ اثری به آن نکرده بود. آن زمان که پلاستیک نبود که کتاب را توی آن بگذارند! گوش کن، یعنی یک کلمه‌اش را نه می‌شود اضافه، نه کم کرد[۳].

عبرت از تاریخ

الحق نماز آن بدر بی‌نیاز کرد — کز خون وضو گرفت و به مقتل نماز کرد

---

۱ دیوان اشعار، حافظ.

۲ باران غزیر یعنی باران بسیار زیاد. (لغت‌نامه دهخدا)

۳ متأسفانه در چاپ‌های مختلف فتوحات تحریفات بسیاری صورت گرفته است.

عشق از شه شهید بیاموز هر چه داشت
از جان و دل به درگه جانان نیاز کرد
که در تنور رفت سرت که فرازنی
در راه دوست طی نشیب و فراز کرد[1]

تنور در این شعر اشاره به تنور خولی است. او دو زن داشت. یکی از زن‌ها گفت از کربلا چه آوردی؟ گفت حسین را!

زن گفت دیگر باهم جمع نخواهیم شد؛ اما آن زنِ دیگر می‌خواست از ابن زیاد جایزه بگیرد. به او ابن زیاد می‌گویند چون بابایش زیاد بودند![2] و علتش این بود که مادرش صاحب رایات[3] بود.

مریم سلولی قبل از اسلام شراب‌فروش بود. نمی‌دانم چقدر خورده بود. به او گفت چیزی دارید؟ گفت بله. یک صاحب رایات داریم. صاحب رایات کسی که پرچم زده است برای هر کس که می‌خواهد بیاید. بعد از او پرسید که آن صاحب رایات چطور بود، راضی بودی؟ گفت خوب بود، اما زیر بغل و دهانش بو می‌داد.

ابن زیاد بعد از شنیدن این واقعه به آن شخص گوینده گفت توهین به مادر مؤمنه مردم نکن. دقت کنید، زنا کردن را چیزی نمی‌داند اما بوی بد دادن را توهین می‌داند!

ابن زیاد هم رفت و شد یکی از مشاورین معاویه، ابن ابی سفیان، ابن حرب. معاویه هیچ دینی نداشت، هیچ. او می‌خواست سب هر دو کند یعنی پیامبر خدا و امیرالمؤمنین علیه‌السلام، اما ترسید از این کار چون حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله را فریقین دوست می‌دارند؛ اما موفق شد

۱ دیوان اشعار، صغیر اصفهانی.

۲ عده زیادی ادعای این را داشتند که پدر او هستند زیرا که مادر فاسدی داشت!

۳ فاحشه‌های زمان جاهلیت که پرچمی بر در خانه خود نصب‌کرده بودند تا شناخته شوند.

سب به امام علی ؑ را جا بیندازد. اولین سباب امیرالمؤمنین ؑ معاویه ابن ابی سفیان است.

مبشره رسول خدا ﷺ

پیامبر اکرم ﷺ در یک مبشره‌ای مشاهده فرمود معاویه سوار الاغ سرخ است، پسر وی یزید افسار الاغ را می‌کشد و ابی‌سفیان می‌راندش. حضرت فرمود: «**لعن‌الله الراکب و الماشی و السائق**».

پیامبر ﷺ فرمود من لعن به هیچ‌کس نکردم و هیچ امامی نیز این کار را نکرده است. لعن یعنی دورباش از حضرت حق. اما الله لعن کرده است نه من[1]. «**لعن الله الراکب**»، سوار که معاویه است و پسرش هم که امام حسین ؑ را شهید کرد و پدر هم (ابوسفیان) الاغ را می‌راند.

خُلُق عظیم

«**و انك لعلی خلق عظیم**»، خُلُق جمع خُلق است. «**و انك**» خطاب به پیامبر اکرم ﷺ. «**لعَلی**» یعنی حتم حتم. آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری، از اخلاق نیک.

نقل است که یک یهودی هرروز به‌صورت پیامبر اکرم ﷺ خاکروبه می‌پاشید اما یکی دو روز برای اذیت کردن ایشان نیامد! حضرت به همراهانش (اُمتش) فرمود برویم از این برادر یهودی خبری بگیریم. دم منزلش رسیدند، صدا زدند و رفتند تو.

آن مرد یهودی سرخود را گذاشت زیر لحاف تا پیامبر ﷺ را نبیند. خجالت کشید. حضرت از حال ایشان جست‌وجو کرد و غیر و ذلک و خیلی محبت فرمود. وقتی این

---

۱ یعنی پیامبر ﷺ زبانش به وحی باز می‌شود و اگر سخن از لعن کسی بفرماید، آن شخص از سوی خدا لعن شده که پیامبر ﷺ آن را بازگو می‌نماید.

مرد یهودی این محبت‌ها را مشاهده کرد، فهمید این شخص از پادشاهان نیست و دارای دین عزیزی است؛ یعنی اسلام و برای خلق خدا نرم است. عرض کرد که دینت را به من ارائه کن تا مسلمان شوم و به‌هرحال به دست حضرت مسلمان شد.

گوهر شب‌چراغ

تاجر ثروتمندی قصد سفر داشت لذا پیش از رفتن به کلفت و نوکرهای خود گفت مرا حلال کنید. همه حلال کردند. به اسبش گفت مرا حلال کن. گفت نمی‌کنم. گفت چرا؟ گفت برای اینکه افسار مرا پشت خرت بستی!

یکی ابلهی شب‌چراغی بجست — که با وی بدی عقد پروین درست
فروزان‌تر از ماه و خورشید بود — سزاوار بازوی جمشید بود
خری داشت آن ابله کوردل — به جانش بدی جان خر متصل
چنین شب‌چراغی که ناید به دست — شنیدم که بر گردن خر ببست
من آن شب‌چراغ سحرگاهیم — که روشن کن از ماه تا ماهیم
ولیکن مرا بخت ابله‌شمار — ببسته است بر گردن روزگار[1]

نور مهتاب

روی بام مدرسه جده کوچک[2] با مهتاب می‌نوشتم اما امروز نمی‌بینم[3].

۱ منسوب به فردوسی.

۲ مدرسه‌ای دینی است در اصفهان که در زمان شاه‌عباس دوم بنا شد.

۳ چشم حضرت استاد به علت کهولت سن ضعیف شده بود اما با نور دیگری می‌دیدند!

امام معصوم

خادم حضرت امام رضا ؑ چه کسی بود؟ اباصلت. آقا امام رضا ؑ فرمودند اباصلت، اگر از مجلس مأمون بیرون آمدم و عبایم روی سرم بود بدان مسموم شدم وگرنه سالمم.

آقاجان در عالم، «امام» بسیار است. خیلی‌ها امام هستند اما تنها ایشان و این چهارده نور مقدس ؑ معصوم‌اند. «**انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا**»(احزاب، آیه ۳۳).

زیارت مقبول

(شاگرد: چطور زیارت کنیم که مقبول آقا بشود؟)

استاد: اولاً باید مقبول خدا بشود و خدا بپذیرد. ثانیاً آدم که مضطر شود، مانند محمد شفیع، آن‌وقت می‌شود. آدم باید به اضطرار برسد. وقتی به حرم رفتید اول زیارت امام رضا ؑ (یعنی همان‌که **اَلسَّلاَمُ عَلَیْکَ یَا وَارِثَ نُوحٍ نَبِیِّ اللهِ** دارد)، بعد زیارت امین‌الله و سپس زیارت وارث را بخوانید.

فهم حیوانات

علامه بیرونی و ابن‌سینا برای تفریح بیرون رفتند. آسیابان به آن‌ها گفت بیایید داخل آسیاب چون باران می‌خواهد بیاید. علامه بیرونی صاحب زیج است، گفت باران نمی‌آید! آسیابان گفت من مشغول کار هستم لذا صدای شمارا اگر در بزنید نمی‌شنوم، پس در نزنید.

شب شد و باران آمد و این دو خیس شدند و هرچه در زدند، در باز نشد. فردا صبح در آسیاب باز شد.آن دو گفتند که چرا دیشب در را باز نکردی؟ آسیابان گفت من که

دیشب گفتم صدای در شمارا نمی‌شنوم! پرسیدند از کجا فهمیدی باران می‌آید؟ گفت: من یک سگ دارم و یک خر؛ هر وقت می‌خواهد باران بیاید این‌ها می‌آیند داخل آسیاب. سگ و خر فهمیدند باران می‌آید اما علامه بیرونی[1]!

حکم متعه

در آلمان چند نفر از اهل سنت نزد من آمدند. مترجم داشتم. چند اشکال کردند. اولین اشکال این بود که چرا شیعیان متعه می‌کنند؟ گفتم آیا می‌شود میته را خورد؟ گفتند خیر. گفتم اگر بین میته و مرگ گیر کردیم چطور؟ گفتند بله. گفتم متعه هم همین‌طور است.

عفت نفس

«**وانفسهم عفیفه**»، متقین نفس‌ها و جانشان عفیف است. عفت یعنی چه؟ عفت این است که مرد نگاه ریبه به زنی نکند و زن هم به مرد. به‌عبارت‌دیگر خط قرمز را نروند. چه با ماشین چه خودشان؛ یعنی در ایام قاعدگی حرام و هرجایی هم که برای ماشینتان و غیره و ذلک و این‌ها ورودممنوع است، نروید.

آب حیات

اسکندر به همراه لشکرش وارد ظلمات شد تا آب حیات را پیدا کند. او می‌خواست آبی بخورد که برای همیشه زنده باشد. اشتباه این دربه‌در همین بود!

او با سپاهش به ظلمات رفت و در آنجا دید چیزهایی زرق‌وبرق دارند. عده‌ای از آن چیزهای برّاق کمی برداشتند وعده‌ای بیشتر و عده‌ای اصلاً برنداشتند. وقتی آمدند بیرون، دیدند جواهرات است و آن‌وقت بود که همه پشیمان شدند. آن‌کس که برنداشته بود

---

۱ جمله انتهایی و مزاح آلود استاد جهت کاستن از شأن علمی علامه بیرونی نیست بلکه منظور این است که بعضاً از حیوانات اموری سر می‌زند که از اهل‌فن نیز برنمی‌آید.

گفت چرا برنداشتم، خب مال دنیاست. اشخاصی هم که بیشتر برداشته بودند ناراحت بودند که چرا باز هم بیشتر برنداشتم!

جهنم دنیا

دنیا جهنم است. «**هذه جهنم التی کنتم توعدون**»(یس، آیه۶۳)، جهنمی که وعده داده‌شده است. عرض کردیم دربان بهشت رضوان است. بهشتی که وصفش در سوره واقعه این‌طور آمده: «**روح و ریحان و جنت النعیم**»(واقعه، آیه۸۳) و همچنین «**متکئین علیها متقابلین**»(واقعه، آیه۱۶) تا آخر. این‌ها وصف هست اما آنچه واقعاً بهشت است این است که رسول‌الله ﷺ فرمودند: «**ابیت عند ربی یطعمنی و یسقینی**»، چه کسی می‌داند طعام و شراب حضرت چه بود؟ هیچ‌کس نمی‌داند. خود حضرت نیز نمی‌داند. چرا خود ایشان هم نمی‌دانند؟ آیه دوم یا سوم سوره یوسف علیه‌السلام. «**نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا القرآن وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ**»(یوسف، آیه۳)، حق‌تعالی به پیامبر خدا ﷺ می‌فرماید.

دنیا زنی است عشوه‌گر و دلستان ولیک *با کس به سر نمی‌برد او عقد شوهری*[1]

به‌هرحال به او گفتند با شوهرهایت چه کردی؟ گفت همه را کشتم. چون جهنم است. «**هَلِ امْتَلَأْتِ**»(ق، آیه۳۰)، به جهنم گفته می‌شود آیا پُرشده‌ای؟ او می‌گوید «**هل من مزید**»(ق، آیه۳۰)، نه بابا، حالا حالاها بده بیاد.

---

۱ مواعظ، سعدی شیرازی.

و اگر هم ربوی باشد و دزدی باشد و غیره و ذلک و این‌ها؛ که راهی به‌جایی نیست[۱].
جهنمی‌ها می‌گویند «**یا مالك نجنا**»[۲]، جواب داده می‌شود «**انکم ماکثون**»(زخرف، آیه۷۷)، ماکثون از مکث است.

دنیا به مثل چون کعبتین نرد است		برداشتن برای انداختن است[۳]

بی‌دوامی دنیا

بس بگردید و بگردد روزگار		دل به دنیا در نبندد هوشیار
اینکه در شهنامه‌ها آورده‌اند		رستم و رویینه تن اسفندیار
تا بدانند این خداوندان ملک		کز بسی خلقت دنیا یادگار
آنچه دیدی برقرار خود نماند		وآنچه بینی هم نماند برقرار[۴]

دنیا قرار ندارد و خیلی زود اینجا را باید ترک کنیم.

ای که وقتی نطفه بودی بی‌خبر		وقت دیگر طفل بودی شیرخوار
مدتی بالا گرفتی تا بلوغ		سرو بالایی شدی سیمین عذار
همچنین تا مرد نام‌آور شدی		فارس میدان و صید و کارزار
آنچه دیدی برقرار خود نماند		واین چه بینی هم نماند برقرار[۵]

---

۱ یعنی از حق‌الناس نمی‌شود خلاص شد.
۲ اشاره به آیه قرآن «**وَ نَادَوْا یَا مَالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ**»(**زخرف، آیه۷۷**).
۳ رباعیات، ابوسعید ابوالخیر.
۴ مواعظ، سعدی شیرازی.
۵ همان.

مال حرام

بنده حتی یک ریال مال حرام به همسرم و فرزندانم ندادم، همه‌اش حلال بود. کارکردم آقاجان، این کارهای امروزی را نمی‌گویم.

شب متقین

«أَمَّا اللَّيلُ فَصَافُّونَ أَقْدَامَهُمْ، تَالِينَ لِأَجْزَاءِ الْقُرْآنِ يُرَتِّلُونَهَا تَرْتِيلاً[1]»، شب که می‌شود، متقین آیات قرآن را با ترتیل می‌خوانند. یعنی به نحوی خداپسند، آن‌ها قدم‌ها را مرتب گذاشته‌اند و به‌صورت غراء، جزء جزء قرآن را می‌خوانند.

تربت امام حسین ﷺ

ازآنجایی که خون مقدس حضرت امام حسین ﷺ ریخته است، در حدود چهار فرسنگ در چهار فرسنگ، تربت آقا است.

خوف از خود

می‌گویند «خوف از خدا»، خدا که خوف ندارد. خوف از اعمال بد خودشان است که آیا وصال تحقق پیدا می‌کند یا نه!

صفر الکف

در حین تکبیرةالاحرام، دست را پشت سرمان می‌شکنیم و می‌گوییم خدایا فقیرم، صفر الکَفَّم. پیامبر خدا ﷺ می‌فرماید که فقیرم، یعنی هیچی ندارم. آن‌طرف (بعد از مرگ) هم که رفتیم، دیگر چیزی نداریم که به کسی بدهیم.

---

۱ نهج‌البلاغه، خطبه ۱۹۳.

دیدار با امام علی ؑ

ای که گفتی فمن یمت یرنی | دل فدای کلام دلجویت
کاش روزی هزار مرتبه من | مردمی تا ببینمی رویت[۱]

این شعر درباره کیست آقاجان؟ امیر عرب و عجم، امیرالمؤمنین ؑ.

حضرت فرمود هر کس بمیرد مرا می‌بیند. حالا یکی معاویه است و یکی هم خود امام علی ؑ است. او خودش را می‌بیند، «**هذه جهنم التی کنتم توعدون**»(یس، آیه۶۳)، حضرت علی ؑ نیز خودشان را می‌بینند که «**روح و ریحان و جنت النعیم**»(واقعه، آیه۸۹) و «**فادخلوها خالدین**»(زمر، آیه۷۳).

جهنم و بهشت حقیقی

آقاجان، یک جهنم داریم که در بسیاری از آیات به آن اشاره‌شده است و حق است و درست منتهی برای عوام‌الناس است. جهنم واقعی دوری از الله است. بُعد از لقاءالله و این لقاء بهترین بهشت حضرت حق است[۲].

جنسیت پس از مرگ

تو راه می‌آمدم به‌طرف دیار خودمان یعنی نجف‌آباد. شخصی در مسیر از من پرسید در جهان دیگر جنسیت مطرح نیست؟ حضرت حق عنایتی کرد و عرض کردم هست اما جسمی نیست که معلوم شود زن است یا مَرد. «**نفخت فیه من روحی**».

---

۱ شعری از میرزا ابوالقاسم شیرازی.

۲ اشاره به آیه قرآن که رضوان الهی را برتر از جنات عدن معرفی می‌کند «**وَ رِضْوانٌ مِنَ اللهِ أَكْبَرُ**» **(توبه، آیه۷۲)**.

حشر با ربا

بنده در منزل حاج غلامحسین منبر می‌رفتم و از ربا گفتم. شخصی این مطالب را شنید و رفته بود پیش فردی که به او ربا داده بود و گفت: شیخی در خانه حاج غلامحسین گفته ربا حرام است. پولی که به تو دادم رباست، آن را پس بده!

شخص دیگری به وساطت آمد و با التماس از این آقا می‌خواست مهلت بدهد چون فلانی فعلاً چنین پولی ندارد بدهد. شما فعلاً سود فعلیشو بگیر و بعداً بیا و اصل پول را بگیر، ما تا فلان وقت آن پول را برایت تهیه می‌کنیم، آن آقا که سید هم هست، پول را گرفت!

این آقا گفت پس ۵۰۰ تومان از این پول ربوی که اصل و مُخ ربا است را بدهید به خواهر یتیم دار من و او ضمانت کرده بود که این مبلغ را به خواهر ایشان بدهد.

همین فرد در حین جان دادن می‌گفت: نسوزانید، گاوصندوق را نسوزانید، نشکن، نشکن. دو نفر از غلامانش و یک زن دیگر گاوصندوق منزلش را شکستند و همه چک‌ها و پول‌ها را بردند و خودش هم جان داد.

حین جان دادن چه می‌گفت؟ نشکنید، نشکنید، نبرید پول‌ها را. این آقا با همان محشور است. استادم فرمود ما هرکسی را که دوست می‌داریم، خدا با همان محشورمان می‌کند. «**و لو کان حجرا**»، در قدیم برخی از بت‌ها را با سنگ می‌تراشیدند و اگر کسی حتی یک بت را دوست داشته باشد با او محشور می‌شود. خداوند این مرد و همه ربوی‌ها را به‌طورکلی با ربا محشور می‌کند.

مقام زن

زن مگو مرد آفرین روزگار — *زن مگو بنت الجلال اخت الوقار*
زن مگو خاک رهش نقش جبین — *زن مگو دست خدا در آستین*[1]

حضرت زینب، خواهر امام حسین ﷣ در باغ شوهرش در **۳۰** کیلومتری شام مدفون است. بسیاری از این کسانی که برای زیارت ایشان می‌روند، سر لُخت هستند! اسم شوهر ایشان جعفر طیار بود و طیار به خاطر این به ایشان اطلاق شده چون آقاجان، توی بهشت در طیران است. این مرد خانمش آن‌کسی است که:

بادا سرم فدای بلند آستان تو — *این سر که نامده بر هیچ درگهی فرود*
دردا که از قیام تو این قوم بی تمیز — *نشناختند که ایده جانبازیت چه بود*[2]

کتاب پُر اشکال

شیخ نعمت‌الله صالحی کتابی نوشت[3] که در مدرسه حاج ابراهیم، **۳۳** اشکال به آن گرفتم اما اعتنا نکرد و بعدازآن کتاب عُمال شاه را نوشت و ماجراهای دیگر.

ولایت بر همه

«**اشهد انّ علیا امیرالمومنین ولی الله**»، حضرت از طرف حضرت حق ولایت دارد در کل زندگی شیعیان.

---

۱ گنجینه اسرار، عمان سامانی.

۲ شعری از ناصر یمین مردوخی.

۳ منظور حضرت استاد کتاب شهید جاوید است که درباره قیام امام حسین ﷺ نوشته‌شده است و اعتراضات زیادی توسط علما با آن وارد شد.

قرائت حقیقت قرآن

در روایات آمده که امیرالمؤمنین علی ﷺ در فاصله پا در رکاب گذاشتن ختم قرآن می‌کردند. بنده به استاد علامه حسن‌زاده آملی عرض کردم، حضرت استاد، مگر آنی[1] نمی‌خواندند؟ عرض کردم آیا به قلب خودشان توجه نمی‌کردند که یک آن خوانده بشود و در نزدشان حاضر باشد؟

فرمودند بله همین‌طور است و چیزهای دیگری هم هست.

بت‌پرستی ممنوع

برخی خرافات را باید از ذهن مردم بیرون کنیم و آن اینکه در «**ضرب ضربا بالیمین**»(صافات، آیه۹۳)، چه کسی ضربه زد؟ ابراهیم خلیل ﷺ. درسته؟ او همه بت‌ها، بت‌های درون بتخانه نه، بلکه بت‌های عالم را شکست یعنی بعد از ابراهیم خلیل ﷺ بت‌پرستی ممنوع است.

برخی می‌گویند که او بت‌ها را یکی‌یکی شکسته و تبر را گذاشته روی دوش بت بزرگ. درسته؟ این‌طوری نمی‌گویند؟ این کار چقدر طول می‌کشد؟ آیه «**ضرب ضربا بالیمین**»(صافات، آیه۹۳)، نشان می‌دهد که این اتفاق در یک آن رخ‌داده، پس این‌که می‌گویند که روی دوشش گذاشت، غلط است چون او باید تمام بت‌ها را بشکند و به‌علاوه بت‌های عالم را بشکند.

۱ یعنی زمان بسیار اندک که مترادف است با «دم». (دهخدا)

مقام رسول خدا ﷺ

پیامبر خدا ﷺ برای کل امور خویش و برای کل گروندگان به وجود مقدسش موحی‌الیه است یعنی همه‌چیز به ایشان وحی می‌شود. وحی هم یعنی نه‌تنها در بیداری بلکه در خواب نیز به ایشان وحی می‌شد. وحی الهی خواب‌وبیداری ندارد.

حضرت در نماز همان‌طور که جلوی خویش را می‌دید، پشت سر را هم می‌دید و همچنین چپ و راست را؛ یعنی کل وجود را مشاهده می‌کردند. «**لولاك لما خلقت الافلاك**[1]»، پیامبرم اگر تو نبودی این افلاک را نمی‌آفریدم.

یادگیری زبان عِبری

علامه شعرانی فرمودند من کتاب عهدین (عهد عیسی و موسی علیهما السلام) را نزد حاخام[2] یهودی خواندم تا بتوانم خط عِبری را خودم بفهمم و بتوانم کتاب تورات را متوجه بشوم که کجای آن موافق یا مخالف عقیده‌ام است. آقاجان حاخام یهودی یعنی رئیسشان. کدام عالمی و کدام مجتهدی رفته نزد حاخام یهودی خط عِبری بخواند؟ این‌ها را سرسری نگاهش نکنید جانم.

عارف پروری

ملاحسینقلی همدانی سیصد عارف پرورد! پرورشی که به‌حکم «**اذا اراد الله شیئا ان یقول له کن فیکون**»(یس، آیه۸۲) یعنی آنی[3] بود.

---

۱ بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۶۱۱.

۲ حاخام یا خاخام یا حَکَم (به عبری: חכם) به معنای فرد دارای حکمت است.

۳ منظور از آنی در اینجا تصرف جان عارف در نفوس مستعد است.

از بین این سیصد عارف که ایشان پرورش داد افرادی مانند بهاری همدانی و میرزا جواد آقا بودند. روزی ایشان دنباله یک شط با شاگردان برای زیارت امام حسین علیه‌السلام می‌آمدند. ایشان و همگی همراهان ملبس و معمم بودند. استاد مشاهده می‌کند که توی یک چادری در نزدیک شط، رقص و آواز و شراب و کباب و غیره و ذلک هست. در آن‌وقت به شاگردها می‌فرمایند برویم به آن مجلس. همگی می‌روند و خود استاد جلوتر از همه می‌رود. وقتی وارد مجلس شدند، رقاصه گفت: «گر تو نمی‌پسندی تغییر ده قضا را[۱]»، استاد می‌فرمایند که تغییر دادیم. این تغییر آنی است. استادش است. رقاصه خَرَّ، یعنی غلتید و گریه و ناله از افراد بلند شد و روی پای استاد اُفتادند که ما را ببخشید[۲].

با طهارت باش

طهارت با وضو تفاوت دارد. طهارت از کل «**ما سوی الله**» است اما وضو گاهی می‌رسد و گاهی نمی‌رسد[۳]. «**ما سوی الله**» یعنی همه‌چیز. انسان باید اهل طهارت باشد یعنی از کل «**ما سوی الله**» طاهر باشد، از همه‌اش. طهارت قلبی و سری است که همه‌اش حق‌اند. قلب و سر.

کدورت قلب

ملاحسینقلی همدانی به میرزا جواد آقای ملکی تبریزی می‌فرمایند جواد! همین[۴]. جواد! تو توی تبریز با علمای آنجا یک کدورتی داری و همین امر سبب شده که اجازه نمی‌دهد

---

۱ رقاصه در حین رقص این عبارت را باحالت آواز خواند.

۲ در برخی منابع مشابه این واقعه از آقا محمد بیدآبادی نقل‌شده است.

۳ یعنی هرچقدر هم انسان تلاش بر دوام وضو داشته باشد مواقعی هست که وضو نداشته باشد اما طهارت را می‌شود در همه آنات و لحظات حفظ کرد زیرا که یکی مربوط به جسم است و دیگری مربوط به جان.

۴ یعنی فقط نام ایشان را صدا می‌فرماید و هیچ لقب و صفتی جهت احترام استفاده نمی‌کند!

بالا بیایی. حالا برو به تبریز و کفش‌های علما را در هر مدرَسی که نشسته‌اند جفت کن تا به تو خبر بدهم.

معنای کفش‌ها را جفت کن روشن است؟ شخص کفش را گذاشته است دم در و رفته درون اتاق، وقتی می‌خواهد برگردد باید از آن‌طرف کفش را بپوشد. دقت فرمودید؟ جواد تبریزی رفته تا این‌طوری این کفش‌ها را جفت کند. اینجا فقط جواد تبریزی است. استاد به او چه فرمود؟ فرمود هر وقت که کدورت تمام شد به تو تذکر می‌دهم یا می‌آیم به سراغت. این آمدن هم آنی است. استاد ملاحسینقلی همدانی یک‌وقتی فرمود. جواد بس است، بیا بالا. او هم می‌آید و در آخرین صف شاگردان استاد می‌نشیند تا ببیند استاد می‌فرمایند یک‌قدم جلوتر بیا یا نه و اینجا شد میرزا جوادآقا ملکی تبریزی.

خدمت به مادر

(شاگرد: مادرم از شهرستان آمده بود اما بنده جهت خدمت به استاد از ایشان عذر خواستم و اجازه گرفتم محضر استاد برسم. حضرت استاد علی‌الظاهر از این مطلب مطلع نبودند اما پس از دیدن بنده فرمودند).

جناب استاد: عارف بزرگواری فرماید: مادرم یک‌شبی آب خواست. ظرفی آب کردم و آمدم بالای سرش، خوابش برد. تا صبح بالای سرش ایستادم تا ببینم کی بیدار می‌شود. صبح بیدار شد. گفت پسرم هنوز ایستاده‌ای؟ گفتم بله. دعا کرد درباره‌ام.

(شاگرد: به استاد عرض کردم: مادرم از شهرستان آمدند).

جناب استاد: تو باید اکنون در خدمت مادر باشی.

(شاگرد: به مادر گفتم که خدمت شما می‌رسم).

جناب استاد: اولاً «گفتم» غلط است. باید بگویی «عرض کردم»، این‌طور صحبت کردن درست است در مورد مادر. ثانیاً مادر باید راضی باشد، سرّا و قلبا. ثالثاً: او باید کار خودش را بکند و شما هم کار خودتان را[1].

یوم تُبلی السرائر

کسی که معصیت‌کار است، در دنیا معصیت خویش را انکار می‌کند و آن‌طرف نیز انکار خواهد کرد اما قیامت چگونه است؟ «**یوم تُبلی السرائر**»، قیامت کبری، تُبلی. این‌که می‌گوید من نکردم، این کارها و معصیت‌ها را به شهود خواهد دید. دست‌ها و پاها و کل وجود او شهادت می‌دهد. «**يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُم بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ**»، کل وجود آدم خبر می‌دهد که این کار را کردم.

خلقت از عدم

هیچ‌چیز از نیست به وجود نیامده، بلکه همه از هستی نشات گرفته‌اند اما ظهورات فرق می‌کند.

قبض و بسط

ما همیشه تابع قبض و بسطیم؛ یعنی آن به آن خدا است که این کار را می‌کند. قبض و بسط به دست اوست. یک روز خوشحالید، بسط است و یک روز هم خوشحال نیستید، قبض است.

باسط و قابض خودِ حضرت الله تبارک‌وتعالی است. گاهی بسط می‌کند. خوشحالید و گویی دنیا برای شماست. بعدش قبض می‌کند. عجب، امروز ناراحتم، سختم است. مثلاً

---

۱ یعنی او به‌حکم رأفت و رحمت مادری به شما اجازه رفتن بدهد و شما به‌حکم ادب فرزندی در خدمت او باشید.

فلان کس نیامده است. این احوالات به‌طور کلی قبض و بسط است، قبض هم اول[۱] است. انسان را فشار می‌دهد و شخص ناراحت است به‌طور کلی و بعد خودش هم بسط می‌دهد و خودش باز می‌کند.

خیر محض

خدا هیچ‌چیز را نمی‌آفریند[۲] که برای خلقش ضرر داشته باشد بلکه همه خیر است[۳].

بار امانت

آسمان بار امانت نتوانست کشید — قرعه کار به نام من دیوانه زدند[۴]

«إِنَّا عَرَضْنَا الأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وحملها الإنسان إنه کان ظلوما جهولا» (احزاب، آیه ۷۲)

ما امانت را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه کردیم، پس از برداشتن آن سرباز زدند و از آن هراسناک شدند و انسان آن را برداشت، راستی او بسیار ستمگر و نادان بود.

به فرموده استادم علامه طباطبایی ظلم و جهل را رها کنید و به عدل گرائید.

---

۱ حضرت علامه حسن‌زاده آملی در دروس مصباح الانس می‌فرمایند که قبض مقدم بر بسط است و درآیات قرآن نیز این قاعده دیده می‌شود. ایشان قبض را از سنخ قضا و بسط را از سنخ قدر معرفی می‌کنند یعنی قبض اجمال است و بسط تفصیل.

۲ **«قل کل یعمل علی شاکلته»(اسراء، آیه ۸٤)**، هر کس بر اساس شاکله وجودی خویش کار می‌کند لذا از خدای خیر محض نیز جز خیر صادر نمی‌شود و شر امری است عدمی.

۳ اینکه گاهی در نگاه سطحی برای باد و طوفان و ... نیز ضرر قائل می‌شویم، اگر با دیده عقل بنگریم ضرر نیست و همان نیز خیر است و این داستان خیر و شر سر دراز دارد و در ابتدای کتاب معرفت نفس علامه حسن‌زاده آملی سرنخ‌های خوبی جهت حل این مشکل خواهید یافت.

۴ دیوان اشعار، حافظ شیرازی.

«**بالعدل قامت السماوات و الارض**[۱]»، سماوات جمع است و یعنی بی‌کران‌ها و بی‌نشان‌ها. اصلاً هیچ حسابی ندارد. آسمان‌ها و زمین به عدل قوام دارد. ببین جانم، «**لو کان فیهما آلهه لفسدتا**»(انبیاء، آیه۲۲)، نوشتنی نیست، دانستنی است. اگر در آسمان‌ها و زمین غیر الله باشد فاسد می‌شود. مثلاً دو خدائی باشد! یکی می‌گوید باران بیاید، یکی می‌گوید نیاید. عالم هستی یک تصمیم می‌خواهد بابا.

دوران زندگی انسان

«**اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ**»(حدید، آیه۲۰).

این آیه‌ای که خواندم تمام دوران وجود انسان را ترسیم می‌کند. خیلی عجیب است. تمامش را. لعب[۲]، لهو[۳]، زینت[۴]، تفاخر[۵] و تکاثر[۶].

علم امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف

دریکی از مجلدات فتوحات مکیه؛ که این فتوحات در مکه برای ایشان شده است و این فتح شدن هم ساده نیست؛ در آنجا بابی دارد با عنوان وزراء المهدی. هیچ‌کس مثل ایشان امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را تعریف نکرده است.

---

۱ تفسیر صافی.

۲ لعب یعنی بازی کردن اشاره به دوران کودکی دارد.

۳ لهو یا بازیچه داشتن اشاره به نوجوانی است.

۴ زینت گری اشاره به دوران جوانی است.

۵ تفاخر اشاره به دوران میان‌سالی است.

۶ تکاثر اشاره به دوران پیری است.

آنجا می‌نویسد «**یاتیه الرجل فیقول یا مهدی اعطنی و بین یدیه المال**»، حالا این مال دوتاست و هر دو مصداق این عبارت است. مال مادی و معنوی.

و جده علی ابن ابیطالب ؑ یقول: «کل وعاء یضیق بما جعل فیه الا وعاء العلم فانه یتسع[1]»، هر چیزی از مادیات که بریزید در این ظرف‌های مادی، پُر می‌شود. دیگر جا ندارد و جایش تنگ می‌شود. «**الا وعاء العلم**»، مگر ظرف علم: «**فانه یتسع**».

آقاجان، **یتسع**، **یتسع**، **یتسع** تا اینکه رسول‌الله ؐ چطور بود؟ در نماز جلوی خود و پشت سر، چپ و راست خود را می‌دید. به تعبیری آفرینش را می‌دید و همه‌اش به اذن الله. سؤالی در اینجاست که آیا این شهود فقط در نماز بود؟ نه، همیشگی بود منتهی در نماز باید توجه به حضرت حق باشد لذا همه‌جا لله است.

سختی طلبگی

تا هفت سال در حجره‌ای بودم که در کنار آب‌انبار بود. کف حجره تر و دیوارها سیاه و چراغ‌موشی؛ هفت‌تا یک‌تومانی از آیت‌الله خراسانی شهریه می‌گرفتم. این‌ها مربوط به قبل از رفتنم به قم المقدسه و محضر آیت‌الله بروجردی است.

قرض‌الحسنه

جناب استاد: آیا اینجا (در این شهر) قرض‌الحسنه هم هست؟ طوری که یک ریال کم و زیاد نشود؟

(شاگرد: بله، هست).

جناب استاد: پس چطور حقوق کارمندان را می‌دهند؟

---

۱ نهج‌البلاغه، حکمت ۲۰۵.

(شاگرد: نمی‌دانم).

جناب استاد: این هم مسئله‌ای است. می‌توان برای این امر کاری کرد و آن این‌که اجازه داده شود به مسئولان قرض‌الحسنه که مثلاً با یک‌دهم یا یک‌چهلم پول کار کنند.

ظهور امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف

(شاگرد: در منابع روایی علائم و نشانه‌های متعددی برای ظهور امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف آمده است. آیا صحیح است که ما علائم را با اتفاقات و اشخاص عصر حاضر تطبیق بدهیم؟)

جناب استاد: کذب الوقاتون. اسمش رویش است، کَذِبَ.

(شاگرد: حکمت غیبت امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف چیست؟)

جناب استاد: حقیقتش را بخواهید نمی‌دانم، اما مانند آفتاب پشت ابر به مردم فیض می‌رسانند و وقتی ظهور کردند به دیوار کعبه تکیه می‌زنند و «**جاء المهدی**»، این‌که می‌گویند امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف با شمشیر می‌آید، منظور از شمشیر، برندگی استدلال و برهان ایشان برای دشمنان و کل مردم است. این‌که می‌گویند او می‌آید و سپس خون‌ریزی می‌شود و همه را سر می‌برد، همه این‌ها مزخرف است.

کلاه عرفان

خواجه ولایی مرا به حسینیه شیوا دعوت کرد. در آنجا بین ۲۸۰ الی ۳۰۰ خانم می‌آمدند و بنده برای خانم‌ها صحبت می‌کردم. شیوا نام دخترشان بود که بیمار شد و او را به انگلستان بردند اما از دنیا رفت. علامه در فرودگاه منتظر او بود و سرانجام او را در جوار حضرت معصومه علیهاالسلام دفن کردند. خواجه اُجاق[1] بود و همه او را دوست داشتند.

[1] یعنی گرم و خوش‌مشرب بود.

ایشان روزی کلاهی به من داد و گفت این کلاه شماست. به ایشان گفتم من که کلاه ندارم. فرمودند کلاه ولی‌ام است. گفتم ولی شما؟ گفتند منظورم استادتان است، علامه حسن‌زاده آملی. او علامه را ولی‌ام صدا می‌زد. محو در علامه بود.

آن کلاه به رنگ سبز یشمی بود. کلاه را داد و گفت این کلاه عرفان است. عرفانِ علامه حسن‌زاده آملی.

(شاگرد: آیا در آن شهود امام حسین علیه‌السلام که در جوانی به شما دست داد، ایشان هم کلاه سبز به شما دادند؟)

جناب استاد: خیر، آن کلاه قرمز بود. امام علیه‌السلام را در هاله‌ای از نور دیدم. چند کلاه داشتند و فرمودند انتخاب کن. من عرض کردم هرکدام که شما تشخیص می‌دهید به من بدهید، من انتخاب نمی‌کنم. امام کلاه قرمز[1] را بر سر من گذاشت و من فکر می‌کردم شهید می‌شوم اما نشدم!

انحراف عقیدتی

روزی دو نفر آمدند پیش من، گفتند فلان عارف خدای ما است! گفتم یعنی شما را آفریده است؟ گفتند بله. گفتم او هم عبداللهای است مانند عبدالله‌های دیگر و هرچه کردم تا آن‌ها را از عقیده انحرافی‌شان منصرف کنم، نشد. عقیده را نمی‌توان تغییر داد. آقاجان:

علم چندان‌که بیشتر خوانی   چون عمل در تو نیست نادانی[2]

---

۱ عارف کسی است که نفس خویش را کشته است و این کشته شدن فی سبیل الله اعظم شهادت‌ها است لذا عارف حقیقتاً شهید است و حائز هر دو کلاه شهادت و عرفان.

۲ گلستان، سعدی شیرازی.

اماته و احیاء

(همسر بزرگوار حضرت استاد درباره سوسک‌های منزل فرمودند: اینجا خیلی سوسک داشت، خانمی آمد سم‌پاشی کرد و سوسک‌ها مُردند! آدم دلش به هم می‌خورد[1]).

حضرت استاد با لبخند فرمودند: خدا احیاء می‌کند و شما اماته می‌کنید؟ خدا زندگی می‌دهد و شما می‌میرانید!

شهاب ثاقب

(شاگرد: معنای شهاب ثاقب چیست؟)

از ثُقبه می‌آید و به معنای کوبنده است و ظاهراً منظورش ستاره‌های صبحگاهی باشد.[2]

فرحین

«**إذ قال له قومه لا تفرح إن الله لا يحب الفرحين**»(قصص، آیه۸۶) پیروان قارون. «**قومُهُ**» به او گفتند خوشحال نباش. «**ان الله لا يحب الفرحين**»، همانا که خدادوست نمی‌دارد. فرح یعنی خوشحالی. این‌که شاه اسم همسرش را گذاشته فرح برای همین است! این خوشحالی هر خوشحالی نیست بلکه منظور آن افرادی هستند که از شدت خوشحالی، رقص و آواز و غیره و ذلک دارند[3].

آنژیو

به علت بیماری قلبی، سه بار مرا آنژیوکردند. یک سیمی از کشاله ران می‌رود به قلب. خودم درون تلویزیونی که بالای سرم بود آن را می‌دیدم. دو آنژیو در یک بیمارستان و

---

۱ یعنی سوسک چندش‌آور است و انسان را اذیت می‌کند.

۲ در ادامه حضرت استاد با مزاح فرمودند منظورش شهاب‌الدین مرعشی نیست؟ در این مزاح نکته‌ای نهفته است. فتدبر.

۳ منظور استاد خوشحالی غفلت زا است که با این تعبیر تنزل یافته جهت تفهیم مخاطب بیان فرمودند.

یکی در بیمارستانی دیگر. آن‌وقت آن دکتر تهرانی که نامش فلانی بود، قبول نکرد قلب مرا عمل کند چون می‌گفت قلب دستکاری‌شده است. منم معمم بودم، تا یک مدتی ایستادم اما جواب نمی‌داد و با فرد دیگری صحبت می‌کرد. دو منشی هم دم در بودند. مرا که می‌دیدند هم من بدم می‌آمد و هم آن‌ها؛ هجده هزار تومان برای رسیدن به جناب دکتر هزینه شد اما به‌هرحال چیزی جز خفت به بنده نرسید[1].

بیمه و حق‌الناس

اگر به ماشین کسی زدید و بیمه پولش را داد، شما بازهم بدهکارید. خط و خش روی ماشین را صافکارها چقدر میستونن[2]؟ یک خط. بچه کوچک بوده این خط را کشیده، چه ماشین باشد چه دیوار اما حالا بزرگ‌شده و فهمیده خطا کرده است. او باید جبران کند و رضایت طرف را، جلب کند. آقا علی ابن الحسین علیه‌السلام در شب عاشورا می‌فرمایند اگر سر پدرم را با حربه‌ای قطع کردند و آن حربه نزد من باشد، آن را به صاحبش برمی‌گردانم. پس ببینید در عمرتان که مال دگران بر گردنتان نباشد.

اگر رضایت حاصل نشد «**یوم تبلی السرائر**» داریم. در این روز همه اسرار هویدا است. بله؟ اسرار آدمیان همه هویدا است. در آن روز می‌گوید این کارها را نکردم اما «**الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ وَ تُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَ تَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ**»(یس، آیه ۶۵).

اقتدا به رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله

نماز را اگر به فرادی یا به جماعت می‌خوانیم، اقتدای واقعی به رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله باید کنیم. هرچند فقط معصوم می‌تواند به اول معصوم عالم اقتدای حقیقی کند.

---

۱ استاد می‌فرمودند خداوند شفا را در کار دکتری که اهل طلب کردن پول باشد قرار نمی‌دهد. (فتدبر فی معنی الشفاء).

۲ با لهجه اصفهانی و نجف‌آبادی یعنی می‌گیرند.

دریای وحدت

علامه حسن‌زاده آملی روحی فدا می‌فرمودند از ساحل پیمایی به درآیید و شیرجه بروید در دریای وحدت، یعنی مدام دور نگردید[1]، دور نگردید تا به «**قل هو الله احد**»(توحید، آیه۱) برسید. یعنی به احدیت برسید.

خط‌خطی

مانع خط‌خطی کردن بچه‌ها نشوید. کودکان از همین خط کشیدن‌ها نقاشی یاد می‌گیرد و ما نمی‌فهمیم.

نشانه ولایت

امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرمایند که «**وضعنی فی هجره**[2]»، رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله مرا در دامن خودش قرارداد و «**انا ولد یضمنی الی صدره**[3]»، فرزندی بودم که مرا به سینه خودش می‌چسبانید. این به سینه خود می‌چسبانید یعنی چه؟ آیا اشاره به مقام ولایت نیست؟ «**اشهد ان علی ولی الله**»، یعنی از طرف خدا ولایت دارد بر عباد.

شرح صدر

«**الم نشرح لك صدرك**»(انشراح، آیه۱) آیا ما سینه تو را گشاده و فراخ قرار ندادیم؟ حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله را؛ این شرح صدر به گنجایش آفرینش است، آفرینش الله؛ یعنی به گستره نظام وجود.

---

۱ منظور دور خود گشتن و سرگردانی است.

۲ نهج‌البلاغه، خطبه ۱۹۲.

۳ همان.

حدیث نعمت

«**واما بنعمت ربك فحدث**»(ضحی، آیه۱۱)، این دستور برای ما خیلی عالی است. چیزی که به کسی می‌دهید، آیا نمی‌خواهید اثرش برای شما ظاهر شود؟ این نعمتی که خدا به شما داده را «**فحدث**»، یعنی به دیگران بده، حدیث کن. «**فحدث**»، گستره‌اش به وسعت گستره وجود است. هر جا یتیمی است، به‌طورکلی فقرا و غیره و ذلک به همه آن‌ها حدیث کن. به فرمایش رسول‌الله ﷺ: «**الفقر فخری**[1]»، به خدا عرض می‌کند که «**الفقر فخری**» چون تو غنی‌ای و «**اغنی الاغنیا**» تویی.

ای کریمی که از خزائن غیب | *گبر و ترسا وظیفه خور داری*
دوستان را کجا کنی محروم | *تو که با دشمنان این نظر داری*[2]

این سفره‌ای که گسترده‌اید در عالم وجود، بر سر این سفره خزائن غیب نیز هست و همه می‌خورند و نمی‌فهمند.

دو یار دیرین

آیت الله منتظری خواب می‌بیند که عثمان ابن حنیف آمده بالای سرش و می‌فرماید بلند بشوید و برای نماز شب وضو بگیرید. وقتی بیدار می‌شود، می‌بیند شهید مطهری بالای سر وی با یک ظرف آب ایستاده و می‌گوید وضو بگیرید، می‌خواهیم نماز شب بخوانیم.

این‌ها هر دو در خانه آقای معینی منبر می‌رفتند. یک روز آیت‌الله منتظری می‌گوید آقای مطهری، برویم درس نهج‌البلاغه حاج علی آقا شیرازی. ایشان در جواب می‌گوید ما خودمان مفسر نهج‌البلاغه‌ایم! آیت‌الله منتظری می‌گوید حالا برویم. آقاجان وقتی‌که

---

۱ بحارالانوار، ج ۶۹، ص ۵۶.

۲ گلستان، سعدی.

دو سه روز از رفتن به درس ایشان می‌گذرد، شهید مطهری می‌گوید که در تمام کره زمین مثل حاج میرزاعلی آقا کسی نیست که درس نهج‌البلاغه بدهد.

آقایان مطهری و منتظری همدرس بودند. آخرین روز مطهری می‌گوید: منتظری! کی بشود برویم توی بهشت تا نهج‌البلاغه را نزد خود آقا بخوانیم، امیرالمؤمنین علی ﴿علیه‌السلام﴾.

عجله نکن

(یکی از شاگرد در درونش از عدم وصال غمین و ناراحت بود که استاد بدون اینکه کلامی بین ایشان و آن شاگرد ردوبدل شده باشد در وسط درس به ایشان رو کرده و فرمودند)

جناب استاد: فلانی، بنده شصت سال به دنبال استاد دویدیم نه یک استاد بلکه سی استاد! مگر شما چند سالتان است[1]؟

استاد بی‌نظیر

ما درس خارج را نزد آیت‌الله بروجردی خواندیم و بالای قبر استادم نوشته است:

هیهات ان یاتی الزمان بمثله ان الزمان بمثله لعقیم

فقه و اصول خدمتشان بودم. این اواخر گوششان مقداری سنگین شده بود. طلبه‌ها که از ایشان سؤالی می‌پرسیدند، گوششان را می‌آوردند جلوتر تا صدا را بشنوند. ایشان با آن سن و سال برای بهره‌گیری از اخبار عصمت و طهارت ﴿علیهم‌السلام﴾، از حفظ اشعار سیوطی[2] را می‌خواندند.

---

۱ از این موارد اخبار از نیات و افکار به وفور از ایشان ظهور می‌کرد که در این کتاب از پرداختن به بسیاری از آن‌ها خودداری کردیم.

۲ به فرموده حضرت استادکتاب سیوطی دومین کتابی است که در سیر علمی باید نزد استادی زبان‌فهم خوانده شود.

غذای داغ

در زمان پیامبر خدا ﷺ چای نبود اما حضرت هرچه داغ بود را می‌فرمود: «**ما کانَ اللّه عزوجل لِیُطعِمَنَا النّارَ، أقِرّوهُ حَتّی یَبرُدَ**[1]»، اجازه دهید سرد شود و سپس بخورید. داغ نخورید زیرا خدا آتش را غذای ما قرار نداده است.

ارزش گریه

گریه بر هر درد بی‌درمان دواست — چشم گریان چشمهٔ فیض خداست

تا نگرید ابر کی خندد چمن؟ — تا نگرید طفل کی جوشد لبن؟[2]

ان‌شاءالله

عبارت «**ان‌شاءالله**»، همیشه بر زبان و قلبتان باشد.

پیامی‌از جبهه

کلاه ضد تیری بر سرم بود و در دل کوهی در خرمشهر یعنی ویران شهر دیده‌بانی می‌کردم. یکی از پشت سرم گفت پیغامی ندارید[3]؟ گفتم چرا دارم.

«**یا ایهاالذین امنوا ما لکم اذا قیل لکم انفروا فی سبیل‌الله اثاقلتم الی الارض ارضیتم بالحیوه الدنیا من الاخره فما متاع الحیوه الدنیا فی الاخره الا قلیل**»(توبه، آیه۳۸).

ای مردم باایمان، چه شده وقتی به شما می‌گویند «**ففروا الی الله**»، یعنی از دنیا و دنیایی‌ها فرار کنید به‌طرف خدا، «**اثاقلتم الی الارض**»، یعنی دنیایی صرف.

---

۱ مکارم الاخلاق، ص ۱۵۰.

۲ مثنوی معنوی، مولوی.

۳ سائل خبرنگاری بود که در حال تهیه گزارش از جبهه‌های جنگ بود.

*دنیا و آخرت به نگاهی فروختیم		سودا چنین خوش است که یکجا کند کسی*[1]

آقاجان، این «**اثاقلتم الی الارض**» یعنی چرا از این دنیا جدا نمی‌شوید؟ «**ثقل**» مثل این جرثقیل‌ها که برای امور مختلف استفاده می‌کنند. «**ارضیتم بالحیوه الدنیا من الاخره**»، آیا به حیات و زندگی دنیایی کفایت کرده و آخرت را رها نمودید؟

«**وما الحیوه الدنیا الا متاع الغرور**»(حدید، آیه ۲۰)، آقاجان، این ما، مای نافیه است. عنایت فرمودید؟ یعنی هرگز. «**ما الحیاه الدنیا**»، این زندگی دنیایی غرور آور است جانم.

طلب علم در مهد

*چنین گفت پیغمبر راست گوی		ز گهواره تا گور دانش بجوی*[2]

حالا اصل مطلبش هم «**اطلبوا العلم من المهد الی اللحد**[3]»، است که ترجمه‌اش می‌شود ز گهواره تاگور دانش بجوی. بعضی می‌گویند آدم در گهواره که نمی‌تواند تحصیل علم کند. نمی‌شود؟ آقاجان، کودک وقتی در گهواره هم هست حرف‌های مادر را می‌فهمد و بخصوص آن‌وقتی که در رحم مادر است، تمام اطوار مادر را تقلید و ادراک می‌کند.

تدبیر حق‌تعالی

*دو کشتی متساوی اساس را در بحر		یکی رساند به ساحل یکی به طوفان داد*

*دو تاجر متساوی المتاع را در شهر		یکی به سود حواله یکی به خسران داد*

*دو سالک متشابه سلوک را در عشق		یکی ز وصل بشارت یکی ز هجران داد*[4]

---

۱ دیوان اشعار، قصاب کاشانی.

۲ منسوب به فردوسی.

۳ نهج الفصاحه، ص ۲۱۸.

۴ دیوان اشعار، محتشم کاشانی.

سوءظن و غیبت

پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در کوچه‌ای داشتند با خانمی صحبت می‌کردند. چند نفر داشتند ازآنجا عبور می‌کردند. حضرت فرمود: «**هذه زوجتی صفیه**[1]»، یعنی به حرام نیفتید.

به حرام می‌اُفتند و غیبت می‌کنند. «**الغیبت اشد من الزنا**[2]».

عشق آباد

خدا عشق و محمد عشق و علی عشق — *ز فوق العرش تا تحت الثری عشق*

به فرموده استادم علامه حسن‌زاده آملی روحی فدا، آفرینش عشق‌آباد است.

فواید سفر

«**وَسَافِرْ فَفِي الأَسْفَارِ خَمْسُ فَوَائِدِ: تَفَرُّجُ هَمٍّ، وَاكتِسابُ مَعِيشَةٍ، وَعِلْمٌ، وَآدَابٌ، وَصُحْبَةُ مَاجِد**[3]».

ماجد[4] کیست؟ این علامه‌ها ماجدند. سید حسین طباطبایی و حسن‌زاده آملی روحی فداهما و همچنین علامه شعرانی.

سادات نخابله

سادات نخابله چه کسانی هستند؟ این‌ها درختان نخل را گرده‌افشانی می‌کنند و اگر این‌ها گرده‌افشانی نکنند، بار نمی‌دهد. چون این‌ها ولایت دارند. «**اشهد ان علیا ولی الله**»،

---

۱ جامع السعادات، ملامهدی نراقی.

۲ وسائل‌الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۸۱.

۳ یعنی پس سفر کن که در مسافرت پنج فایده است. تفرج، کسب معیشت و علم، آداب و صحبت ماجد (مستدرک الوسایل، ج ۸، ص ۱۱۵).

۴ ماجد از مجد به معنای بزرگی می‌آید یعنی انسان بزرگوار و دارای عظمت معنوی.

اهل تسنن مجبورند به این‌ها بگویند که برایشان گرده‌افشانی کنند وگرنه درختان بار نمی‌دهند. حالا چه بدانند این‌ها پیروان امیرالمؤمنین علی ؑ می‌باشند و چه ندانند.

رزاق اوست

بخور چیزی از مال و چیزی بده
ز بهر کسان نیز چیزی بنه

مخور حمله ترسم که دیر ایستی
به پیرایه سر بد بود نیستی[۱]

رزاق کیست؟ الله. مگر او عالم الغیب و شهادت نیست؟ بله، پس شعر بالا غلط است[۲].

زمین طهور است

و قال رسول‌الله ﷺ: «جعلت لی الارض مسجدا و طهور»[۳].

طهور چیست جانم؟ **«طاهر لنفسه مطهر لغیره».**

زمین طهور است یعنی عصای نابینا و کفش خودمان به حدی که بر روی زمین راه رفتیم پاک است و پاک می‌شود[۴].

وعد البنات

رسول‌الله ﷺ به آن شخص که وعدالبنات کرده بود فرمود: **«من لا یرحم لا یرحم»**[۵].

شخص عربی بود که سیزده دختر را وعد البنات کرده بود یعنی زنده‌به‌گور کرد. در مورد آخرین فرزند، ناراحت شده بود. به رسول‌الله ﷺ عرض کرد که یا رسول‌الله،

---

۱ خمسه، نظامی.

۲ یعنی خداوند همیشه رزاق است و غم روزی خوردن خطاست. او در پیری انسان نیز رزاق است.

۳ الخصال، ج ۲، ص ۲۹۲.

۴ جهت آگاهی از میزان راه رفتن جهت تطهیر کف کفش یا عصای نابینا به رساله عملیه مراجعه شود.

۵ کنز العمّال، حدیث ۵۹۷۱.

روزی آمدم به خانه خودم، دیدم دختربچه خیلی زیبایی مشغول بازی است، می‌دود و بازی می‌کند. به همسرم گفتم که این دختر از کیست؟ گفت از همسایه‌ها است. دیدم شکل خودم هست، دستش را گرفتم و بنا کردم برای کشتن ببرمش!

دختر دست پدر را گرفت و بوسید، حس کرد جریان چه خبر است. دخترک گفت بابا منو نکش. احشام و گوسفندهاتو به چرا می‌برم و کار می‌کنم.

یا رسول‌الله، رحمی در دلم نبود. او التماس می‌کرد و من اصرار. یک گودی در زمین حفر کردم و بچه را گذاشتم در آن. وقتی شروع کردم به خاک ریختن، او به‌شدت گریه و التماس می‌کرد. با بیلی که به دستم بود، زدم بر سرش و خاک ریختم بر رویش. او مُرد. حالا چه کنم یا رسول‌الله؟ اینجا پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله اشکش ریخت و فرمود: «**من لاَ یرحم لا یُرحم**»، چون این مربوط به زمان جاهلیت بوده. «**الاسلام یجب ما سبق**[1]». اسلام می‌پوشاند گذشته را (گذشته‌های قبل از اسلام را).

اشک رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله همین‌طور دارد می‌ریزد و در همان حال فرمود: حالا از طرف هرکدام از فرزندانت دیه پرداز.

حدیث نعمت

«**وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ**»(ضحی، آیه۱۱)، آنچه خدا به شما داده را حدیث کنید. این حدیث کردن باید به عمل باشد یا به حرف؟ به عمل، چون به عمل کار برآید به سخن‌دانی نیست. از گفتنِ بی‌عمل، سودی عاید نمی‌شود.

مناجات با امام رضا علیه‌السلام

(حضرت استاد سمندری در مقابل ضریح آقا علی ابن موسی‌الرضا علیه‌السلام این شعر را خواندند)

---

۱ بحارالانوار، علامه مجلسی، ج ۸۱، ص ۳۱۶.

گشته‌ام در جهان و آخر کار دلبری برگزیده‌ام که مپرس
آن چنان در هوای کوی رضا می‌رود آب دیده‌ام که مپرس
سوی من لب چه می‌گزی که مگوی لب لعلی گزیده‌ام که مپرس[1]

مسبّحات

قرآن تلاوت کنید. پیامبر خدا ﷺ مقداری قبل از خواب مسبّحات را می‌خواندند. پیامبر ﷺ مگر خودش قرآن نبود؟ «**خوطب به**»[2] بود. یعنی خطاب به حضرت می‌شد و با این‌حال هر شب به این سور مداومت داشتند. ما نیز این دستور را داشتیم اما از وقتی که ناتوان[3] شدم، هر وقت از روز که بتوانم می‌خوانم.

امان از احمق

در مورد حضرت عیسی روح‌الله علیه‌السلام در قرآن آمده است: «**أُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ وَ أُحْيِ الْمَوْتَىٰ به اذن الله**»(آل‌عمران، آیه ۴۹).

ایشان گفته بود، من می‌توانم افراد دارای بیماری مانند کور و ... را شفا بدهم و حتی مرده را به اذن الله زنده کنم اما نمی‌توانم احمق را شفا دهم![4]

گمان ثواب

روزی علامه طباطبایی قدس‌سره پدرشان را (در مکاشفه‌ای) دیدند که از دست ایشان ناراحت است. عرض کردند پدر چرا ناراحتید؟ پدر گفت کاش مرا هم در ثواب تفسیر

---

۱ دیوان اشعار، حافظ.

۲ اشاره به حدیث «**انما یعرف القرآن من خوطب به**»(**کافی**، ج۸، ص۳۱۱) دارد. یعنی قرآن را کسی می‌شناسد که مخاطب آن باشد یعنی پیامبر خدا و اهل‌بیت عصمت و طهارت ایشان علیهم‌السلام.

۳ منظور استاد پس از عمل جراحی دوم بر روی قلبشان است.

۴ حضرت علامه در الهی‌نامه می‌فرمایند: الهی، حسن را شیر و پلنگ بدرد و با احمق به سر نبرد.

شریک می‌کردی. علامه عرض کرد من گمان نمی‌کردم ثوابی داشته باشد، حالا همه‌اش مال شما.

سؤال بی سؤال

(شاگرد: شما از استادتان طلب دستور سلوکی می‌کردید یا ایشان هر وقت صلاح بود دستور می‌دادند؟)

فرمودند: من دوزانو و ساکت می‌نشستم و حرف‌های ایشان را وحی می‌دانستم و سؤال بی سؤال[1].

اسراف و تبذیر

در نهج‌البلاغه، سخنی از آقا امیرالمؤمنین علی ؑ به عثمان بن حنیف انصاری[2] آمده است. او کارگزار حضرت در بصره بود. حضرت می‌فرماید: به من خبر رسیده که یکی از اهالی اهل بصره تو را به طعامی دعوت کرده و تو به‌سرعت برای غذا رفته‌ای. آیا حاکم یک ملتی که عثمان ابن‌حنیف است باید به‌سرعت دنبال غذا بدود؟ گمان نمی‌کردم تو در مجلسی شرکت کنی که فقرا و ایتام و غیره و ذلک راه ندارند و همه مدعوین از اغنیاء هستند!

بابا، جشن‌های عروسی کجا برگزار می‌شود؟ مگر تو سالن نیست؟ ورودی سالن چند است؟ پارسال پیرارسال می‌گفتند ۴ میلیون[3]! آیا این کار و این روش اسلامی است؟

---

۱ به تعبیر بزرگان، این اساتید به سوالات نپرسیده شاگرد نیز پاسخ می‌دادند.

۲ نهج‌البلاغه، نامه ۴۵.

۳ این فرمایش استاد حدوداً مربوط به سال ۱۳۹۴ است.

شبهه‌ناک

چیزی که برایت شبهه‌ناک است از دهانت بیرون بریز. شبهه‌ناک نخور. اگر شبهه‌ناک را خوردیم به چه می‌اُفتیم؟ به حرام. چیزی که ازهرجهت یقین قطعی پیدا کردی که پاک است، بخور و تناول کن.

خلقت جبرئیل و شیطان

استادم علامه حسن‌زاده آملی می‌فرمودند که خداوند اول جبرئیل را آفریده است و سپس شیطان را. جبرئیل کار خودش را می‌کند یعنی هدایت و شیطان هم کار خودش را یعنی اضلال و شما هم (من و امامی[1] هر دو بودیم) کار خودتان را بکنید یعنی یا آن‌طوری یا این‌طوری. دنبال چه مسیری هستید؟ جبرئیلی هستید یا شیطانی، که هدایت می‌کنید عباد الله را، یا اضلال می‌کنید آن‌ها را.

ماهی اوزون‌برون

برخی در مورد ماهی اوزون‌برون شهادت دادند که حلال است اما بنده که دیدم فلس نداشت! گفتند کنار گوشش فلس دارد اما گشتم و نیافتم. ماهی ازون برون حرام است، آن‌هایی که گفتند حلال است گردن خودشان است.

خوردن مرغ

اگر خواستید مرغ بخورید و مقدورتان بود، مرغ محلی بخورید و اگر خودتان بُکُشید خیلی بهتر است.

---

۱ عارف واصل، حضرت استاد محمود امامی نجف‌آبادی از دوستان سلوکی حضرت استاد سمندری.

عبادت شیطان

عبادات شیطان اضلال بوده است. هرچه عبادت کرده عبادت نبوده بلکه اضلال بوده است. یعنی اینکه می‌خواسته هدایت کند اما گمراه می‌کرده است[۱].

رضایت استاد

درس مصباح الانس ابن فناری خدمت علامه حسن‌زاده آملی بودیم. من فقیر بودم و ضبط‌صوت نداشتم اما رفیقم آقای محمود امامی داشتند. باهم صحبت می‌کردیم که یک ضبط‌صوت درون گنجه قرار دهیم و صدای استاد را ضبط کنیم اما هر دو گفتیم نه، استاد راضی نیست. آن‌وقت در منزلم، هر شب تا ساعت یک و نیم بعد از نیمه‌شب مطالعه می‌کردم تا بتوانم درس را یاد بگیرم.

خال هندو

محمود افغان بر سر قبر حافظ رفت و گفت مردک جُلُنبُر، من دنیا را به خاک و خون کشیدم تا به شیراز رسیدم، آن‌وقت تو همه را به یک خال هندو بخشیدی[۲]؟ هر کاری‌ات بکنند بازم جُلُنبُری.

استادِ علامه قاضی

(شاگرد: آقاجان، استادِ آیت‌الله قاضی چه کسی بود؟)

او علامه قاضی است نه آیت‌الله قاضی و استادش الله تبارک‌وتعالی است.

گردش ایام

در جبهه آمدند پیش بنده و گفتند به علت سابقه شما در جبهه، می‌خواهیم با شما صحبت کنیم. سوار ماشین آن‌چنانی شدند. دیدم در گرمای سوزان خرمشهر، سردِ سرد

---

۱ زیرا که هر کس بر اساس دارایی و شاکله وجودی خود عمل می‌کند و از کوزه همان برون تراود که در اوست.

۲ اشاره به شعر حافظ که این‌طور سروده: اگر آن ترک شیرازی به دست آرد دل ما را، به خال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را.

است. گفتم دیروز این ماشین دست عوامل شاه بود و امروز دست شما و فردا باید دید دست کیست.[۱]

عشق، عاشق و معشوق

استادم حسن‌زاده آملی روحی فدا می‌فرمودند اشتیاق و شوق از عَشَقه است. عَشَقه پیچکی است که به درخت می‌پیچد و خشکش می‌کند؛ درخت را می‌مکد و آن را می‌خشکاند.

عاشق، معشوق را از بی‌طاقتی خشک می‌کند.

عاشقی و رندی و مستی خوش است *پای زدن بر سر هستی خوش است*[۲]

دقت کنید، پای زدن بر سر هستی یعنی هرچه هست و داری، پایت را بکوب رویش. یعنی دیگر چیزی نمی‌خواهم و بر تمام دارایی خودت پای بکوب. زن و فرزند و عیالات و آنچه هست، غیر الله هیچ‌اند. تو همه را داشته باش اما لله و این لله دیدن، معنای پای کوبیدن است نه اینکه انسان زندگی را رها کند.

توجه به غیر

(شاگرد: خدمت استاد مشغول گوش دادن به فرمایشاتشان بودم که در ذهنم خطور کرد که شاید خانمم منتظر باشد! ایشان درس را قطع و به بنده نگاه کرده و فرمودند)

جناب استاد: خانمتان منتظر است؟ اگر منتظر است و به آن توجه دارید، غلط است. باید همه توجه به الله باشد. هرکسی را که دوست می‌داریم باید لله باشد. دوست داشتن زن و فرزند و هستی همه لله باید باشد.

---

۱ اشاره به اینکه صحیح نیست وقتی رزمنده‌ها در این سختی جهاد می‌کنند شما مانند زمان شاه بی‌توجه به آن‌ها، زیر این کولر ماشین راحت بنشینید. بدانید این وسایل که دست شماست آزمونی است برای شما که پیش از شما آزمون گذشتگان بوده است.

۲ دیوان اشعار، آیت‌الله الهی قشمه‌ای.

اصلاح نیت

(شاگرد: چطور می‌شود نیت را اصلاح کرد؟)

جناب استاد: شما نیستید که عوض می‌کنید. خودش این کار را می‌کند. الله تبارک‌وتعالی[1].

عبدالله باش

امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمودند: «**لا تَکُنْ عَبْدَ غَیْرِكَ وَ قَدْ جَعَلَكَ اللّهُ حُرّاً**[2]».

حضرت استاد علامه حسن‌زاده آملی به بنده و آقای امامی یا آقای امامی و بنده فرمودند عبدالله باشید. این عبدالله، الله اش را بالا بنویسید[3]. بنده دیگری نباش چون خدا تو را آزاد آفریده است، همین.

آقازاده نه، آزاده. «**جعلك الله**»، «**الله**» جعل کرده است، بنده دَیّاری نباش بلکه فقط بنده الله باش.

اِقاله کردن

اِقاله یعنی مثلاً شما می‌روید به پارچه‌فروشی و می‌گویید این پارچه را می‌خواهم و آن را می‌خرید اما بعد از خرید پارچه و بعد از گذشت مدتی مجدد به پاره فروش مراجعه می‌کنید و می‌گویید این پارچه هیچ نقصی ندارد اما من نمی‌خواهم.

---

۱ یعنی اگر انسان بفهمد که همه‌کاره خداست آن‌وقت نیتش اصلاح خواهد شد چون غیری نمی‌بیند که بخواهد برایش کاری کند بلکه همه کارهایش لله خواهد شد.

۲ نهج‌البلاغه، نامه ۳۱.

۳ این خطاب به شاگردانی بود که در حال نوشتن فرمایشات استاد سمندری بودند تا در نوشتن کلمه عبدالله، الله را بالاتر از دیگر حروف بنویسند و این خود درس ادب است.

اگر آن را پس گرفت یعنی اقاله کرد، «**اقالهُ الله**[۱]»، خدا او را از حقوق آزاد می کند. دقت شود اینجا دو حق‌داریم، حق‌الناس و حق‌الله. حق‌الناس آسان نیست و باید حلالیت گرفت ولی حق‌الله آسان است.

تحول غلام

محمدامین جهت هدایت مردم بر اساس وحی الهی به شهر طایف رفت اما مردم این شهر، پای مبارکشان را مجروح کردند. حضرت آمد تا رسید به پشت باغ شخصی یهودی. آن یهودی از بالای کاخش به باغ نگاه می کرد که متوجه شد یک غریبه پشت باغ او افتاده است! به غلامش گفت یک سبد کوچک انگور برای این غریبه ببر تا بخورد. گفت غریبه! این تعبیر درست است زیرا که محمدامین در نظر یک یهودی غریبه است.

غلام دید که حضرت یک حبه انگور برداشت که بخورد، فرمود «**بسم‌الله**»، او هم عرب بود ولی یهودی، گفت چه فرمودید؟ حضرت برای او دو سه کلمه فرمود. او دیگر به باغ برنگشت و دنبال محمدامین آمد تا شب جنگ بدر کبری که شهید شد. نام این غلام عِداس بود.

اسم اعظم

امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام فرماید حضرت خضر علیه‌السلام را به خواب دیدم. گفتم «**علمني عملا أتقوى على الأعداء**[۲]» فرمود بگو: «**یا هو یا من لا هو الاّ هو**». در جنگ خیبر ابی‌بکر و عمر و عثمان با پرچم رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله برای فتح خیبر رفتند منتهی خیبریت بر آن‌ها غلبه کرد و برگشتند. پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود علی کجاست؟ عرض کردند که علی مریض است و چشم‌هایش رَمَد دارد. فرمود بگوئید بیاید. فرمود فردا پرچم را به دست کسی می‌دهم که خدا و پیغمبرش را دوست می‌دارد و خدا و پیغمبر هم او را دوست می‌دارند. حضرت با

---

۱ کنز العمّال، حدیث ۹۶۵۷.

۲ مجمع‌البیان، تفسیر سوره توحید.

انگشت مبارکش از آب دهان خویش به چشمان علی ﴿ع﴾ مالید. حضرت علی ﴿ع﴾ فرمود تا آخر عمر چشم‌درد ندیدم و بهتر از اول هم شد و فرمود: «**یا هو یا من لا هو الا هو**» و اینجا بود که «**فُتحت باب الخیبر و عبر المسلمون الی الخیبر**[1]».

حضرت ﴿ع﴾ خواب خویش را صباحا به پیغمبر اکرم ﴿ص﴾ اطلاع دادند. پیامبر خدا ﴿ص﴾ فرمود «**یا علی علمت الاسم الاعظم**[2]»، یعنی اسم اعظم حضرت حق را به تو تعلیم داده شد و حالا به هر دری بزنی باز می‌شود. لذا وقتی علی ﴿ع﴾ گفت «**یا هو یا من لا هو الا هو**»، آن‌وقت «**فتحت باب الخیبر و عبر المسلمون**».

کشتن شرک

در جنگ خندق، عمرو بن عبدود از خندق عبور کرد و گفت ای مسلمان‌ها، بیایید که می‌خواهم بفرستمتان به بهشت. همگی ترسیدند و کسی از وحشت جلو نیامد جز علی ﴿ع﴾. ایشان نشست روی سینه وی که سرش را جدا کند.

او تفو انداخت بر روی علی   *افتخار هر ولی و هر نبی*[3]

حضرت علی ﴿ع﴾ غضب کرد و برخاست. عمرو گفت پس چرا نیامدی برای قتل من؟

گفت من تیغ از پی حق می‌زنم   *بنده حقم نه مأمور تنم*

شیر حقم نیستم شیر هوا   *فعل من بر دین من باشد گوا*[4]

---

۱ مجمع‌البیان، تفسیر سوره توحید.

۲ همان.

۳ مثنوی معنوی، مولوی، دفتر اول.

۴ همان.

به‌هرحال برخاست و این علمای واقعی نوشتند که حضرت شرک او را کشت و روح او را به توحید دعوت کرد.

یا علی بشر کیف بشر ربّه فیه تجلّی وظهر[۱]

شخصیت خضر علیه‌السلام

خضر شخصی است که رفت بالا «**سیرمن الخلق الی الحق**[۲]» و دیگر برنگشت؛ اما پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله برمی‌گردد «**لتکمیل الخلق**»[۳].

خدمت به خانواده

اگر (عبادات مستحب) به خدمت کردنتان به خانواده لطمه نمی‌زند، انجام بدهید و بدانید خدمت به خانواده مهم‌تر است.

تکبر و غرور

(شخصی از خدام حرم با خادم دیگر صحبت می‌کرد و در مورد صفِ نماز دستوراتی می‌داد. استاد خندیدند به او فرمودند:)

«**لن تبلغ الجبال طولا**»(اسراء، آیه۳۷) تو به کوه در سربلندی نخواهی رسید.

عشق مجازی

برخی به دنبال عشق مجازی می‌روند ولی قلب باید دست خدا باشد. «**قلب المؤمن بین اصبعین من اصابعِ الرّحمن یقلبه کیف یشاء**[۴]».

---

۱ سروده ملا مهر علی خوئی.

۲ اسفار اربعه ملاصدرا شیرازی.

۳ منظور حضرت استاد این است که حضرت خضر علیه‌السلام سفر من الحق الی الخلق را که سفر سوم باشد را طی نکرد تا از مردم در بند ظلمات مادی دستگیری کند بلکه او در همان سفر دوم غرق حق‌تعالی ماند.

۴ بحارالانوار، علامه مجلسی، ج۶۷، ص ۴۰.

یوسف ﷷ آقایِ عفیفان است. جمعی از او تقاضا داشتند و او عفت ورزید «**وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ أَهْلِهَا**»(یوسف، آیه۲۶) شاهدی از خانواده آن زن شهادت داد.

نگاه به غیر الله حرام اندر حرام است. استادم فرمودند:

می اندر جام زر از دست ترسا — *حرام اندر حرام اندر حرام است*

ازدواج خدایی

(شخصی به همسر استاد سمندری زنگ زدند که به حاج‌آقا بگوئید برای فلان وصلتِ ازدواج واسطه شده و صحبت کنند، چون ممکن است این وصلت برای ۵ مثقال طلا به هم بخورد)

جناب استاد: من نمی‌توانم صحبت کنم و واسطه بشوم. زندگی‌ای که به خاطر ۵ مثقال طلا به هم بخورد، بعداً هم به هم خواهد خورد. ما که عقد کردیم هیچ نداشتیم که پشت قباله کنیم. بنده حتی یک ریال نداشتم به زنم بدهم.

ادب خواستگاری

علی ﷷ به مدت سه روز پیاپی به منزل پیامبر ﷺ رفت و نشست و هیچ نگفت. روز چهارم خود رسول‌الله ﷺ فرمود: «یا علی! به سراغ فاطمه زهرا آمدی؟»

امام سری تکان دادند و تبسم کردند! تبسم پیامبر اکرم ﷺ و علی ﷷ.

پیامبر خدا ﷷ از پشت پرده به دخترش فاطمه زهرا ﷺ فرمود: «می‌خواهی تو را به ازدواج کسی درآورم که در عالم هستی بعد از پدرت، بی‌نظیر است؟»

فاطمه زهرا ﷺ چه‌کار کرد؟ تبسم و سرپایین.

رمی جمرات

سنگ را باید اول به نفس زد چون بزرگ‌ترین شیطان نفس ماست و درعین‌حال ما مأموریم هفت‌سنگ را به جمره بزنیم. این‌همه جمعیت هست و شخص باید از دور ببینید که سنگش خورده است یعنی بفهمد که به نفس اماره خورده است.

نفس اژدرهاست او کی مرده است؟　　از غم بی آلتی افسرده است[1]

شُربِ مدام

ما در پیاله عکس رخ یار دیده ایم　　ای بی خبر ز لذت شرب مدام ما[2]

مُدام نوعی شراب است. حضرت استاد می‌فرمودند: «وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا»(انسان، آیه۲۱) و خدایشان آن‌ها را شرابی پاک و پاک‌کننده بنوشاند.

شیعه باش

ای پسر حُنیف. تو حاکمی منصوب از سوی منی. من کی به دنبال شکم دویدم؟

علی عليه‌السلام می‌فرماید: «إِنَّ إِمَامَكُمْ قَدِ اكْتَفَى مِنْ دُنْيَاهُ بِطِمْرَيْهِ[3]».

مگر این امام علی عليه‌السلام نیست؟ مگر معصوم نیست؟ عصمت الله است؛ یعنی اصلاً گناه به وجود مقدس ایشان راه ندارد. آقاجان، یک شلوار پاره وصله‌خورده، دو تا دانه نان جو در تمام شبانه‌روز!

اهمیت ازدواج

(از حضرت استاد سمندری سؤال شد: چطور می‌شود لله بود؟)

---

۱ مثنوی معنوی، مولوی.

۲ دیوان اشعار، حافظ.

۳ نهج‌البلاغه، نامه ۴۵.

جناب استاد: اگر برای خدا ازدواج کردیم، آن‌وقت می‌شود لله بود، نه ازدواج برای شهوات و اغراض دیگر. حلال، حلال می‌آورد؛ یعنی نیت از ازدواج نباید نفسانی باشد.[۱]

دعای باران

مدتی در قم باران نیامد و خشک‌سالی شد. مردم ریختند دم خانه علماء تا دعا کنند و نماز باران بخوانند. یکی از این علماء سید محمدتقی خوانساری بود. گفت خدایا نگذار که آبروی تقی برود (منظورش خودش بود). نقل‌شده که همین‌طور که گفت نزار آبروی تقی برود، مردم به ایشان گفتند بفرمائید برویم برای نماز باران، ایشان گفتند شما بروید و من نیز لباس می‌پوشم و می‌آیم.

نماز باران قانون دارد مثلاً باید عبایشان را وارو[۲] بپوشند. او گفت خدایا نگذار آبروی تقی برود و رفت برای نماز باران. نقل‌شده باران طوری شروع به باریدن کرد که از عده مثلاً هزارنفری، پنج شش نفر ماندند و بقیه از باران فرار کردند و آقا هم با این چند نفر مشغول نماز بود اما همه از باران رحمت حضرت حق فرار کردند.

مطایبه استاد

(استاد سمندری خطاب به یکی از شاگردان که شدیداً گرسنه بود اما چیزی ابراز نمی‌کرد، فرمودند:)

چنین گفت رستم به اسفندیار — که من گشنمه نون و سبزی بیار[۳]

---

۱ این پاسخ مربوط به شخص خاصی بود و استاد در پاسخ اشخاص دیگری که عینا همین سوال را پرسیدند، عبارت دیگری می‌فرمود. (پاسخ مطابق با اشخاص).

۲ یعنی برعکس.

۳ اطلاع از گرسنگی یک فرد بدون قرینه مادی جای تأمل دارد.

درست نوشتن

طوری درس‌ها را در دفترتان بنویسید که بعدها خودتان بتوانید بخوانید. درشت بنویس پسر جان[۱].

قطب هستی

«**و انه لیعلم ان محلی منها کمحل القطب من الرحی**[۲]» قطب کجاست جانم؟ میله وسط آسیاب را قطب می‌گویند. عنایت فرمودید؟ «**رحی**» خود آسیاب است که می‌گردد.

«**ینحدر عنی السیل**»، سیل علوم اولین و آخرین از وجود امام علی علیه‌السلام فرومی‌ریزد «**و لا یرقی علیه الطیر**»، هیچ طائر فکرتی به اوج معارف امیرالمؤمنین علیه‌السلام نخواهد رسید.

زندان دنیا

شب فراغ که داند که تا سحر چند است	*مگر کسی که به زندان عشق دربند است*[۳]

دنیا مگر زندان نیست؟

این جهان زندان و ما زندانیان	*حفره کن زندان و خود را وارهان*[۴]

نور وجود پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله

دانی که در بیان اذا الشمس کورت	*معنی چه گفته‌اند بزرگان پارسا*

یعنی وجود خواجه سر از خاک برکند	*خورشید و ماه را نبود آن زمان ضیاء*[۵]

---

۱ حضرت استاد می‌فرمودند زیر نور مهتاب می‌نوشتم و چشمانم در آن ایام قوی بود اما الان نمی‌توانم خطوط حتی درشت را راحت بخوانم و شما اکنون‌که جوانید طوری بنویسید که بتوانید در سال‌های میان‌سالی و کهن‌سالی بخوانید.

۲ نهج‌البلاغه، خطبه شقشقیه.

۳ دیوان اشعار، سعدی.

۴ مثنوی معنوی، مولوی، دفتر اول.

۵ مواعظ، سعدی شیرازی.

این شعر مربوط به پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله است. وقتی‌که ایشان بیاید، دیگر ضیائی وجود ندارد و همه نور از وجود مقدسشان است. مطلب دیگر این است که در این شعر گفته، «سر از خاک برکند»، سؤال پیش می‌آید که مگر ایشان توی خاک هستند؟ خیر، منظور قیامت است که «**یوم تبلی السرائر**»(طارق، آیه۹) است.

خون‌خوار

اژدها یک لقمه کرد آن گیج را — سهل باشد خون خوری حجیج را[1]

می‌دانید آن شخص چه‌کار کرده بود؟ رفته بود بالای کوه‌ها و آنجا مار بزرگی را گرفت. مار سردش بود. او مار را گرفت و آورد به پایین کوه. وقتی پایین آورد، بدن مار گرم شد. جانم دقت کن، مار آن‌وقت اژدها شد و یک‌لقمه کرد آن گیج را.

سهل باشد خون‌خوری حجیج را و این حجیج اشاره به حجاج ابن یوسف است. می‌دانید چطور بود؟ می‌گفت برخی از دختران زیبای عرب لذت می‌برند اما لذت من از خون‌خواری است و هیچ‌وقت هم سیر نمی‌شوم.

نرمی و خشونت

استادم علامه حسن‌زاده آملی روحی فدا فرمودند: «مردها خشن‌اند اما زن‌ها نرم‌اند برای اینکه دارای رحِم‌اند»، رحِم از رحمانیت حضرت حق است و خودشان اینجا می‌فرمودند که این نرمی برای جنینِ درون رحِم است. می‌فرمودند اگر چاقوی جراح در این رحِم کاری کند، خش می‌اُفتد و بعداً رحمت برای جنین نخواهد بود. اگر دست چاقوی جراح دادید. جراح‌ها چه‌کار می‌کنند؟ سزارین. کاش دوزارین می‌کردند! در سزارین با تیغ جراحی شکم را...

---

۱ مثنوی معنوی، مولوی.

قربانی کردن عقل

عقل قربان کن به پیش مصطفی حسبی الله گوی و الله ام کفی[1]

چنان به یاد تو خو کرده مرغ دلم که یاد می نکند عهد آشیان ای دوست[2]

همه توجه باید به حضرت حق باشد. آقاجان توجه به فرزند و زن و مال‌ومنال و غیره و ذلک و تمام این‌ها خطاست. یک کلمه بگویم، توجه به غیر الله حرام است.

محبت به همسر

(حضرت استاد خطاب به یکی از شاگردان:)

همسرت کجاست؟ در خانه است؟ اذیتش نکنی! همه شما خانم‌هایتان که عمری به شما محبت کردند را عمری محبت کنید.

عمر اگر خوش گذرد، زندگی نوح کم است، گر به‌سختی گذرد، آقاجان، نیم نفس هم بسیار است.

حیات نطفه

عده‌ای می‌گویند نطفه از چهلمین روز بسته می‌شود ولی قبل از آن خشک است. چهله که شد حیات می‌یابد ولی آقاجان، مگر می‌شود چیزی که خشک‌شده سبز شود؟ حالا **«أ فَرَأَيْتُمْ ما تُمْنُونَ أ أَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخالِقُونَ»**(واقعه، آیه ۵۹).

از وقتی که *«افرایتم ما تمنون»*، افکندید از همان‌جا نطفه آدم است و حیات دارد و امکان ندارد چیز خشک‌شده سبز شود.

۱ مثنوی معنوی، مولوی، دفتر چهارم.

۲ غزلیات، سعدی شیرازی.

ادب گدایی

گدا همان دم‌در می‌نشیند و عرض ارادت می‌کند. این‌هایی که در حرم امام رضا ﷼ وارد می‌شوند و هُل می‌دهند و می‌روند جلو، این‌ها مغرورند و گدا[۱] این کار را نمی‌کند.

جذبه علوی

(حضرت استاد سمندری در پایان یکی از جلسات درسی فرمودند) قلبم متوجه آقاست اما توان نیست که درس را ادامه بدهم.

ها علی بشر کیف بشر — *ربه فیه تجلی و ظهر*[۲]

دیباچه مروت و دیوان معرفت — *لشکرکش فتوت و سردار اتقیا*[۳]

این اتقیا است جانم، تقی نیست. منظور از آن تمام چهارده نور مقدس ﷼ هستند.

مردی که در مصاف زره پیش بسته بود — *تا پیش دشمنان نکند پشت بر قضا*[۴]

مقام عندیت

حضرت علی ﷼ در لحظه ضربت خوردن فرمود «**فزت برب الکعبه**[۵]»، اولاً چرا رب الکعبه؟ مگر کعبه اُم القری نیست؟ اُم است. قسم به این اُم یاد می‌کند و خودش هم در کعبه متولد شد.

این فوز چیست؟ معنایش «رستگاری» نیست که برخی می‌گویند بلکه این فوز مقام عندیت است.

---

۱ منظور از گدا فقیر الی الله است نه گدایی امور مادی.

۲ سروده ملا مهرعلی خویی.

۳ دیوان اشعار، سعدی شیرازی.

۴ همان.

۵ محدثی، فرهنگ غدیر، ۱۳۹۲ ش، ص ۴۶۵.

نمی‌توانم فوز بزرگ را معنی کنم اما چه‌کار کنم؟ خودمانی و عوامانه‌اش یعنی تو دل خدا خوابیدن و این تعبیر درستی نیست اما انسان را نزدیک می‌کند. گوش کن، هرچه خواندی فراموش کن.

فوز عظمی همان «**دنی فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی**»(نجم، آیه۸) است. دو قوس از حضرت حق فاصله است. «**عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهى عِنْدَها جَنَّةُ الْمَأْوى**»(نجم، آیه۱۵) خود عبارت جنت الماوی پیداست. سدره المنتهی کیست؟ سدره یک برگش ملتی را تغذیه می‌کند. سدره المنتهی خود پیغمبر اکرم، محمدامین صلی‌الله‌علیه‌وآله در مقام عندیت است.

آسیه همسر فرعون می‌گوید: «**رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتاً فِي الْجَنَّةِ**»(تحریم، آیه۱۱) می‌گوید از فرعون و هامان و غیره و ذلک بیزارم. «**رب ابن لی**»، برای منِ آسیه درست کن. «**عندک بیتا فی الجنه**»، کجا برام درست کن؟ در مقام عندیت. همین بس است.

شاکیان قیامت

سه شخص‌اند که در قیامت به حضرت حق شکایت می‌کنند:

۱) عالم: عالم در قیامت می‌گوید که خدایا، این مردم در دنیا از ما استفاده نکردند و معوق ماندیم.

۲) قرآن: برای قرآن نمی‌شود قیمت گذاشت، هدیه هم نمی‌شود. آقاجان، تو عقدها می‌گویند هدیه قرآن مثلاً صد هزار تومان یا دویست هزار تومان!

۳) مسجد: مسجد نیز از مردم شکایت می‌کند. پیغمبر اکرم ﷺ می‌فرمود: «**جُعلت لی الارض مسجدا**[۱]»، روشن است؟ تمام کره زمین سجده‌گاه من است و طهور یعنی پاک و پاک‌کننده «**طاهر لنفسه و مطهر لغیره**».

قهر با استاد

جناب استاد علامه حسن‌زاده آملی می‌فرمودند یک شاگردی با استادش قهر کرد. یک مدتی نزد استاد نرفت و بعد مدتی با خود گفت (یک سَری به استاد بزنیم). دقت کنید که این عبارت مؤدبانه نیست. ادب این است که بگوید به محضر استاد برسیم و عذر بخواهیم. او این‌ها را نگفت و گفت (یک سَری به استاد بزنیم).

رسید به استاد و عصایی در مقابل استاد دید، پرسید این چیست؟ استاد فرمود عصای موسی علیه‌السلام است! شاگرد عصا را برداشت که ببوسد. استاد فرمود تو با من چه‌کار کردی که یک چوب را بخواهی ببوسی؟ آیا آدم با استادش قهر می‌کند؟

خودشکن

شعری یادم آمد که بد نیست.

آینه چون روی تو بنمود راست		خودشکن آینه شکستن خطاست

یک فرد سیاهی آینه‌ای روی زمین مشاهده کرد و دست بُرد و آینه را برداشت. در آینه خودش را دید اما از دیدن خودش ناراحت شد و آینه را زد شکست؛ یعنی تو بد نشان می‌دهی! نه بابا، تو سیاهی. خودشکن، آینه شکستن خطاست.

آیا می‌شود این شخص خودش را تغییر دهد؟ «**إِنَّ اللهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ**»(رعد، آیه۱۱)، خدا هیچ ملتی را تغییر نمی‌دهد بلکه خودشان باید عوض کنند. باباجان:

---

۱ الخصال، ج ۲، ص ۲۹۲.

پسر نوح با بدان بنشست خاندان نبوتش گم شد
سگ اصحاب کهف روزی چند پی مردم گرفت و مردم شد[1]

الیه راجعون

بشنو از نی چون حکایت می‌کند از جدائی‌ها شکایت می‌کند
کز نیستان تا مرا ببریده‌اند از نفیرم مرد و زن نالیده‌اند
سینه خواهم شرحه شرحه از فراق تا بگویم درد هجر اشتیاق
هر کسی کو دور ماند از اصل خویش باز جوید روزگار وصل خویش

ما را از کجا بریدند؟ نِیِستان، نِیِستانِ حضرت حق. یعنی در حقیقت از خدا بریدند. آیا مگر این نیست که «**انا لله و انا الیه راجعون**»(بقره، آیه۱۵٦) هستیم؟ از او آمده‌ایم و به او رجوع می‌کنیم.

خطر موتور

یک نفر از موتور فروش‌ها می‌گفت شصت دستگاه موتور به‌صورت قسطی فروختم و بعد از مدت کوتاهی در مراسم فاتحه سی نفر از آن‌ها شرکت کردم و بعضی قسط اولش را هم نتوانستند بپردازند!

ذبیحین

به حضرت اسماعیل علیه‌السلام می‌گویند «**ابن ذبیحین**»؛ چرا جانم؟ چون یک ذبح پدرش یعنی حضرت خلیل علیه‌السلام کرده و یکی هم اطاعت از پدر.

۱ گلستان، سعدی شیرازی.

تهمت به شیعه

در مسجدالحرام جوانی از اهل مصر بود که خیلی‌ها به او اقتدا کرده بودند. او گفت شیعیان بعد از نماز که دست را بالا می‌برند، می‌گویند «**خان الامین**» یعنی امین خیانت کرد. من به او گفتم خلاف می‌گویید و در همین حین شیعیان در حال عبور ازآنجا بودند. به شیعیان رو کردم و پرسیدم شما بعد از نماز چه می‌گویید؟ گفتند می‌گوییم «**الله‌اکبر**»؛ به او گفتم «**اِسمع**»، او فهمید اشتباه می‌کند ولی بازهم قبول نکرد.

اُمتش گفتند عجب! عجب! عجب! یعنی چرا امام ما اشتباه می‌کند؟ گفت من قبول ندارم. گفتم کجا دیدید؟ گفت در فلان جا، گفتم برویم در مکتب مسجدالحرام. گفت غدا غدا. یعنی فردا، گفتم فی هذا الساعه؟ (در همین ساعت؟)گفت نعم نعم. قرار شد فردا همان ساعت بیاید صحبت کنیم اما نیامد و آقاجان، سه روز رفتم به آنجا، نه خودش آمد و نه پیروانش!

خسارت

با ماشین به سمت نجف‌آباد می‌رفتم، یک نفر هم با سرعت زیاد از اصفهان می‌آمد که ناگهان کنترل ماشین را از دست داد و ماشینش به تیر برق اصابت کرد و آن را انداخت اما الحمدلله خودش آسیبی ندید. بلافاصله زنگ زدند به پلیس و آمد برای کشیدن کروکی.

پلیس به من گفت حاج‌آقا، شما سوار ماشین خود بشوید و بروید و این آقا تا زمانی که پول تیر برق را ندهد، پایش گیر است. هزینه آن ۱۲ هزار تومان بود که در آن زمان پول زیادی بود.

آن مرد در مقابل پلیس‌ها گریه می‌کرد و می‌گفت من ماشین خودم از بین رفت، اصلاً پول‌ندارم، فقیرم، دربه‌درم، به من رحم کنید.

من به آن آقای آهن‌فروش که همراهمان بود گفتم شما این پول را بدهید، به‌پای بنده، بنده حالا چنین پولی همراهم نیست اما به شما پرداخت می‌کنم. شخص آهن‌فروش هم

پذیرفت و آن پول را پرداخت؛ به‌هرحال آمدم به نجف‌آباد و از حاج‌خانم پول گرفتم و رفتم به او دادم، تقبل کرده بودم و باید می‌دادم.

به اخلاص بیا

ای دل صد دله دل یک دله کن مهر دگران راز دل خود یله کن
یک صبح به اخلاص بیا بر در ما گر کام تو بر نیامد آنگه گله کن[1]

کریمان عالم

کریمان را به دست اندر درم نیست درم داران عالم را کرم نیست[2]

این «اندر» یعنی در دستشان پول‌ندارند و شما هم این هزارها[3] را گُنده[4] نگویید.

در خدمت استاد

بنده استادم علامه حسن‌زاده آملی را تمام‌روز با ماشین پیکانی که داشتم، از کوچه ممتاز تا مسجد محل تدریس در شهر قم المقدسه می‌بردم، اگر بنده نمی‌توانستم استاد را برسانم، یکی دیگر از شاگردها ایشان را می‌رساند.

یک روز خیلی تعجیل داشتم که به کلاس زبان انگلیسی برسم. در این کلاس از اساتید تهرانی زبان می‌آموختیم که از هواپیمایی بودند. تنها یازده نفر را پذیرش می‌کردند و در کلاس یک گوشی در گوشمان بود و به صوت انگلیسی گوش می‌دادیم.

می‌خواستم هم انگلیسی یاد بگیرم و هم برای طلبه‌هایی که از چهل کشور مختلف آمده بودند تدریس کنم.

---

۱ اقتباس از شعر ابوسعید ابوالخیر.

۲ اقتباس از شعر سعدی.

۳ منظور ایشان از «هزار»، کلمه هزار در بیان مبالغی چون ده هزار یا بیست هزار یا پنجاه‌هزار تومان است.

۴ یعنی در مقام ادای کلمه «هزار» آن را درشت و با تأکید ادا نکنید. این فرمایش ایشان کنایه به بی‌ارزشی پول دارد.

آن روز که خیلی تعجیل داشتم بر روی پله‌ها سُر خوردم و زانوهایم سوخت. ازبس که تعجیل داشتم تا یک هفته نرسیدم که ببینم چه شده! وقتی پس از یک هفته زانوهایم را دیدم، متوجه شدم که خونی شده است و بعدازآن نمازهای یک هفته را قضا خواندم.

بخش سوم: مناجات‌نامه

مقدمه

بسم‌الله الرحمن الرحیم

مناجاتی درنهایت ادب بندگی با خداوند جان و جهان‌آفرین و رب‌العالمین و سپاس همه الطاف بی‌کرانت، که آنچه به قلب بنده فقیرت عنایت فرمودی، به دست بنده‌ات نگاشتی و کریما

گر خطا گفتیم اصلاحش تو کن مصلحی تو ای تو سلطان سخن

خدای متعال از خود خبر داده که من هم‌نشین کسی هستم که ذکر و یاد من کند و فرموده است: «ذکر کنید مرا تا شمارا به فزونی نعمت‌ها، به احسان و راحت و رضوان خود؛ یعنی همه نعمت‌های معنوی و رضایت خود را به شما ارزانی دارم و شما بشوید؛ راضیه مرضیه[1].»

جملات پیش رو برخی از مناجات‌ها و عبارات دعایی حضرت استاد مهدی سمندری است که در لابه‌لای آثارشان در قالب انشاء و ترجمه به کتابت درآوردند که جا دارد با بررسی دقیق‌ترِ همه آثار ایشان، مناجات‌نامه‌ای مستقل از ایشان تدوین گردد.

پروردگارا، سپاس تو را که ما را از اُمت خاتم ﷺ قراردادی که اکمل انبیاست و استعداد فهم کامل‌ترین معنویات را به ما عنایت فرمودی.

---

۱ اقتباس از کتاب اسرار الصلاة حضرت استاد مهدی سمندری.

إلها، بار سنگین ریاضت‌های عبادی که بر دوش اُمت‌های گذشته نهادی، بر دوش ما مگذار که ما را آن طاقت جسمانی نیست و به‌جایش معرفتی کامل و اخلاصی ناب و توجهی عمیق به باطن عنایت فرما.

قطره‌ی دانش که بخشیدی ز پیش — متصل گردان به دریاهای خویش[1]

پروردگارا، تو که رحمت و علمت همه‌چیز را فراگرفته و تو عالمی که مؤمنان، محتاج‌ترین بندگان‌اند به رحمت واسعه تو، پس رحمت و بخشایشت را به مؤمنانی که از کثرت ماسوی گذشتند و راه وحدانیت تو پوئیدند عنایت فرما و ایشان را از عذاب شعله‌های آتش بازدار و آنان را از دچار شدن به عواقب گناهان، دور فرما.

پروردگار ما، تو حقی و آسمان‌ها و زمین را به باطل نیافریدی (این‌ها همه حق‌اند و مُسَبِّح و سر در خط فرمان).

همه هستند سرگردان چو پرگار — پدید آرنده خود را طلبکار[2]

خدایا، روزگاری که در حجاب ظلمات بودم، گمان می‌کردم که من ذاکر و شاکر توام ولی وقتی حق در این ظلمتکده تجلی کرد، شبم به صبح صادق شهود مبدل شد و دانستم که ذکر و ذاکر و مذکور همه تویی، یعنی تو تجلی می‌کنی و قلب و سِر به تصرف تو ذاکر تواند و چشم بنده که عین‌الله است جز تو نمی‌بیند و زبان بنده که به طهارت رسید، جز وصف جمال دوست نمی‌داند.

الهی، معرفتم را چنان فزون فرما که آن کثرت معرفت به وجوه و نسب اسمایی به حیرت عرفانی برسد.

---

۱ مثنوی معنوی، مولوی.

۲ دیوان اشعار، حافظ شیرازی.

ای خدای مجرمان و گناه‌کاران، سر از خجلت نتوانم برداشت. پشیمانم، آمدم که بنده‌ام و بر درگاه، آیا راهم می‌دهی؟ گویی قیامت است و با کوله باری از گناه در پیشگاه عالم السر و الخفیات سر از شرم در پیش دارم.

خدایا، رحمت واسعه و برکات بی‌پایانت را بر سرم مستدام بدار و در قیامت که سایه و آرامشگاهی جز سایه تو نیست، مرا زیر سایه عرشت مأوا ده.

الهی، من سّر و جانم را متوجه آفریدگار آسمان‌ها و زمین کردم و عاشقانه سر در خط فرمانم و نه از مشرکان. «**انی وجهت وجهی للذی فطر السموات و الارض حنیفا و ما انا من المشرکین**»(انعام، آیه ۷۹).

خدایا، بین من و خطاهایم چنان فاصله بینداز که بین مشرق و مغرب فاصله انداختی، خدایا، چنان مرا پاک‌کن که هرگز خطا به من راه نیابد، همچنان که مشرق و مغرب یا نور و ظلمت هرگز به هم نمی‌رسند.

خدایا، که پروردگار این دعوت کاملی و این نمازی که برقرار است: حضرت محمد ﷺ را به آن درجه و وسیله‌ای که سزاوار الطاف بی‌کران توست برسان (مقام محمود) و به آن شرافت و فضیلت عنایی خود نائل فرما، به حول و قوه خدا باب معراج مؤمن (نماز) را می‌گشایم و به همان حول و قوه رستگار می‌گردم و به محمد رسول خدا و آلش ﷺ چشم هدایت می‌دوزم (که ایشان قافله‌سالار معراج‌اند).

خدایا، درود فرست بر محمد ﷺ و آل محمد ﷺ و به‌وسیله ایشان مرا در دنیا و آخرت نزد خود شرافتمند و روسفید فرما و به‌وسیله ایشان مرا از مقربین درگاهت قرار ده.

الهی، کور باد چشمی که تو را در حال مراقبت از خود نبیند، چون عارف چشم از تو برنمی‌دارد و تو چشم لطف و رحمت از مخلوق محبوبت برنمی‌گیری.

آفریدگارا، تو از هر نقصی منزّهی، پس ما را از عذاب سوزنده‌ی دوری‌ات نگهدار.

الهی، من روی خود و قلب و سِرَّم را متوجه خدایی کردم که آسمان‌ها و زمین را آفرید و این میل و توجه به‌حق، عاشقانه و فطری بود و با فنای در حق و اتصاف به صفات او حقانی شدن و از وحشت کثرت رهیدن و به دیار امن وحدت رسیدن و از شرک به توحید گریختن، چه نیک‌فرجامی است از فنا گذشتن و به بقا رسیدن که من مشرک نیستم، موحدم.

ای‌خداوندگارم، تو پروردگار این دعوت تامی و این واقعیت صلاتی که تحقق‌یافته. «**إنّ أوّلَ بیتٍ وُضِعَ لِلناسِ للّذي بِبكّةَ مبُاركا و هُدیً للعالَمین**»(آل‌عمران، آیه۹۶).

الها، غنی تویی و قادر تو و همه فقیرند و ذلیل.

خدایا، تو ربّ‌العالمین و پرورنده‌ی آفریدگانی و من آفریده و پرورده‌ی توأم و این آفریدگان فقیر و ناتوان را چه حق و لیاقت که من با کلمه‌ی شرک‌آلود، آن‌ها را بستایم؟ من مشرک نیستم، «**ألحمدُ لله ربّ العالمین**».

پروردگارا، تو مرا آفریدی و عقل دادی و به کمالات پروردی و اکنون عاقل و مؤمنم نه مشرک.

الها، فقط تو را عبادت می‌کنیم و ایمانِ به غیب، مبدل شده به ایمان شهودی.

آفریدگارا، در کشور هستی، «**الله**» تویی و «**ألرحمن الرحیم**» تویی و شکر و سپاس مخصوص توست که پرورنده‌ی همه‌ای و تو مالک روز جزای همه‌ای و در این عالم،

سفره‌ی رحمت همگانی‌ات همه‌جا گسترده است و سفره‌ی رحیمیت مخصوص مؤمنین و عالم به این سه اسم کمال یافت.

پروردگارا، به حیرت عجز رسیدم. فقیرم و به قول خواجه عبدالله، چون در تو نگرم ازجمله تاجدارانم و تاج بر سر و چون در خودنگرم ازجمله خاکسارانم و خاک بر سر و بنده نمی‌داند چه بخواهد، تو همه کمال بخشیده‌ای و سپاست و آنچه صلاح بنده‌ات دانی، فزون فرمای که جز خیر و سعادت نیست.

خدایا، مقام عندیت و معرفت حقّانی‌ام را آن‌قدر افزون فرما که به حیرت منتهی گردد. «**رُوِيَ إنه قال** ﷺ «**رب زِدني فيكَ تحَيرًا**».

خدایا، لیاقت بندگی خود را به ما عنایت فرما و ما را از عطای دم‌به‌دم محروم مفرما که عبادتت جز به این عطاهای دم‌به‌دم میسر نیست، پس بندگی ما به لطف توست و سپاست.

الهی، کور باد چشمی که همیشه تو را مراقب خود نبیند! کسی که ترا یافت، چه ندارد؟ تو همه‌چیز منی.

یا هادی، گمراه بودیم، تو راهمان نمودی و اینک اگر یک‌لحظه از تو مدد نرسد گمراهیم و اینک قُرب و وصل تو می‌جوییم و رضای تو می‌طلبیم و وصف تو می‌گوییم.

خدایا، تو به پیامبرت گفتی: «**فاستقم كما أمرتَ وَ مَن تابَ مَعَك**»(هود، آیه۱۱۲)، یعنی به آنچه مأمور شده‌ای بر راه مستقیم پایدار باش با مؤمنانی که تحت فرمان تو به خدا بازگشته‌اند. خدایا! ما از بازگشتگانیم، راه بنما. ما فقط تو را می‌پرستیم و این پرستش ممکن نیست مگر به کمک و عنایت تو و «**إياك نستعين**»، پس از تو کمک می‌جوییم

و این عبادت و استعانت هم ممکن نیست مگر به هدایت تو «**إهدنا الصراط المستقیم**»، ما را به راه راست هدایت فرما و این هم وابسته به کسب نور از ارباب کمال و اهل حق است.

خدایا، در مناجاتم، گوش جانم به‌فرمان توست و چشم دلم جز تو را نمی‌بیند و من می‌دانم در این نماز و رکوعم در چشم توام و در حضور تو و تو در قبله منی، بلکه تو خود قبله منی و در تمام نماز، تو مشهود منی و می‌دانم که تو مرا می‌بینی.

الهی، ما را به راه راستی که به سالکان دلداده‌ات عنایت کردی هدایت فرما، نه آن کوردلانی که مورد خشم تو واقع شدند و نه راه بی‌خدایان سرگردان بلکه راه کسانی که بر ایشان انعام کردی، به عارفان واصل و به راهیان صادق کوی رضا و یقین و به نیکان حلم و رأفت و به ارادت‌کیشان حلاوت طاعت و به مؤمنین استقامت و انعام خدا.

الهی، با تمام ذرات وجودم و با تمام اعضاء و قوی و پیوستگی‌ام به‌کل عالم، شهادت می‌دهم که نیست خدایی غیر از خداوند یکتا که بی‌شریک است و شهادت می‌دهم که محمد ﷺ بنده و رسول اوست. خدایا به این محمد ﷺ و فرزندان معصومش که مایه این‌همه خیرند، درود فرست.

إلها، روزی‌ام فرما که از کل ماسوی به‌کلی جدا شوم و فقط به تو پیوندم و روشن فرما چشم‌های قلوب ما را به تجلیّات نورانی شهود خودت تا نورانیت چشم‌های قلب که در شهود تواند و افاضات تو، حجاب‌های نور کسبی که بوی خودی می‌دهد (و اصولاً علم معاش است نه معاد و قیامت) را بر درند و به معدن جلال و عظمت برسند و جان‌هایمان از این درکات ذلت، به اوج لامکان عزت مقدست تعلق یابند و متوطّن گردند.

الهی، «**لاحول و لا قوه الا بالله**» و من از اندیشه حول و قوه خود بیزارم و توکلم به توست و کوچک‌ترین حرکتم از تو و این ادب است که خدایا، رکوعم نیز از تو و برای توست، هم از تو جان‌ستانم و ریزم به‌پای تو.

خدایا، مرا از دنیای فریب بر کن و نجات‌بخش و بازگشت به دنیای جاودان آخرت روزیم فرما که وطن اصلی من وصال خودت است و از خودپرستی و نفس اماره‌ام برهان. خدایا، استعداد جدا شدن از این جسم ظلمانی و اوج گرفتن روح نورانی را به‌سوی خودت عنایت فرما پیش از این‌که در این تاریک‌نای شرک و خودپرستی تباه شوم.

پروردگارا، درود فرست بر محمد ﷺ و آل محمد ﷺ. الهی به ما چنان کن که سزاوار خدایی توست و به لیاقت و اهلیت ما منگر، که ما فقر محض و شرمسار گناهیم.

دارم دلکی غمین بیامرز و مپرس — صد حادثه در کمین بیامرز و مپرس
شرمنده شوم اگر بپرسی عملم — یا اکرم اکرمین بیامرز و مپرس

الهی، ما را لیاقت و قابلیتی نیست که درخور فیض تو باشد؛ الهی آفریدی رایگان و روزی دادی رایگان. بیامرز رایگان،آخر تو خدایی نه بازرگان.

پروردگارا، درود فرست بر محمد و آل محمد ﷺ. درباره ما کرامتی کن که سزاوار خدایی توست نه آن‌که لیاقت بندگی ماست که ما را لیاقتی نیست. ای صاحب تقوی و بخشش، هر دو را به ما عنایت فرما. ای رحم‌کننده‌ترین رحم کنندگان که غرض دگر رحم‌کنندگان را در ترحم، بهره خویش است و رحم تو افاضه و تکمیل خلق است.

الهی، چون تو «**ارحم‌الراحمینی**»، تقوی و مغفرت بخشیدن ویژه توست.

ای محمد، ای مظهر کرامات خدا که ما را از ظلمات جهل و طاغوت، به جهان نور و معرفت‌الله هدایت کردی و ما را از اسفل‌السافلین، با این هدیه معراجیت یعنی نماز به اعلی‌علیین رساندی.

من چه در پای تو ریزم که سزای تو بود *سر و جان را نتوان گفت که مقداری هست*[1]

معبودا، ما بنده‌ایم و در این بندگی جز رضا و قُرب تو نمی‌جوییم و به حضرت محمد که رسول و واسطه‌ی فیض توست، بر خلق درود می‌فرستیم و می‌دانیم که نمازمان جز به ولایت و محبتشان مقبول درگاه نیست و این درودمان وسیله‌ی نزول رحمت توست بر ما و بر ایشان.

خدایا، مرا ببخش و چنان نور و قدرتی عنایت فرما که جز تو را نبینم و شیطان را بر من دستی نباشد.

خدایا، مزرعه خود را همیشه سرسبز و باغبانانت را گشاده‌دست گردان. نهال‌های توحیدی که با دست ایشان نشاندی «**تؤتی أکُلهَا کُلَّ حینٍ به اذن رَبهّا**»(ابراهیم، آیه۲۵) فرما و اجرشان را تو خود دانی «**انما نطعِمکم لوجه الله**»(انسان، آیه۹).

کریما، هزاران سپاست که جانمان را به دست ولیّ والایت، پیوندی ناگسستنی با اولیای معصومت بخشیدی و از کوثر پیامبرت ﷺ جرعه‌ها نوشاندی و به نور قرآنت هدایت کردی و چشممان را به نمازت روشن نمودی و جوانان پاک‌دلی را شیفته درس معارف و اخلاق و تفسیرمان فرمودی.

---

۱ غزلیات، سعدی شیرازی.

الهی، سپاس همه الطاف بی‌کرانت که آنچه به قلب بنده فقیرت عنایت فرمودی، به دست بنده‌ات نگاشتی و کریما

گر خطا گفتیم اصلاحش تو کن مصلحی تو ای تو سلطان سخن

خدایا، ما بخیل بخیلیم چون ما بشریم و تو خدایی و هرچه کنی حق است و خود فرمودی «**انا لا نضیع اجر من احسن عملا**»(کهف، آیه ۳۰).

ای خدای حضرت خاتم و علی و فاطمه و مطهرون از ایشان، تو جان منی و بی تو مرا نیست زندگی، تنها نه جان من که تو خود جان عالمی، چون عالم است مظهر حُسن و جمال دوست، ای دل غریب نیست که حیران عالمی.

ای خدا، دل به خَمِ ابرو و زلف خم‌اندرخم تو بسته‌ایم و بیچاره‌ی توییم و تو چاره آفرینی؛ به زنجیر عشق تو بسته‌ایم و رهایی نیست که:

دنیا و آخرت به نگاهی فروختیم سودا چنین خوش است که یکجا کند کسی[1]

ای خدای محبوب محمد و علی و فاطمه و فرزندان معصومش علیهم السلام:

گیسو به پشت سر مفکن خال کنج لب خوش نیست دام یک طرف و دانه یک طرف

زلف بر باد مده تا ندهی بر بادم ناز بنیاد مکن تا نکنی بنیادم

زلف را حلقه مکن تا نکنی در بندم طره را تاب مده تا ندهی بر بادم

شهره‌ی شهر مشو تا ننهم سر در کوه شور شیرین منما، تا نکنی فرهادم

خدایا،

از ظلمت خود رهایم ده با نور خود آشنایم ده.

---

۱ دیوان اشعار، قصاب کاشانی.

خدایا، علم و عملی عنایت فرما که علی‌وار قربانی شویم.

خدایا، ما از تو نداریم به‌غیراز تو تمنّا، حلوا به کسی ده که محبت نچشیده. ما که از تو و انبیاء و اولیائت عليهم‌السلام، به‌خصوص خاتم‌الانبیاء صلی‌الله‌علیه‌وآله و وصی‌اش علی مرتضی علیه‌السلام و دخترش فاطمه زهرا علیهاالسلام و فرزندان معصومش علیهم‌السلام در همه‌ی عمر شیرینی ازلی و ابدی چشیدیم، حضور ازلی و ابدی تو را می‌جوییم و از غیر تو بی‌خبریم.

خدایا،

ارنی بگوید آن کس، که تو را ندیده باشد — تو که با منی همیشه دگر این چه لن ترانی

الهی، ما از آن دیوانگانیم که دنیا و آخرت را به عنایت تو ای خدای نور و رحمت و لطف، به دیگران بخشیدیم تا تو را بیابیم!

آن کس که تو را شناخت جان را چه کند — فرزند و عیال و خانمان را چه کند
دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی — دیوانه‌ی تو هر دو جهان را چه کند[1]

خدایا، چشمم به توست نه به دنیا و مافی‌ها؛ خواه جهنمی یا بهشتی باشم که بهشت و جوی‌های پر از شیر و آب و عسل و شراب را بی تو نمی‌خواهم؛ فقط دل به تو بسته‌ام. بهشت و دوزخ، همه خوبِ خوب است:

گر وعده‌ی دوزخ است و یا خلد، غم مدار — بیرون نمی‌برند تو را از دیار دوست[2]

قبر و برزخ و دوزخ، همه سوخت‌وساز است اما بعُد از تو، فریاد برانگیز است وگرنه:

مرگ اگر مرد است گو نزد من آی — تا در آغوشش بگیرم تنگ تنگ

---

۱ دیوان شمس، مولوی.

۲ شعری از مرحوم میرزا احمد قمی.

من از او جانی ستانم جاودان او ز من دلقی ستاند رنگ رنگ[1]

ای خداوندگارم، این دعوت تام و تحقق یافتن واقعیت نماز برای ما، عنایت توست.

الهی، توفیق ده تا از جهل و غفلت به در آییم و به این مقامات آدمی نائل شویم وگرنه خسران کرده‌ایم.

خدایا، معرفت خود و پیغمبر اکرم و اهل‌بیت طهارت و عصمتش را عنایت بفرما و ما را جزء مقبولان درگاهت قرار ده که ما خیلی بیچاره‌ایم.

الهی، لبیک، قبول کردم و آمدم، پروردگارا، آمدم، چه قبول فرمایید و چه نه! من بنده‌ام و دگر هیچ.

ما دل به غم تو داریم ای دوست درد تو به جان خسته داریم ای دوست
گفتی که به دل شکستگان نزدیکم ما نیز دلی شکسته داریم ای دوست[2]

خدایا، ما لیاقت نداریم سپاس این پیامبر رحمت و آلش را به‌جای آوریم، تو خود بر محمد و اهل‌بیت طهارت و عصمتش درود بفرست و ظهور ایشان را در قلب ما تعجیل فرما. **اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم.**

خدایا، با تو بیعت کردم که در همه حال تحت فرمان تو باشم نه پیرو نفس اماره و شیطان، امید به فضل تو که ما جز بنده‌ی ناچیزی نیستیم. به قول خواجه عبدالله انصاری رحمه‌الله‌علیه: چون در تو نگرم، ازجمله‌ی تاج‌دارانم و تاج بر سر و چون در خود نگرم، ازجمله‌ی خاک‌سارانم و خاک‌برسر.

---

۱ دیوان شمس، مولوی.

۲ رباعیت، ابوسعید ابوالخیر.

الهی، وا حسرتا، که مواظب هستیم شانه از کعبه برنگردد ولی روی دل به ابوسفیان (دنیا، دنیا، دنیا) و بازار ابوسفیان داریم و همه غرقیم، غرق؛ «**إلا مَن عَصِمَهُ الله**»، مگر اینکه خداوند ما را حفظ کند و خدایا! ما چشم امید به تو داریم و بس.

خدایا، من بنده‌ام و تو خدای یگانه و یکتای من، در مقابل دَیّاری غیر از تو سر فرود نمی‌آوردم، فیاض تویی و همه، عنایات توست که من پشیزی هم نیستم.

الهی، راه بنمای و ما را از این دامگه نجات ده؛ گرچه ما هرگز راه بندگی و ادب نپیمودیم و در نافرمانی و غفلت از حدّ گذشتیم که رحمت و فیض تو بی‌نهایت است.

ای خدا، ای محبوب و آرامش قلب ما در این دنیای عَفِن (جای گناه) و تاریک وحشت‌زا، تو ما را از روح منفوخ نورانی خود آفریدی، خود ما را از وسوسه‌های شیطان حفظ بفرما.

الهی، ما را نیز در پرتو این رحمت للعالمین، ادب‌آموز.

الهی، خلاصه جانم، یعنی روح منفوخ تو، در پیشگاهت سر بندگی فرود می‌آورد، به سجده می‌رود و بی‌تاب می‌شود.

الهی، تو همیشه در قلب منی چون قلبم حرم الله شده و غیر در آن راه ندارد. الهی وقتی دل حرم الله شد، جای تو اینجاست. هیچ‌وقت نه از این دل می‌روی و نه پنهان می‌شوی که به دنبالت بگردم. وقتی‌که تو در قلب و سرِّ منی، من غیر تو را نمی‌بینم من فقط به تماشای جمال تو ایستاده‌ام، به تماشای تویی که هرلحظه در جلوه‌ای دگری و برای دیدن هر جلوه، خودت هزاران دیده به من داده‌ای.

الهی، همه‌چیز تویی، اصلاً مائی نیست.

الهی، من خودم شکسته‌ام، تو درمانم کن. **یا جابر العظم الکسیر.**

الهی، ذکر و ذاکر و مذکور همه تویی؛ نماز و نمازگزار و ذکر شونده همه تویی.

الهی، من آن نیستم که دلم را به هرکسی بسپارم. قلب من حرم توست و غیر تو کسی در آن جای ندارد. تو صاحب قلب منی و آن به مهر توست تا غیر در آن راه نیابد.

الهی، دیوان اعمالمان سیاه است و اگر عنایات و رحمت‌های پی‌درپی تو (ابر خطاپوش) نباشد ما خاک‌برسریم.

الهی، مراد از حق که در شهود مؤمن است، وحدت است و آن وحدت تویی. غرض از مائی و تویی، تویی یا الله و آفریدگان هیچ.

الهی، اگر تو در نظرم نباشی، این نماز، نماز نیست. الهی! اصلاً تو نمازی. مقصود تویی، کعبه و بت‌خانه بهانه.

الهی، عشق تو مرا نمازی کرده است وگرنه من از نماز و قبله بیزارم. من عاشق توأم، اگر تو نباشی، این‌ها چه هستند؟ نماز و قبله را می‌خواهم چه کنم؟ الهی! نماز و قبله من تویی.

الهی، سوختنم را می‌خواهم فقط به تو بگویم، چه کسی محرم‌تر از تو.

الهی، وقتی تو را نداشته باشم، دل به همه‌چیزم.

الهی، جان در جسم نهان است و تو در جان نهانی، تو نهان اندر نهانی، تو جان‌جانی.

الهی، اینک در پیشگاه غنایت، تهدیست و فقیرم. الهی هیچ‌چیز ندارم، هر چه هست، تو داده‌ای.

الهی، تو که محیی و مُمیتی، تو که زنده می‌کنی و می‌میرانی، مرا تاب می‌دادی و می‌ساختی‌ام و در این ساختن، من خودیت‌ها (خودی) را رها کردم؛ یعنی هر چه خود دارد، مانند خودبینی، خودرایی، خودپسندی، خودخواهی، همه خودها را رها کردم.

الهی، با توام، فقط با تو و نمازگزار از اول نماز تا آخر نماز، راه زیادی طی کرده است و صلات، شهود حضرت حق است.

الهی، اگر من هیچم و در تو فانی؛ اگر همه‌چیز تویی و غیری وجود ندارد پس این فریادی که می‌زنم از چیست؟ الهی! همه تویی، هرچه فریاد می‌زنم صدای توست. از خودت را بر خودت بفروختیم و ما همه عبدالله‌ایم.

الهی، همسران و فرزندانی به ما عنایت کن که روشنی چشم ما باشند و در توحید به درجه پیشوایی متقین برسند.

خداوندا، ما وجود خود را به دست شیاطین نمی‌دهیم تا ما را بپرورند و از تحت ولایت تو درآییم، ما خود نیز قادر به پرورش خود نیستیم، ما تقدیم توایم، تو هرگونه خواستی بپرور، تنها رب ما تو هستی.[۱]

۱ منابعی که این مناجات از آن استخراج‌شده است عبارت‌اند از: اسرارالصلوة یا معراج عشق، سه رساله نور، نکاحات در آفرینش و صلات. گفتنی است ده‌ها مناجات دیگر در آثار مکتوب و شفاهی ایشان مضبوط است که پرداختن به یکایک آن محتاج تالیف رساله‌ای مستقل است.

بخش چهارم: توصیه‌های سلوکی

مقدمه

انسان سالک از لحظه‌ای که در مقام یقظه یعنی بیداری قرار گرفت و عزمش را جهت ورود به مسیر سلوک جزم کرد، موانع و مشکلات بسیاری را در پیش راه خود خواهد یافت. این موانع به تعبیر علامه حسن‌زاده آملی، خرسنگ‌هایی هستند تا مرد را از نامرد و تشنه را از کسانی که هوس آب‌دارند مشخص سازند.

به تعبیر ایشان در الهی‌نامه: «الهی تا کعبه وصلت فرسنگ‌هاست و درراه خرسنگ‌ها و این لنگ به‌مراتب کمتر از خرچنگ است. خرچنگ را گفتند به کجا می‌روی گفت به چین و ماچین. گفتند با این راه و روش تو؟».

الا یا ایها السّاقی ادر کأساً و ناولها　　　که عشق آسان نمود اوّل ولی افتاد مشکل‌ها[1]

در این مسیر پُرپیچ‌وخم و در این بیابان بی‌آب‌وعلف، دستورها و راهنمایی‌های خضر راه، راهگشاست زیرا که این مسیر شاید در ابتدا آسان بنماید اما پس از چند صباحی از آغاز سیر و سلوک جدی، مشکلات و موانع بسیاری بر سر راه سالک ظهور خواهد کرد تا او را در این کوره آبدیده کند و خمیره وی را شکل دهد و این‌ها همگی حق است و لازم.

---

۱ دیوان اشعار، حافظ شیرازی.

تا شدم حلقه به گوش در میخانه عشق هر دم آید غمی از نو به مبارک بادم[۱]

ازآنجایی که حضرت استاد سمندری، از سلسله عرفایی‌اند که با پیچیدگی‌های مسیر سلوک آشنایی کامل داشته و خود نیز آن را طی کرده‌اند، راهنمایی‌های ایشان در این وادی ارزشی غیرقابل وصف دارد.

ما ازاین‌رو در این فصل به برخی از توصیه‌ها و دستورالعمل‌های سلوکی حضرت استاد اشاره خواهیم کرد و از پرداختن به اذکار و دستورات خاص خودداری خواهیم کرد و به اشاره عرض می‌کنیم، دستورالعمل‌هایی که ایشان به آن مرزوق بودند و به برخی از خواص عنایت می‌کردند عمدتاً همان‌هایی است که از این دو علامه بزرگوار، علامه سید حسین طباطبایی و علامه حسن حسن‌زاده آملی، بهره بردند و در دست‌نوشته‌های ایشان مضبوط است و اهلش از آن مرزوق هستند و امثال ما را امید است که آن را از خضر راه خویش اخذ کنیم.

البته ناگفته پیداست که غرض از تمام این دستورات و توصیه‌های سلوکی تنها خداست و چشم به بهشت داشتن و یا به امید کشف و کرامات و ... به سر بردن خسران است.

تو بندگی چو گدایان به شرط مزد مکن که خواجه خود صفت بنده‌پروری دارد[۲]

---

۱ همان.

۲ دیوان اشعار، حافظ شیرازی.

در ادامه به برخی از توصیه‌های سلوکی ایشان که به‌صورت مکتوب و شفاهی به برخی عنایت می‌فرمودند خواهیم پرداخت و تلاش می‌کنیم ادبیات گفتاری ایشان را با کمترین ویرایش تقدم نماییم زیرا آنچه از دل برآید لاجرم بر دل نشیند:

۱. حتی‌الامکان سعی کنید در حالت بیداری با وضو باشید و هر بار که وضویتان شکست، آن را دوباره تجدید کنید.
۲. نماز فریضه را سروقت بخوانید، مثلاً نماز ظهر را اول وقت بخوانید و اگر کاردارید، نماز عصر را عصر به‌وقت فضیلت بخوانید.
۳. اگر نماز قضا دارید، شروع کنید روزانه یک شبانه‌روز نماز قضا بخوانید و روزهایی که می‌خوانید را یادداشت کنید تا تمام شود؛ یعنی بدانید[۱] دیگر نماز قضا ندارید.
۴. اگر حق‌الناس به گردنتان هست ادا کنید؛ از حقوق مالی و غیره مثل غیبت، تهمت، بدخواهی، بدگویی و ... اول رضایت آن‌ها را حاصل کنید و اگر مفسده‌ای بار می‌آورد، در درجه بعد برایشان طلب مغفرت کنید؛ یعنی از خدا بخواهید که گناهانشان را ببخشد و برایشان صدقه داده و کارهای خیر بکنید.[۲]

۱ حضرت استاد می‌فرمودند انسانی که نماز قضا به گردنش است باید تا جایی که می‌داند نمازهای قضا و ما فی‌الذمه دارد، آن را بخواند تا وقتی‌که قلب آرمیده شود که دیگر نمازی به گردنش نیست.

۲ استاد سمندری تنها راه خلاصی از حق‌الناس را حلالیت می‌دانستند و صدقه دادن و خیرات کردن برای فرد را جایگزین حلالیت گرفتن نمی‌دانستند بلکه آن را اصل و این را فرع می‌دیدند.

۵. سعی کنید در حال بیداری گناه نکنید و خود را در محضر خدا ببینید و چشم در چشم خدا[۱] داشته باشید و شرمندگی است در محضر خدا، جز خدا دیدن، چه رسد که به معصیتی مشغول بودن، ادب بندگی را نگاه‌دارید.

۶. در رضای خدا قدم بردارید و راضی به رضای او باشید که در سختی و آسایش جز خیر بنده را نمی‌خواهد و حکیم است و همه کارهایش به حکمت.

۷. در شب، حساب کارهای روزتان را برسید، اگر خطا کردید توبه‌ای درخور آن خطا بکنید و اگر صواب کرده‌اید، سجده شکر بجا آورید که خدا شمارا از خطا بازداشته است.

۸. به داده‌های خدا راضی و شاکر باشید تا فزونش فرماید و از نداشته‌ها گله‌مند نباشید تا لذت رضا و اُنس باخدا و اطمینان و آرامش قلب و جسم و جان را بیابید ان‌شاءالله.

۹. قرائت قرآن خیلی عالی است؛ در دل شب‌های خود، در خلوت‌ها، با قرآن اُنس بگیرید. اگر توانستید که در نمازهای خود قرآن بخوانید[۲]، نورعلی نور است و اگر نتوانستید جداگانه بخوانید (یعنی در وقتی غیر از وقت اقامه نماز)؛ سعی کنید آیات قرآن را بفهمید و بالاتر از آن سعی کنید که قرآن متن جانتان شود و درهرحال با او باشید که در قیامت به قاری قرآن می‌گویند «**اقراء وارق**»، بخوان و بالا برو.

---

۱ خداوند متعال در قرآن کریم به پیامبر ﷺ می‌فرماید «**فانك باعيننا**»، یعنی تو در چشم (های) ما هستی ووقتی ما در چشم خدا هستیم و او شاهد اعمال و نیات ماست، ادب اقتضا می‌کند بنده نیز چشمش به او باشد نه به غیر او.

۲ یعنی پس از قرائت حمد، سوره‌ای از سور قرآنی را قرائت کند مانند سوره یس، الرحمن، واقعه و...

۱۰. در هنگام شب پیش از وقت نوافل شب، یعنی در سحرگاهان، از منزل بیرون بیایید و به ستارگان آسمان نگاه کنید؛ یعنی کتاب خدا را ورق زده و دانه‌دانه، این بی‌کران‌ها و این کهکشان‌ها را مشاهده کنید.

۱۱. استادم علامه حسن‌زاده آملی روحی فداه می‌فرمودند: هیمان داشته باشید و از عالین باشید و این حالت هیمان، حالت بی‌خودی از ماسوی و مانند خواب است که حواس ظاهری در آن حالت تعطیل است.

۱۲. استادم علامه حسن‌زاده می‌فرمودند: از اول تا آخر قرآن را ببینید که هر یک از اولیاءالله چگونه با زبان ادب با خداوند متعال حرف می‌زدند، شما نیز به همان آداب متصف و مؤدب شوید.

۱۳. تلاش کنید از لحظه بیداری تا زمانی که به خواب فرو می‌روید مراقبه داشته باشید و لحظه‌ای از حضور خدا غفلت نکنید.

۱۴. یک ساعت مثل درس اسفار یا بقیه دروس خود، باخدا درس داشته باشید؛ در محضر قرآن باشید و به آیاتش توجه کنید و آن را با صوت حزین و ترتیل بخوانید و تلاش کنید این برنامه هرروزتان باشد و ترک نشود.

۱۵. علامه می‌فرمودند هیمان داشته باشید، هیمان پس از حضور قلب و توجه است. در حدود یک ربع الی نیم ساعت نمی‌خواهد عبادت بکنید، در حال تفکر باشید، در خودتان توجه کنید، خودتان را بیابید که چه کسی هستید و این برنامه باید در اواخر شب باشد.

۱۶. حال هیمان، حالت بی‌خودی و بُهت است؛ در هیمان اگر ضربه‌ای به شما بزنند متوجه نمی‌شوید. مرحوم حاجی سبزواری مدتی طولانی در هیمان بود، خبر از دوست ندارد آنکه ز خود باخبر است.

۱۷. علامه فرمودند از عالین باشید، نمی‌توانم این را شرح دهم، بگذارید برایتان سؤال باشد. این حالت، شهود حضرت حق است به‌طوری‌که شخص هیچ نداند.

۱۸. شو قلیل النوم مما یهجعون، باش در اسحار از یستغفرون، جنبشی اندک بکن همچون جنین، تا ببخشندت حواس نور بین.

۱۹. در هر کاری باید انسان از «**بسم‌الله الرحمن الرحیم**» کمک بجوید تا کم‌کم با آن حشر پیدا کند و این کلید قفل‌های امور عالم همواره به دستش باشد تا همه درهای بسته را گشوده و همه حجاب‌ها را برطرف کند تا خدابین شود.

۲۰. با انبیاء علیهم‌السلام حشر داشته باشید. این حشر از طریق قرآن است. حالاتشان، دعایشان و ادبشان را مع الله، هم باید خواند و هم طوری عمل کرد که شد. راهش قرآن است و احادیث اهل‌بیت علیهم‌السلام.

۲۱. اگر انسان قرآنی شوید آن‌وقت «**لا یمسه الا المطهرون**» خواهید شد و پرده‌ها از جلوی چشمتان کنار می‌رود. حجاب‌ها کنار می‌رود و با حقایق هستی که ناموس خداست، انس پیدا می‌کنید.

۲۲. در نماز به جنازه شیطان لگد نزنید (خودش می‌میرد)؛ چون توجه شمارا از حق می‌گیرد. برای نمازگزارِ واقعی شیطان مرده است ولی اگر دارد جان می‌کَند به او لگد نزنید تا خودش بمیرد.

۲۳. استاد نباید مطالب عالیه را پشت سر هم به شاگردانش بگوید و هر مطلب باید در وقت خودش بیان شود. جان باید مستعد و تشنه شود و باید شاگرد سوزش تشنگی را در خود احساس کند و طلب در وجودش به حد کمال برسد تا استاد مطلب را تذکر دهد. اگر قبل از آمادگی جان، مطلبی تذکر داده شود بی‌حرمتی شده است و عکس‌العمل داشته و حتی بدآموزی دارد.

۲۴. استادم علامه حسن‌زاده آملی در درس مصباح‌الانس در سال ۶۴ فرمودند هرروز که یاوه گفته شود، حال شب گرفته می‌شود و دیگر نمی‌شود سحر داشت.

۲۵. دستور استادم علامه حسن‌زاده آملی این است که در اتاقی جدای از خانواده خلوت داشته باشید. خلوت مربوط به دل است. باخدا خلوت کنید و بدانید مسئله حضرت خاتم ﷺ با غار حراء خیلی عجیب است.

۲۶. این‌طور به ما دستور داده‌اند که هر وقت به نماز ایستادید، نماز وداع بخوانید؛ یعنی طوری نماز بخوانید که خدایا من دیگر ممکن است موفق به خواندن نماز نشوم و به‌سوی تو بیایم و این نماز آخر من است پس طوری نماز بخوانید که گویی دیگر نمازی بعدازاین نخواهید خواند.

۲۷. کسانی که می‌خواهند لذت بیشتری در نماز بچشند، سه مرتبه ذکر رکوع و سجده را بگویند، همان‌طور که پیامبر اکرم ﷺ در معراج سه مرتبه ذکر «**سبحان ربي العظيم وبحمده**» را در رکوع و در سجده نیز سه مرتبه «**سبحان ربي الاعلى وبحمده**» را داشتند. حال اگر کسی خواست می‌تواند بیش از سه مرتبه بگوید تا طوری شود که فقط یک عظیم یا اعلی برایش تجلی کند؛ در اینجا رمزی وجود

دارد و آن این است که شخص باید از سه مرتبه به پنج مرتبه برود و از پنج به هفت مرتبه و هکذا[۱].

۲۸. اگر حالی دست داد، می‌شود ذکر رکوع و سجده را آن‌قدر تکرار کنید که در کل آفرینش یک عظیم و یک اعلی برای شخص تجلی کند و انسان چه زمانی از این ذکر سیر می‌شود؟ مائده‌های آن‌طرف این‌طور است که انسان از آن سیر نمی‌شود و این‌ها مائده‌های بهشتی است که در دنیا نیز به ما می‌دهند و کسی که اهل است، مزه این مائده‌ها را همین‌جا به‌صورت کامل می‌چشد. وقتی برای شخصی عظیم جلوه کرد، آن‌وقت سر از رکوع برمی‌دارد و «**سمع الله لمن حمده**» می‌گوید.

۲۹. مقابل هرکدام از این حواس ظاهری، یک حس باطنی وجود دارد که مجموعاً پنج حس باطنی می‌شود که خدا به همه ما عنایت کرده است و ما تا زمانی که از حواس ظاهری استفاده می‌کنیم، از حس‌های باطنی بهره‌مند نیستیم و وقتی‌که این حس‌های ظاهری را بستیم، آن حس‌های باطنی باز می‌شود. وقتی چشم ظاهری خود را بستیم، «**غضوا ابصارکم ترون العجائب**[۲]» و به این زرق‌وبرق‌ها نگاه نکردیم، عجایبی را با چشم باطن می‌بینیم و وقتی گوش ظاهر را از این غیبت‌ها و تهمت‌ها و ... بستیم، عجایبی را خواهیم شنید. این‌ها همه‌اش درد و رنج و غم

---

۱ یعنی در شرع این‌طور فرمودند که ذکر در سجده و رکوع باید فرد باشد. سه، پنج، هفت و ...

۲ به اشاره عرض می‌شود که این فرمایش حضرت استاد اشاره به دستور توجه عرفانی دارد که در کتاب انسان در عرف عرفان علامه حسن‌زاده آملی به آن اجمالاً پرداخته‌شده است.

و آلودگی است. حواس خود را باید از این‌ها ببندیم تا آن سمع و بصر باطنی و خدایی باز شود.

۳۰. آن‌وقتی که سفیده‌ی صبح می‌دمد و خیلی‌ها خواب‌اند، شما بیدار شوید. خیلی چیزها به آدم می‌دهند. نور دل و قلب می‌دهند. همه‌ی چیزهایی که قابل سپاس است و باید سپاسش کرد[1] به یک‌مرتبه به حضرت ختمی‌مرتبت داده‌اند و آن را به دیگران هم می‌دهند. کسی این‌طور گمان نکند که این حقایق را به معصومین علیهم‌السلام دادند و دیگر تمام شد و ما نمی‌توانیم بهره‌ای داشته باشیم. خیر، به همه می‌دهند. طی طریق کنید، آنگاه برای شما و ما هم آماده است.

۳۱. برخی از دوستان نزد ما شکایت می‌کنند که آقا، ما وقتی شروع می‌کنیم به نماز، می‌بینیم رفتیم جای دیگری و حضور قلب نداریم. این شخص درست می‌گوید چون هنوز حواسش جمع نشده و وحدت پیدا نکرده است. جان شلوغ است و دنیا نیز شلوغ است و خاطر انسان به ده‌ها جا بسته است. گاهی از این‌طرف می‌رود و گاه آن‌طرف؛ بقول شیخ بزرگوار سعدی: همه روز اتفاق می‌سازم که به شب باخدای پردازم، شب چو عقد نماز می‌بندم، چه خورد بامداد فرزندم.

اما آن‌کسی که دارد می‌گوید بر سر هر سفره بنشستم خدا رزاق بود، دیگر غم روزی را نمی‌خورد. کسی که می‌گوید «**لله ملك السماوت والارض**»(آل‌عمران، آیه ۱۸۹) دیگر سلطنتی نمی‌طلبد، آن‌که می‌گوید «**تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ ۖ بِيَدِكَ الْخَيْرُ ۖ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ**»(آل عمران،

---

۱ اشاره به مقام محمود.

آیه۲۶) همه را از خدا می‌داند پس باکسی کدورتی پیدا نمی‌کند. بیاییم این کدورت‌ها را از دلمان بیرون کنیم. مگر می‌شود؟ خیر، نمی‌شود بیرون کرد مگر اینکه مایه‌اش را از دل بیرون کنیم و آن حُبِّ دنیا است که «**راس کل خطیئه**[1]» است.

۳۲. اعمال و معرفت ما، همان وقت که آن را می‌کاریم، همان وقت سبز می‌شود و از آن نتیجه می‌گیریم. به‌عبارت‌دیگر هر قدم که برمی‌داریم سلوک است و وصال. به‌اندازه هر قدم که برمی‌داریم و طی می‌کنیم، به‌اندازه‌ی یک‌قدم رسیده‌ایم، البته اینجا چون قدم درراه حق است، «**فله عشر امثالها**»(انعام، آیه۱۰۶) این مطلب مهمی است که پروردگار می‌فرماید که تو یک‌قدم بیا، ما ده قدم می‌آییم پس کسی فکر نکند که از بذری که در دنیا می‌کارم چیزی عایدم نمی‌شود و باید تا قیامت صبر کنم؛ این مسئله نیست بلکه همین حالا عایدت است ولی چون آدم خیلی در دنیا مشغول است و گردوغبارها روی آیینه‌ی قلب او نشسته است، آنچه را که عایدش می‌شود را نمی‌بیند مگر مقربون[2].

۳۳. کلمه‌ی «**سبوح قدوس**» را قبل از نماز صبحتان یا مثلاً بعد از نماز صبح خود بخوانید و اگر انسان در حال سجده باشد خیلی بهتر است. در سجده بگوید «**سبوح قدوس ربنا و رب الملائکه و الروح**[3]»، این ذکر مقدسی است و گاهی

---

۱ اصول کافی، جلد ۲.

۲ **وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ**(واقعه، آیه۱۰ و ۱۱).

۳ تفسیر عیاشی، ص ۴۱.

برای آدمی پیش می‌آید که این را مدام تکرار کند و بگوید و بگوید تا اینکه ببیند درودیوار نیز با او در این ذکر شریک‌اند. همه درختان و ذرات وجود و ملائکه همین ذکر را می‌گویند. کل وجود یکپارچه مشغول «**سبوح قدوس ربنا و رب الملائکه والروح**» است و هم‌آوا شدن با ذرات عالم در این ذکر کم مسئله‌ای نیست. به‌هرحال بیداری‌ها می‌خواهد که ان‌شاءالله خداوند عنایت بفرماید.

۳۴. این‌که صلوات می‌فرستیم به این صورت «**اللهم صل علی محمد و آل محمد**» و دنباله‌اش می‌گوییم «**وعجل فرجهم**»، یعنی خدایا فرج آن‌ها، یعنی این انوار مقدس را، در قلب ما برای ما نزدیک فرما و قلب ما را گشایشی ده تا در تصرف آن‌ها باشد تا قلب را از ماسوی الله خالی کنند و این قلب حرم خدا شود زیرا از این چهارده نور مقدس علیهم‌السلام برمی‌آید که این کار را بکنند.

۳۵. پیش و پس از نمازهای فریضه و هر عبادتی چهارده بار صلوات بفرستید به همراه عبارت «**عجل فرجهم**» و این چهارده صلوات را به ترتیب تقدیم به چهارده معصوم علیهم‌السلام کنید، به این صورت که هر معصومی یک صلوات. به این معنا توجه داشته باشید که معنای تعجیل در فرج این است که به خدا می‌گویید که خدایا فرج آن‌ها را در قلب من تعجیل کن، سهل و آسان کن تا زود این قلب را از ماسوی تهی نمایند.

۳۶. ما در محضر اساتید خود به حالت دوزانو می‌نشستیم و در برابر حرف ایشان چون‌وچرا نکرده و کلامشان را با گوش جان شنیده و عمل می‌کردیم (و شما نیز همین‌گونه باشید).

۳۷. به فرموده استادم علامه طباطبایی: ظلم و جهل را رها کنید و به عدل گرائید؛ مطلقاً به سمت ظلم حرکت نکنید، در هر مرتبه‌ای که باشد.

۳۸. برای یافتن استاد کامل باید دوید و راهی جز دویدن نیست؛ گوش دادن به نوار و سی‌دی فایده‌ای ندارد[۱] بلکه باید خدمت استاد نشست.

۳۹. غذایی که شک دارید از کجاست نخورید و مطلقاً سمت شبهات نروید که شبهات انسان را به حرام می‌اندازد.

۴۰. دعا کردن خوب است اما خود انسان باید دعا شود یعنی وجودش یکپارچه طلب و درخواست گردد.

۴۱. اگر طالب سیر علمی هستید برای شروع حتماً کتاب جامع المقدمات را نزد استاد بخوانید و پس‌ازآن کتاب سیوطی، مغنی اللبیب، مطول، شرح شمسیه و پس از اتمام این دروس ظاهری، جلد هشت و نهم اسفار، فصوص الحکم و مصباح‌الانس را خدمت استاد اهل فن درس بگیرید[۲].

۱ یعنی نباید به نوار و سی دی اکتفا کرد و به آن دل‌خوش کرد ورنه کسی منکر استفاده از کتاب و نوار و سی دی نیست.

۲ حضرت استاد در این عبارت، کُتب اصلی در سیر علمی را ذکر فرمودند و البته ناگفته پیداست که کُتب متعدد دیگری در این مسیر حائز اهمیت است که سالک آگاه از آن‌ها مرزوق است و حضرت استاد نیز به آن سفارش می‌فرمودند مانند تفسیر المیزان، کتاب معرفت نفس علامه حسن‌زاده، تفسیر سوره واقعه ملاصدرا و... .

۴۲. اگر طالب تشکر کردن دیگران باشیم عملمان حبط می‌شود لذا عمل را فقط باید لله انجام دهیم و نباید در دل خویش به دنبال تشکر اغیار باشیم.

۴۳. جهاد زن، خوب شوهرداری است[1].

۴۴. توریه یا همان دروغ مصلحت‌آمیز رجس است و باید از آن پرهیز کرد.

۴۵. خواهران در ایام عادت و در وقت نماز وضو بگیرند و بر روی سجاده بنشینند و در این ایام از ذکر خدا دور نشوند.

۴۶. درس‌ها را باید در خدمت استاد نوشت؛ ضبط کردن آن با موبایل فایده ندارد بلکه عمل کردن می‌خواهد؛ اکتفا به نوشتن درس نیز بی‌فایده است.

۴۷. صدقات را پنهانی بدهید به این صورت که اول به خانواده خود، بعد فقرای فامیل و سپس همسایگان فقیر و سپس عالمان ربانی.

۴۸. در وقت قرآن و اذان، سکوت محض باشید و در این زمان نماز نخوانید. نماز خوب است اما جا دارد.

۴۹. حین صدقه دادن دست خود را بالای دست فقیر نگذارید، بگذارید او خودش بردارد زیرا که دست او یدالله است و «**یدالله فوق ایدیهم**»(فتح، آیه ۱۰).

۵۰. در نماز حتی یک‌لحظه نیز توجه خویش را از حضرت حق برنگردانید چون چنین نمازی دیگر مقبول نیست[2].

---

۱ البته این فرمایش منافاتی با تحصیل علم و انجام مستحبات و ... ندارد. استاد تحصیل معارف حقه را برای بانوان همانند آقایان ضروری می‌دانستند و شاگردان خانم بسیاری نیز تربیت نمودند.

۲ میان نماز مقبول از حیث عرفانی و نماز مُجزی از حیث فقهی تفاوت است.

۵۱. استادم علامه حسن‌زاده آملی می‌فرمودند جایی که گناه شده، چه خودتان کردید چه دیگران کردند، نروید زیرا شیطان آنجاست[۱] و وسوسه می‌کند.

۵۲. در طلب علم از اهلش مانند گداها باشید و به بهانه برف، باران، زن و فرزند دست از گدایی علم برندارید.[۲]

۵۳. مبوس جز لب ساقی و جام می حافظ، که دست زهدفروشان خطاست بوسیدن.

۵۴. استادم علامه حسن‌زاده آملی می‌فرمود بی‌طهارت دست به نان، گیاه و درخت و ... نبرید چون همه ناموس خدا هستند.

۵۵. عبدالله باشید، عبدالمنتقم و عبدالرزاق و عبد دیگر اسماء نباشید زیرا که همه اسماء در الله جمع است و اگر کسی عبدالله شود، عبد همه اسماءالله می‌شود.

۵۶. نماز شب را لله بخوانید نه برای اینکه دلتان می‌خواهد و اگر کسی نماز قضایی به گردن دارد، به‌جای نماز شب، نماز قضا بخواند و هر وقت دید نماز قضایش تمام شد، نماز را ما فی‌الذمه بخواند تا وقتی‌که قلبش گواهی دهد که دیگر نمازی به گردن ندارد، پس‌ازآن می‌تواند نمازهایش را به نیت نماز شب اقامه کند.

---

۱ در معنای شیطان تدبر شود.

۲ این فرمایش به معنای بی عقلی کردن نیست بلکه انسان باید سالك عاقل باشد و حق هر ذی‌حقی را ادا کند.

۵۷. صدای خود را بالای صدای نبی صلی‌الله‌علیه‌وآله نبرید؛ یعنی بر روی حرف ایشان حرف نزنید و اظهارنظر کردن در برابر حرف ایشان نیز بی‌ادبی است[۱]. این قاعده چه در حیات و چه در ممات ایشان جاری است هرچند ممات ندارند.

۵۸. ختم چهارده هزار صلوات برای قضای مطلق حوائج مؤثر است اما آن چهارده نفر که نفری هزار صلوات می‌فرستند، باید بدانند چه می‌گویند[۲].

۵۹. استادم علامه حسن‌زاده آملی می‌فرمودند جبرئیل کار خودش را می‌کند و شیطان هم کار خودش را و شما هم کار خودتان را بکنید[۳].

۶۰. ازآنچه خدا به شما از اموال داده است به‌قدر ضرورت خویش استفاده کنید و بقیه‌اش را به فقرا بدهید.

۶۱. در نماز خویش چه فرادی باشد و چه به جماعت، اقتدای واقعی شما به رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله باشد.

۶۲. به‌جای رفتن به حج عمره، پولش را به فقرا بدهید و این کار در این زمان بهتر است.

۶۳. هرچه می‌خواهید از خدا بگیرید و پس‌ازآن از قرآن و سپس از نهج‌البلاغه.

۶۴. اگر دیدید کسی خلاف می‌کند تشر نزنید بلکه باکرامت از کنارش رد شوید زیرا پرخاشگری شما، او را بدتر می‌کند «**إِذا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِراماً**»(فرقان، آیه ۷۲) و

۱ حضرت استاد می‌فرمودند اینکه کسی بگوید پیامبرخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله این‌طور فرمود اما نظر من این است! این شخص صدایش را فوق صوت نبی صلی‌الله‌علیه‌وآله بالابرده و کسی حق ندارد در برابر کلام نبی صلی‌الله‌علیه‌وآله، اظهارنظری کند چون کلام او، کلام‌الله است و عین برهان و حکمت و عرفان.

۲ هدیه ۱۴ هزار صلوات به ۱۴ معصوم علیهم‌السلام.

۳ یعنی انتخاب کنید که جبرئیلی هستید یا خدای‌ناکرده شیطانی!

یک عده هم هستند که فحشتان می‌دهند، شما به آن‌ها سلام کنید و آیات عبادالرحمن را به‌عنوان یک دستورالعمل دانسته و عمل کنید.

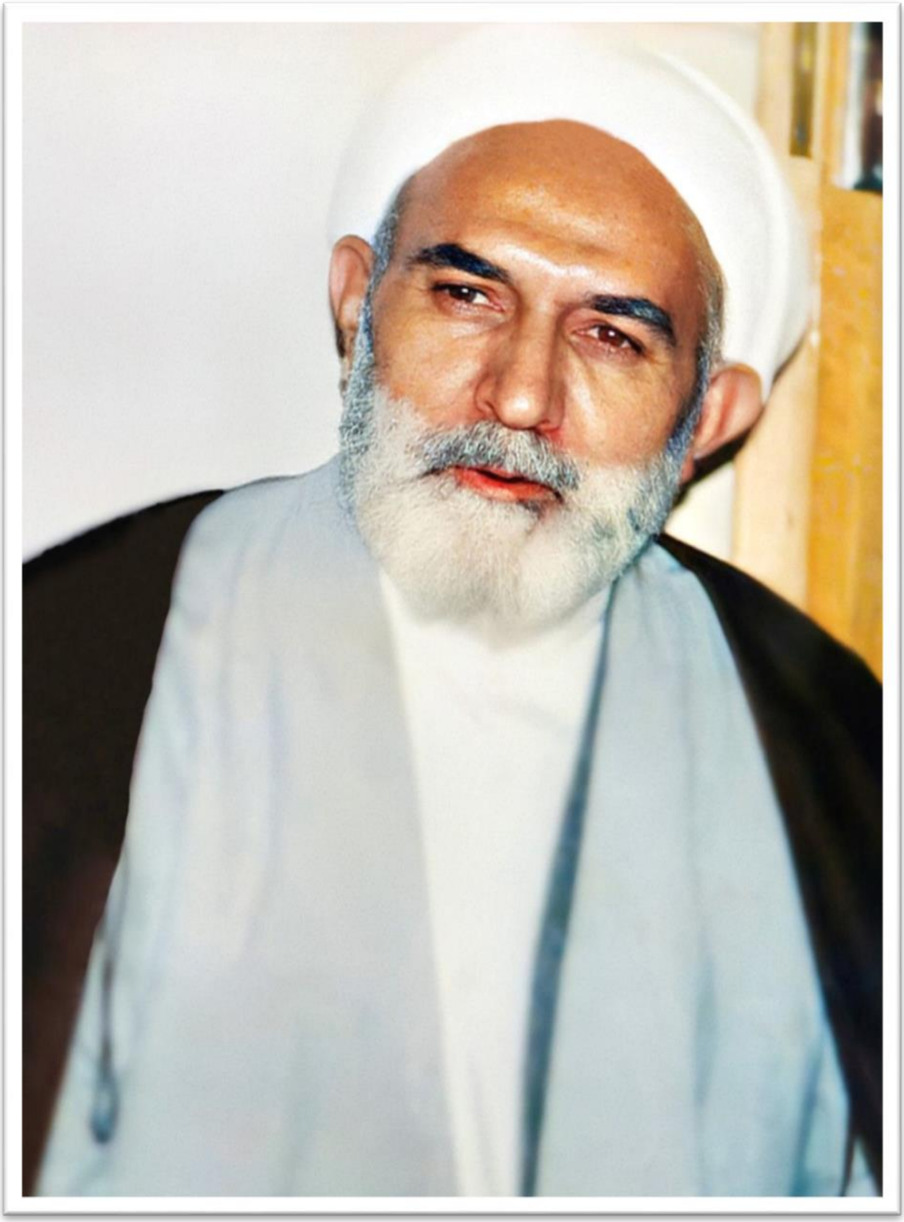
۶۵. اندرون از طعام خالی دار تا در آن نور معرفت بینی و به ما دستور داده‌اند در روز دو وعده‌غذا بخورید.

۶۶. استادم علامه سید حسین طباطبایی وقتی خیلی عصبانی می‌شد می‌فرمود: «**اللهم صل علي محمد و آل محمد**»[1].

و ده‌ها و صدها توصیه دیگر که پرداختن به یکایک آن‌ها خود کتاب مستقلی می‌طلبد و عبارات بالا برای کسی که بخواهد متذکر شود و دردش گل کند و به راه بیفتد، ان‌شاءالله بسنده است.

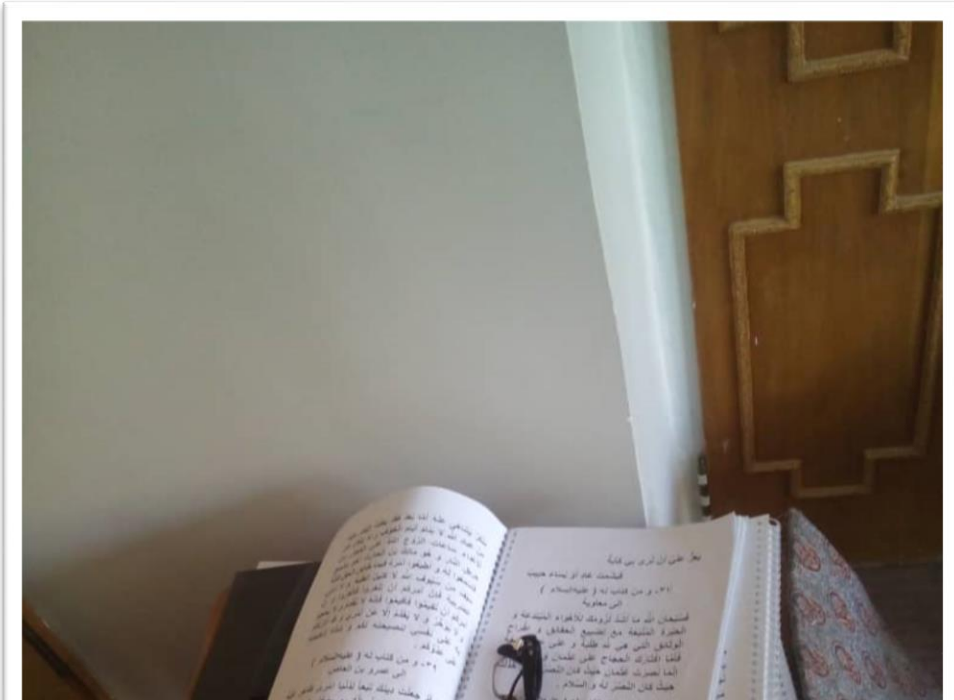
---

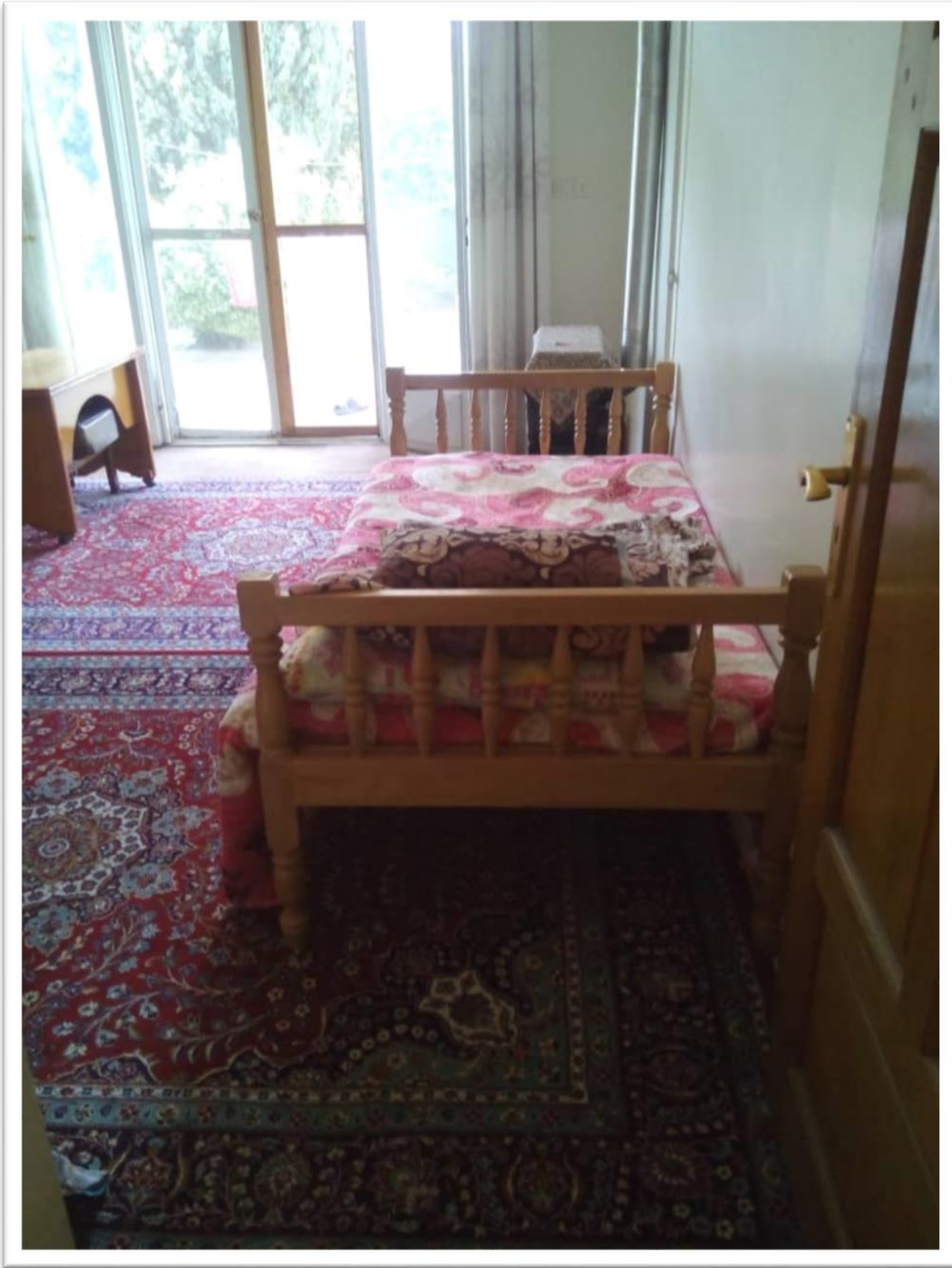
۱ یعنی شما هم یاد بگیرید و این‌گونه باید.



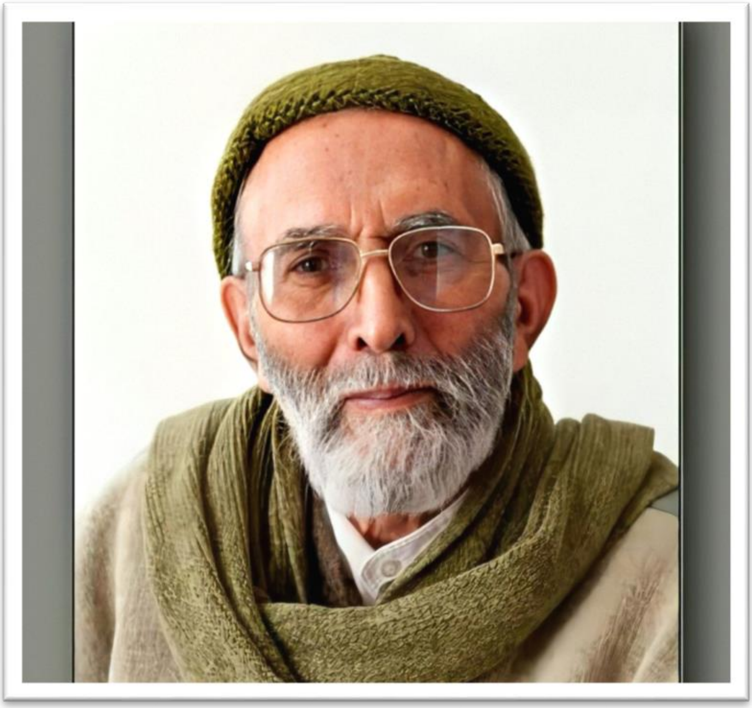


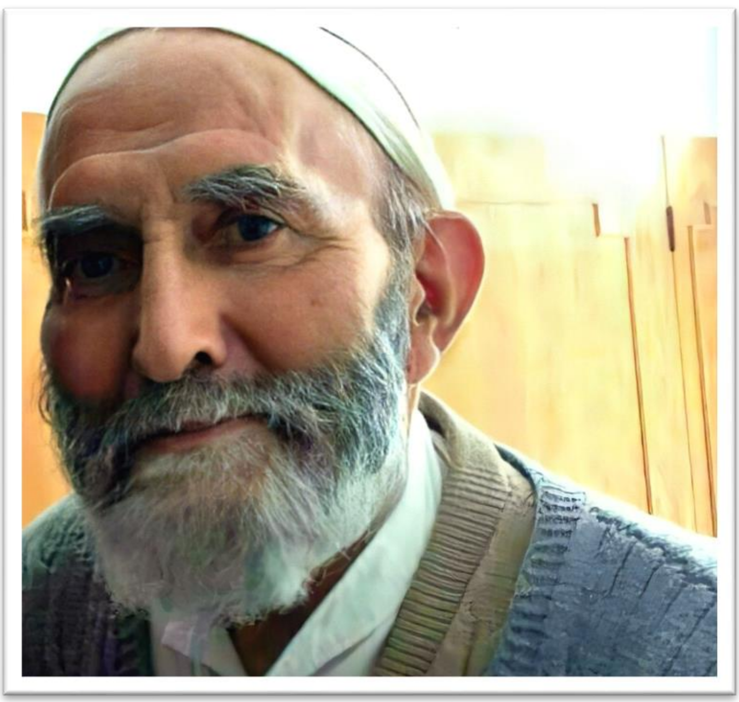


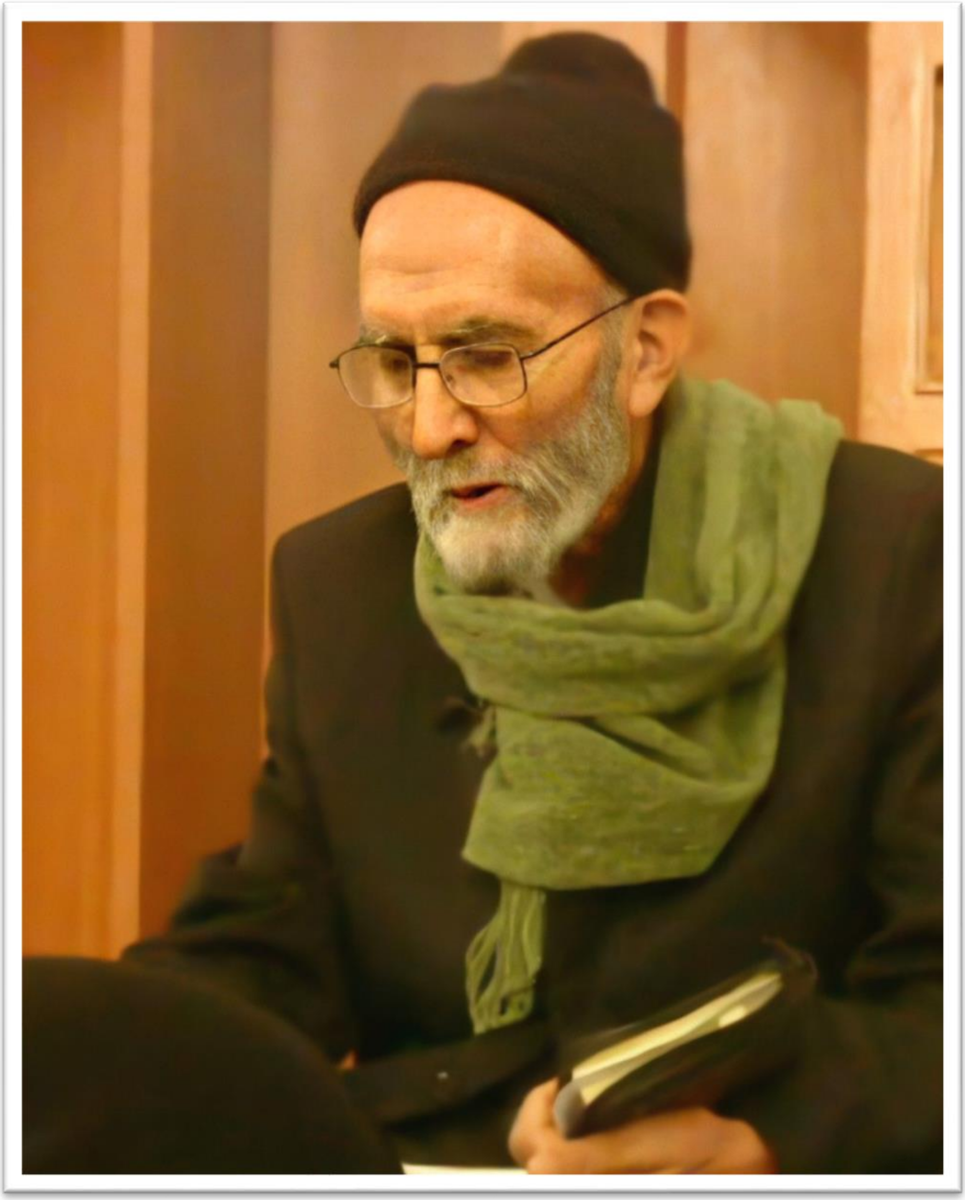















هوالحی الذی لایموت
مرقد مطهر و منور سالک واصل
مربی نفوس و نویسنده توانا
عبداله مهدی سمندری
وفات ۱۳۹۹/۶/۷ برابر با هشتم محرم ۱۴۴۲
و تربت مطهر انیس مهربان
شریک در کارهای علمی آن استاد بی بدیل
بانوی بی ادعا، فداکار و با فضیلت
حاجیه خانم
خدیجه حاجی بابایی
وفات ۱۳۹۸/۴/۲۲ برابر با دهم ذی القعده ۱۴۴۰
ولایة علی بن ابی طالب حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی

کتاب‌نامه

۱. قرآن کریم؛
۲. نهج‌البلاغه؛
۳. اشارات، شیخ‌الرئیس ابن‌سینا؛
۴. الهی‌نامه، علامه حسن‌زاده آملی؛
۵. اشعار مازندرانی، علامه حسن‌زاده آملی؛
۶. انسان در عرف عرفان، علامه حسن‌زاده آملی؛
۷. اسرار الصلوة، مهدی سمندری نجف‌آبادی؛
۸. الکافی، شیخ کلینی؛
۹. الخصال، شیخ صدوق؛
۱۰. امالی، شیخ صدوق؛
۱۱. اسفار اربعه، ملاصدرا شیرازی؛
۱۲. امثال‌وحکم، دهخدا؛
۱۳. بحارالانوار، علامه مجلسی؛
۱۴. بوستان، سعدی شیرازی؛
۱۵. پندهای حکیمانه در آثار علامه حسن‌زاده آملی، عباس عزیزی؛
۱۶. تنبیه الخواطر، شیخ ابوالحسین ورّام؛
۱۷. تفسیر عیاشی، عیاشی؛
۱۸. تفسیر صافی، ملامحسن فیض کاشانی؛
۱۹. تفسیر سوره قدر، مهدی سمندری نجف‌آبادی؛
۲۰. تحف العقول، ابن شُعبه حَرّانی؛
۲۱. جامع السعادات، ملامهدی نراقی؛
۲۲. حدیقه الشیعه، مقدس اردبیلی؛
۲۳. خمسه، نظامی؛
۲۴. خزائن، ملا احمد نراقی؛
۲۵. دیوان اشعار، حافظ؛

۲۶. دیوان اشعار، علامه حسن‌زاده آملی؛
۲۷. دیوان اشعار، فروغی بسطامی؛
۲۸. دیوان اشعار، قصاب کاشانی؛
۲۹. دیوان اشعار، ابوسعید ابوالخیر؛
۳۰. دیوان اشعار، سنایی؛
۳۱. دیوان اشعار، عطار؛
۳۲. دیوان اشعار، جامی؛
۳۳. دیوان اشعار، خواجوی کرمانی؛
۳۴. دیوان اشعار، باباطاهر؛
۳۵. دیوان اشعار، فرخی سیستانی؛
۳۶. دیوان اشعار، وحشی بافقی؛
۳۷. دیوان اشعار، آیت‌الله الهی قمشه‌ای؛
۳۸. دیوان اشعار، صغیر اصفهانی؛
۳۹. دیوان اشعار، ادیب‌الممالک فراهانی؛
۴۰. سه رساله نور، مهدی سمندری نجف‌آبادی؛
۴۱. سنن النبی، علامه طباطبایی؛
۴۲. شیخ بهایی، کشکول؛
۴۳. شرح دفتر دل، داود صمدی آملی؛
۴۴. صد کلمه در معرفت نفس، علامه حسن‌زاده آملی؛
۴۵. صراط سلوک، علی محیطی؛
۴۶. عیون الأخبار، ابن قتیبه دینوری؛
۴۷. عوالی اللئالی، ابن ابی جمهور؛
۴۸. فرهنگ غدیر، محدثی؛
۴۹. کشف‌الاسرار و عده الابرار، رشیدالدین میبدی؛
۵۰. کنز العمّال، متقی هندی؛
۵۱. گلستان، سعدی شیرازی؛
۵۲. گنجینه اسرار، عمان سامانی؛

۵۳. مجمع‌البیان، شیخ طبرسی؛

۵۴. مخزن‌الاسرار، نظامی؛

۵۵. من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق؛

۵۶. مثنوی معنوی، مولوی؛

۵۷. مصباح الشریعه، منسوب به امام صادق علیه‌السلام؛

۵۸. مکارم الاخلاق، حسن بن فضل طبرسی؛

۵۹. نهج الفصاحه، ابوالقاسم پاینده؛

۶۰. وسائل‌الشیعه، شیخ حر عاملی؛

سخن پایانی با خوانندگان دل‌آگاه

حضرت استاد مهدی سمندری می‌فرمودند:

می‌پرسید که چگونه می‌شود از شراب الهی خورد و چنان مست او شد که حتی تا قیامت به هوش نیاییم؟

پاسخش را حافظ داده است: «مرا در این ظلمات آنچه رهنمایی کرد، نماز نیمه‌شبی بود و گریه‌ی سحری» یا «نیاز نیمه‌شبی بود و گریه‌ی سحری»، این راهش است.

حالا چه زمانی این وصال محقق می‌شود؟ «دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند»، وقت سحر محقق می‌شود، در روز منتظرش نباش زیرا که شلوغ است، دعواست، نزاع است، کشمکش است، آدم‌ها مشغول‌اند و اجازه نمی‌دهند «دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند»، غصه‌ی این دنیا داشت مرا می‌کشت، نجاتم دادند، چه نجاتی! چو چهره او را دیدم، همه را فراموش کردم «واندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند» و این آب حیات همان رُؤیت جمال دل‌آرای حضرت حق بود که دیدم. این «**لا اله الا الله**» یا «**الله‌اکبر**» در وجودم نشست.

بدان که در تاریکی‌ها می‌دهند، در ظلمات می‌دهند و خِضر هم در تاریکی‌ها آب حیات را پیدا کرد زیرا که آن هنگام سکوت محض است و همه خوابیده‌اند.

به نیمه شب که همه مست خواب خوش باشند   *من و خیال تو و گریه‌های دردآلود*

دلم می‌خواهد شما هم همراه من این ذکر را بگوئید:

به نیمه شب که همه مست خواب خوش باشند من و خیال تو و گریه‌های درد آلود

همین‌طور برای خودتان زمزمه کنید و این گریه‌های سحری خیلی آدم را به‌جایی می‌رساند:

مراد این ظلمات آنچه رهنمایی کرد نیاز نیمه شبی بود (یا نماز نیمه شبی بود) و گریه‌ی سحری

مستحق شو، گردنکش نشو، مستحق شو، لایق بشو، زمینه پیدا بشود، تشنه شو، همه‌ی این‌ها را به زکات به تو می‌دهند.

مستحق بودم و این‌ها به زکاتم دادند

و این فیض وصال را به فقیر مستحق می‌دهند، آن‌هم پس از صبر و ثبات، زود از میدان در نرو؛ نوح نهصد سال دعوت می‌نمود و هیچ خسته نشد و ایوب حدود سی‌سال سخت‌ترین بیماری‌ها را کشید و وقتی‌که همسرش به او عرض کرد آیا دعایی نمی‌کنی؟ فرمود مگر بهتر از این هم می‌شود که خدا لطف کرده؟

که گاه بیماری همه بیداری است

پس توای سالک الی الله، بسم‌الله.

حضرت استاد مهدی سمندری

دیشب در نافله شب شهودی وصف‌ناکردنی رخ داد. هنگام خطاب «ایاک نعبد»، تا حال هرچه خطاب می کردم به بیرون از خودم بود و مُشاهد و مقابل رویم. آنگاه دیدم او را در همه‌جا می‌بینم. در همه پیکره‌های وجود، در قلبم، در ذره ذره وجودم، در سرّم، در عمق هستی‌ام، درجان جانم. هستی از او نور گرفته بود، بلکه یکپارچه نور او بود، بلکه کل هستی نور بی‌مظهر بود و غیر او چیزی را نمی دیدم رنگ‌ها از بین رفته و دیوارها را برداشته بودند، از تعینات خبری نبود، من هم نبودم، همه‌جا او بود و چهره دل آرای او

این مصراع شعر جلوه می کرد که: «حق جان جهان است و جهان جمله بدن» ولی بدن مُشاهد نبود، همه‌جا، جان بود و همه نور، همه‌جا او بود لااله رفته بود و همه‌جا الله بود. سروری که رخ‌داده بود توصیف‌ناپذیر و آن لحظه از تمام عمرم برتر بود

یا شب قدرم بود و بقیه نماز در «ایاک» تمام‌شده بود و از چیز دیگر خبر نشدم. وجود منبسط حکما و رَق منشور عرفا برایم تحقق یافت تا فریضه صبح تمام شد، مجدداً خوابیدم، خوابی که دنباله لذت همان سفر روحانی بود. کاش از این سفر برنگشته بودم، رزقنا الله و ایاکم

منبع: اسرار الصلوه یا معراج عشق